

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232924

UNIVERSAL
LIBRARY

الحمد لله الذي خلقنا من طين
 انك خلقنا عظيم

الحمد لله الذي جعلنا من طين
 المصطفى محمد بن عبد الله

شاهنشاہ

مع شرح فارسی شہور

شاهنشاہ

بسم الله الرحمن الرحيم
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الخاسرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زبدۀ خیال نیکو سیر و عمده فاضل شایخ محبت از محمد حسینی است که مساحت ساحت کمالش از تمامیه است
نقصان و گنجایش آلائش مکان منزه و محراب بنیان ایوان کبریا و جلالت بار باری عجب
حدوث و حدوث عیب مقدس و مبر او بعد از ادای تمامی الهی در بیان شکرانم نامتناهی صحیح ترین
حدیثی که طوطیان فی الحال حسن المقال آن لب کشانند و خوش خبری که بلبلان چمن درایت ربوبیت
نمایند و در دولت متواتر متصل و صلواتی غیر منقطع متسلل بر باد هر اقطا مستقیم صاحب الوای
معلمه انک اعلی خلق عظیم مقتضای تعبت لایحتم مکارم الاخلاق اطباق از شمیم شمیم که بیهوش معطر
و بر طبق موادی قلایها الناس فی رسول الله الیک جمیعاً مشرق و مغرب جهان از انوار خورشید
بایش منور و رضوان بر یاران و دیوران و عترت ظاهره او و مضمون کلام فی رسول الله حسنة
اخلاق و اطوار حمیده که در دار احاطه ظاهر و تربیت باطن فیض پیاخته اند و طریقه متابعت و انقیاد
و وفقت و عقدا با حضرت سرایه ایشان ساخته اما بعد فقیر قلیل بضاعت افقر اخلق الی الله
الباری محمد المده عوید علی الدین اللاری الانصار تصویر ضمیر متبصر میگرداند که چون باتفاق اهل
بصیرت و بصیر و اجماع اهل خبرت و نظر انفس امور کی نقایس اوقات در آن مصروف شود و در شرف
جهانی که عنان راعیان خیرات بصوب آن معطوف گردد و اشتغال تحقیق علوم شریعیه ابقیان به کار
و مینه است مخصوص اخبار معرفت نبوی آثار معنوی ظاهر است که توجه بآن در چنین قصور نیات قنور
رغبات بر وجهی که درین روزگار دست داده ایم و اولی است لهذا منی جنان عزم و نیت و زمام
جد و همت متوجه آن بود که بر شایخ النبی صلی الله علیه و آله و سلم که منسوب است بشیخ المحمدين ابو علی
ترندی رحمه الله علیه زبان درسی از بهام بری شرحی نافع واقع شود تا اهل زمان که چشم ظاهر ایشان
کحل بینایی خطه شومانی از غبار رگدزد سید را نیافته زبان تذکر او گشایند و استماع اخبار و آثار
او نمایند و بیست اخلاقی از این خطه عجب لایحه و عشره ظاهیه و ثاوت نماز و ... و این کلام آن مقصود

R

۲
 زخا کینم
 خانی ک
 از دورا افتد
 و بخشش
 کنه کاران
 نظام

این تفسیر
معلم السمرقانی است
بقره

بی علم و بصیرت محقق نمی باشد و موقوف است بر آن چنین دلالت فعل بر مژدی موقوف است بر علم
 بعلاقه که این است فعل آن امر است فقط امر است که بعد از حذف اول این دو علم در قوا تخلف مدلول
 از دال نوع می یابد بخلاف فعل و بدانکه این عبارت خبر و آیتی است از سوره نمل که رسول صل
 الله علیه و سلم به ن آن ماموران و اتیان حمد برین وجه و جیه است از چند وجه یکی آنکه در کثرت
 مذکور است که این تعبد حمد و تسلیم است دوم آنکه چنانچه مذکور شد حمد و صلوة تبرین مطلوب است مقیم
 در چیزی که از آیات قرآنی و کلام اسمانی بود و اتم خواهد بود و سیوم آنکه عادت محدثان است
 که هنگام ادای حدیث قرآنی بعضی از قرآن کنند و بعد از آن شروع در حدیث نمایند پس از این
 مقتضی عمل این سنت نبویه باشد چهارم آنکه فقره مذکور شعر و صف صفا باشد که شهر اوصاف
 سید شرافت است که مقصود از کتابی که شمای اوست پنجم آنکه چون شاخت شمای علیه افضل الصلوة
 و السلام از ملاک علم گفتن این مامور شده اند فقط امر است که در آن حمد نعم قایقه بر شخص حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم که شمای مذکور درین کتاب که از آنجمله است منظور بوده باشد پس در وقت اراده ذکر این
 شمای که بعضی از آن لغات است که حمد در مقابل آن بوده ذکر حمد مناسب و مراد تعبدا و موصوفه صطفا
 بقول مقال انبیاست بقول ابن عباس اصحاب محمد و بقول کلیمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
 بقول بعضی دیگر همه مومنان پس آنکه بعضی فضلا تفسیر اول را با کثر تفسیر این نسبت داده و میگویند
 بنا بر آن تفسیر که غیر از او یا انبیا و غیر بجهت عموم لفظ بر مصطفی ارا کرده اند که لازم می آید استقلال
 تسلیم با آنکس عبات مامور شود و از کار مشعر بمنع نیست بعضی فضلا و جوابین ارا گرفته که در غیر انبیا
 موجب استقلال غیر تسلیم نیست پوشیده نیست که مراد از عدم استقلال تبعیت و زکرت و این بر
 سلام که ذکر انبیا بعد از ذکر انبیا باشد خواه ذکر لفظ علم بود یا غیر و چون مذکور در متقام لفظی است از
 بر انبیا و غیر انبیا پس چه استقلال باشد و بهر دو جواب که منع او منسوب است بشیخ ابو محمد جوزینی و در امام
 الحنفی از جمله فقها بر آن فیه است و دلیل بر منع نیست که سلام معنی صلوة است و دیگران بر آن نیستند و
 نیز شاید که بر آن نباشد و بدانکه مصنف جمیع خود بخیریت آورده که کل خطه لیس فیها تهنید کالید
 الخ و بنا برین اتیان تشهد از او امر است و این خطبه از آن عاریست و توان گفت که مراد از خطبه لفظ
 مخصوصه است که کتابی است که در آن کلمات کبار سلف اقام نیست بعضی فضلا گفته اند که مراد به تشهد حمد
 و صلوة است و بنا برین خطبه سلف از آن عاریست و بعد ازین سخن بر وجهی که منتهی خواهد بود و قال
 الشیخ شیخ و درین محبب عرف کسی است که بر او صحیح بود و بجهت آنکه سن او با این بجا و دستاورد

باشد و این شی است که در تمام حدیث صحیح است و در غیر این سن نزد این خلاف است
 که تحقیق امر است و مراد است که محتاج الیه باشد که حافظ شیخ ابن حجر گفته که حافظ در عرف
 محدثان کسی است که شهرت یافته باشد بطلب حدیث و اگر گفتن از افواه رجال معرفت صحیح طوفاً
 و مراد بایشان در هر باب بمرتبه رسد که ازین امور آنچه آن استحضار بود از دست آید به مستحضر
 نباشد و با وجودین متون بسیار محفوظ باشد و بنا برین ظاهر باشد آنچه بعضی فضلا و فیر فظاً آورده اند
 که حافظ کسی است که عالم باشد بصدد تبار حدیث با سند و چهره تعریف صادق می آید بر کسی که معرفت امور
 نیست باشد و توفیق ترمذی خود را با این وصف که او جلیب اعتماد است شناسد بعضی شارحان گفته اند
 که ظاهر این سخن قلان در بیان او است غالب نیست که سخن او قال العبد یعنی باشد و نشان سخن این بعض
 است که توهم کرده اند که ترکیب نفس طلق ممنوع است و حال آنکه چنین نیست بلکه بروجه خارج ممنوع است و در مقام
 نشر علم که عرض کنیم باینکه از او اخذ کنند و دفع چیز که موجب عراض از اخذ باشد استحب است ابو عیسی
 ابن عیسی بن سوده گفته سین حدیسی بوده و در ترمذی یک اختصار تمهیداً لا سما و معنی است چندین کور است
 که محمد بن عیسی بن زید بن سوره بن سکن لیکن بنا بر شهرت سوره عیسی را با و منسوب است اندک التزمین و لفظ
 ترمذی سه وجه جایز است یکی که ترمذی دوم ضمیر و ویدوم فتح تا و کسر میم و ابو عیسی ترمذی از تلامذه محمد
 بن حارث است و در بعضی شیوخ شریک است با او و گویند اگر بود بعضی فضلا گفته اند که این منافق نیست
 که در کشف نقل کرده که درین امت آنکه نبوده غیر قتاده بن عامر مخفی نیست که آنکه معنی سلیم العین آمده
 و بمعنی کور را در زاد آمده و مراد صاحب کشف معنی اول است آنکه بطن ترمذی لازم نیست که بان معنی باشد
 اما تا فی لازم آید ترمذی را تصانیف رحمت بسیار است صحیحی احسن کتب است از روی ترتیب و تکرار
 آن که ترمذی وفات امام شریک و در سیر و هم ماه حبس نه دوست هفتاد و نه سال از هجرت نبویه بود و رحمه الله
 باب ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی این باب جمعی است که آمده در بیان
 شایسته رسول الله علیه و سلم و خلق بفتح فاء و ضم و اصل صدر است بمعنی اندازه کردن لیکن استعمال فتح مخصوص
 بصورت که ادراک آن بصبر است و استعمال ضم و طبیعت سیرت که از درکات بصیرت حدنا و
 بعضی و هیا خبرنا و اتم است و ظاهر از لفظ حدنا بطبیعت تکلم غیر است که در تمام حدیث دیگری شریک
 بوده باشد چه استعمال صبر و در واحد کجبه تعظیم نام درست و استعمال حدنا و حدثنی و سمعت در سماع لفظ
 از شیخ شایع است و اخیرنا و اخیر فی در خواندن بشیخ لیکن بحقیقتی نیست و خلاف است
 بر السنه مختلفه در نه برابر است ابو جابر متیبه بن سعید گفت راوی حدیث کرد ما را ابو جابر

[illegible]

حدیث محمد بن یحییٰ بن اسماعیل

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا ہے۔

موسی که بشنود پستان بزرگ را که بر سرش نهاده اند و از او می‌پرسد
الشیخ هروی و اندک شکی نیست چه جلوس است که در خمی باشد این نفرت عقیقه فوق والا
فلا یجاءو ذلک منحه اذنیه اذا سؤده اگر قبول کردی موسی او که فرو شود آن بدو فروخته
و در آن حین گشتی موسی او از زنه گوش در وقت تو فیر یعنی او کردن و اگر قبول فرق بخردی این گشته
موسی او از زمی گوش از هر اللان رنگ و سفید بود روشن و اسب عجیب بود کتافه پستانی آج
الحاجب بود بار یکبار و مقوس با طول ساق یعنی غیر قرن میان بار و آنحضرت فرجه بود که تابل
ظاهر شد بنیت صاعق دید که غضب میان بر دامن کی بود که غضب محرک آن می بود و آفتی العزیز
بود بلند بینی که نورانی بود حضرت رانوری بود که بر آمده بود بر آن بحسبه من لکم یمثل له انتم
می نداشت سیکه تا ملایکه او را شرم و شرم لبندی استخوان نبی به مهوری بالا او و مقصود است که مبتدی
آنحضرت بسیار نبود بلکه چنان بود که بتا اعلی صغیده راول نظر بدون ثل خابران نور بالا بر می هموار
نموده و بلند ظاهر شد کتاف الحینه انوه لمحیه بود سهک الخدین همواره بود و خسار بادا و بعینه
قبیل گشت بر آمده نبود و صلح الفهم بزرگ هن بود و مفیده الا کسان میان دندان مبارک ایشان
کشاکش بود و مراد طلق دندان است یا دندان پیش و فی السریة خط موسی سینه بار یک شهیده بود
تا مات کان عنقا مجید دُمیه فی صفاء الفضة گویا که گردن آنحضرت سرور صورتی بود و در صفاه
نقره معتدل الخلق معتدل بود صورت ظاہر آنحضرت مقصود وزیرینا اعتبار است باد امتثال
بر گوشت بود و حکم نه ست گوشت سقاوا البطن والصددر برابر بود و شکم و سینه آن سرور یکی از دیگر
بلند تر نبود و عرض الصددر سینه مبارک ایشان کشاده بود و بعد ما بین التکلیف فراخ بود و میان دو
دوش او غضم الکرا دیس بزرگ بود و سر استخوان او مراد پیوندگاه است انور النجم در روش بود
بدن مبارک او آنچه بجای نه پوشیده نبود و مؤصول ما بین اللبته والتشفه بشعر کا الخط وصل کرده
شده بود و میان لبها و ناف بموی که جاری بود و همچو خط لبه بفته لام گوی سینه است عادى الذکین
واللهن مؤاسوخ لك برهنه بود پستان شکم او از آنچه غیر است اشعر الذراعین و التکلیف
و اعلى الصددر موسی بسیار بود و پر دستها و دوش او بلند می سینه آنحضرت طویل الزنادین و راز بود
بر دو پیوندگاه فراخ از کف رجب الراحه فراخ کف بود این دلیل جو دست گشتن الکفین و
القلمین غلیظ بود و هر دو کف او بر دو قدم او سایل الاطراف انگشتان آنحضرت و راز کشیده
بود و قال شاهد الاطراف این شک را و است یعنی انگشتان او بلند بود و بلند جسد بود و محض

الاحمسين برآمد بود و از زمین تخمجان بای او که زمین نشیند ایضا آن موضع از کتب بای حضرت علی
زمین متصل بود و مسینه القدامین یذبحونهما الماء یعنی هر دو قدم آنحضرت نرم و هموار بود و در
شکاف شکسته نبود و آب چون آن میرسد روان میشد و زود میگذشت از جهت سلامت زمی اذ
زال ذال قلعاً چون زایل شدی قدیم او از زمین ازل شدی در حالتی که بر یکدی بای را رجا
بر کندن یعنی بر دشتن بای از زمین بر بوی بقوت گام از زمین بای و قطع یعنی کندن بوی
از نیم برآمد و مخطوطاً یعنی هونا گام می نهاد و میرفت بارام و قار و بیل به پیش رو
میکرد و ذریع الشیبه اذا مشی کانتا یخط من صلب فراخ گام بود گام بید میرفت چنان بود
که فرو می آید از فراز بشتیب و اذا التفت التفت جمیعاً و قتی که التفات بجانی کردی تبسم
التفت شدی خافض الطرف و از انداختن چشم بود و در وقتی که بجهت نظر میکرد و منتظر این حال
ظالمه تعال باحوال طبع بود و مراد از طرف چشم است نظره الی الارض الهول من نظره الی السماء
نظر او بر زمین بسته بود و از نظر او آسمان جل نظر الملاحه نظره غیره نظر او بگوشت چشم نگریستن بود
نظر بگوشت است از چشم که بجانب گوش است این نظر در غیر زمان مخاطبه بود و مستوفی اصطلاحه میرزا
نمودار یعنی انقباض ایشان براه میرفت و بعد از آن لقی السلام و بیعت و سلامت
بهر کسی که ملاقی میشد از مسلمانان سلام کردن عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله
از جابر بن سمرة نقل میکند که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسلم الفهم بود و روح خدا
کناده و من آن ولایت میکند بر کمال شجاعت شهادت الشکای العین رخا بود و در ریاض چشم او
منصور العقیب که گوشت بود و بی گاه و عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقلت رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی لیلته اضحی ان دیدم رسول خدا را در شبی روشن
مهربانی و علیه حلة حمراء و بر او بود و طه رخ و بعضی میخوانند که آنحضرت آن را جهت غسل
پوشیده بود و فجعلت انظر الیه و الی القمقمیر و ع کردم و زانم نظره بیکرده چشم بپیل و ام
بوی او و سوی قمر قمر محمد احسن القمقمیر و السکر او و من یلو تیرت از قمر عن

و از زمین تخمجان بای او که زمین نشیند ایضا آن موضع از کتب بای حضرت علی
زمین متصل بود و مسینه القدامین یذبحونهما الماء یعنی هر دو قدم آنحضرت نرم و هموار بود و در
شکاف شکسته نبود و آب چون آن میرسد روان میشد و زود میگذشت از جهت سلامت زمی اذ
زال ذال قلعاً چون زایل شدی قدیم او از زمین ازل شدی در حالتی که بر یکدی بای را رجا
بر کندن یعنی بر دشتن بای از زمین بر بوی بقوت گام از زمین بای و قطع یعنی کندن بوی
از نیم برآمد و مخطوطاً یعنی هونا گام می نهاد و میرفت بارام و قار و بیل به پیش رو
میکرد و ذریع الشیبه اذا مشی کانتا یخط من صلب فراخ گام بود گام بید میرفت چنان بود
که فرو می آید از فراز بشتیب و اذا التفت التفت جمیعاً و قتی که التفات بجانی کردی تبسم
التفت شدی خافض الطرف و از انداختن چشم بود و در وقتی که بجهت نظر میکرد و منتظر این حال
ظالمه تعال باحوال طبع بود و مراد از طرف چشم است نظره الی الارض الهول من نظره الی السماء
نظر او بر زمین بسته بود و از نظر او آسمان جل نظر الملاحه نظره غیره نظر او بگوشت چشم نگریستن بود
نظر بگوشت است از چشم که بجانب گوش است این نظر در غیر زمان مخاطبه بود و مستوفی اصطلاحه میرزا
نمودار یعنی انقباض ایشان براه میرفت و بعد از آن لقی السلام و بیعت و سلامت
بهر کسی که ملاقی میشد از مسلمانان سلام کردن عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله
از جابر بن سمرة نقل میکند که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسلم الفهم بود و روح خدا
کناده و من آن ولایت میکند بر کمال شجاعت شهادت الشکای العین رخا بود و در ریاض چشم او
منصور العقیب که گوشت بود و بی گاه و عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقلت رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی لیلته اضحی ان دیدم رسول خدا را در شبی روشن
مهربانی و علیه حلة حمراء و بر او بود و طه رخ و بعضی میخوانند که آنحضرت آن را جهت غسل
پوشیده بود و فجعلت انظر الیه و الی القمقمیر و ع کردم و زانم نظره بیکرده چشم بپیل و ام
بوی او و سوی قمر قمر محمد احسن القمقمیر و السکر او و من یلو تیرت از قمر عن

و از زمین تخمجان بای او که زمین نشیند ایضا آن موضع از کتب بای حضرت علی
زمین متصل بود و مسینه القدامین یذبحونهما الماء یعنی هر دو قدم آنحضرت نرم و هموار بود و در
شکاف شکسته نبود و آب چون آن میرسد روان میشد و زود میگذشت از جهت سلامت زمی اذ
زال ذال قلعاً چون زایل شدی قدیم او از زمین ازل شدی در حالتی که بر یکدی بای را رجا
بر کندن یعنی بر دشتن بای از زمین بر بوی بقوت گام از زمین بای و قطع یعنی کندن بوی
از نیم برآمد و مخطوطاً یعنی هونا گام می نهاد و میرفت بارام و قار و بیل به پیش رو
میکرد و ذریع الشیبه اذا مشی کانتا یخط من صلب فراخ گام بود گام بید میرفت چنان بود
که فرو می آید از فراز بشتیب و اذا التفت التفت جمیعاً و قتی که التفات بجانی کردی تبسم
التفت شدی خافض الطرف و از انداختن چشم بود و در وقتی که بجهت نظر میکرد و منتظر این حال
ظالمه تعال باحوال طبع بود و مراد از طرف چشم است نظره الی الارض الهول من نظره الی السماء
نظر او بر زمین بسته بود و از نظر او آسمان جل نظر الملاحه نظره غیره نظر او بگوشت چشم نگریستن بود
نظر بگوشت است از چشم که بجانب گوش است این نظر در غیر زمان مخاطبه بود و مستوفی اصطلاحه میرزا
نمودار یعنی انقباض ایشان براه میرفت و بعد از آن لقی السلام و بیعت و سلامت
بهر کسی که ملاقی میشد از مسلمانان سلام کردن عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله
از جابر بن سمرة نقل میکند که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسلم الفهم بود و روح خدا
کناده و من آن ولایت میکند بر کمال شجاعت شهادت الشکای العین رخا بود و در ریاض چشم او
منصور العقیب که گوشت بود و بی گاه و عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فقلت رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی لیلته اضحی ان دیدم رسول خدا را در شبی روشن
مهربانی و علیه حلة حمراء و بر او بود و طه رخ و بعضی میخوانند که آنحضرت آن را جهت غسل
پوشیده بود و فجعلت انظر الیه و الی القمقمیر و ع کردم و زانم نظره بیکرده چشم بپیل و ام
بوی او و سوی قمر قمر محمد احسن القمقمیر و السکر او و من یلو تیرت از قمر عن

[illegible][illegible]

یهود و فاعل سلمان فيه حتى يطعم فعرس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الخ لا تخله ولا يجد غيرها
 عمر رضي الله عنه بن علي بن سلمان بن خراستان تا بار و رشند پس آن خراستان اشتهار رسول
 خدا صلعم ممان نخلها را که یک نخل را که آن را نشانه بود و میرالمونین عمر فاروق فحلبت النخل من
 عامها و کم تخيل نخلة بن زكرف نخل از الی که از غرس آن گذشته بود و الا یک نخل فقال
 رسول الله صلعم ما شان هله فقال عمر يا رسول الله انا غرستها بسفت رسول خدا صلعم
 چیست حال این نخل که بر نکرده پس گفت عمر رضای رسول الله من نشانده ام آن را فذرعها رسول
 الله صلعم فقرسها فحلبت من عامه پس کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس نشانده آن را
 پس بار آورد و از سالی که بر غرس آن گذشت نقلست آورده اند که سلمان خوارزمی همان بود از تری
 که نام آن جی است و درین زمان نیز معمورست اگرچه بعضی از طول حیات او در سخنان گفته اند یعنی نهشت
 سال امام نووی گفته که با اتفاق عمر او بیست و پنجاه سال رسیده و بعضی بیست و پنج و پنجاه سال
 گفته اند و آنچه در تفهیم کشف بخاری است نقل از امام زمخشری کرده که ظاهر شد مرا که وی از بنای
 ثمانین بوده و بعد رسیده و گویند خدمت الهی میکرد و در سبب را از قرب ظهور حضرت صلی الله علیه
 و سلم و علامات نبوت آن سرور بمیدینه طیبه خبر داده بود سلمان بقصد او را که ملازمت رسول کند از
 اتجار بافت عراب و اند شد و ایشان او را بپست یهود مدینه فروستند و او در مدینه بود که آن سرور عالم
 مدینه تشریف آورده نقلست که سلمان در زمان حکومت بنی نافی کردی و از کسب خج و خجور و
 در حسینی گفته که برسی نزار کس امیر بود عباسی شوت که در آن خطبمی خواند و طبع و مغروش او همان بود
 عطای او به پنج هزار رسید و در مدائن حلت کرد و در زمان خلافت امیر المومنین عثمان ذو النون
 رضی الله عنهم عن ابي نصره قال سألت ابا سعيد الخدري عن خاتم رسول الله صلى الله عليه
 عليه وسلم مرويت از ابی نصره که گفت بریدم از ابو سعید که از خاتم نبوت فقال
 كان في ظهره بضعه ناضرة لم يمسسها الا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ما رأي كوشه برده
 عن عبد الله بن مسعود قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقلت يا رسول الله اني من اصحابك
 مرويت از عبد الله بن مسعود که گفت آدم بسوی رسول خدا صلعم در حالتی که در میان مردمی چند بود
 از یاران خود فذنت هلكا من خلفه پس شتم همچنین و عقب او بر صحن گشتن دعوت الله به اذین
 پس انت اتخمن من خوام عینه دیدن غاتم فالق الوداء عن ظهره پس افکند رو از پشت خود و در کینه
 موضع الخاتم علی کتفیه پس دیدم موضع خاتم مشرف بر کتف او مثل الجعجوع حوها خيلان

بازید و در آنکه اگر از این
 بنی هاشم و بنی عبد مناف
 بنی هاشم و بنی عبد مناف
 بنی هاشم و بنی عبد مناف
 بنی هاشم و بنی عبد مناف

در نقلین نقل بلع ثلث
 ابو عبد الله و قال سلمان الخ اصد من الصبيان و قبل من راسه و قد اولش به الخندق مات سنة ۱۰۰
 قرار عفر عشر

دیده نمیشد از وضعیکه فاذا لم یذهن رای منه و چون روغن نمیکرد و مبارک خود را دید
 میشد از وضعیکه عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ إِنَّمَا كَانَتْ تَنْتَبِهُ دَسُؤُلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا كَانَتْ تَنْتَبِهُ بِيَضَاءِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ عَمْرٍو كَقَوْلِهِ خَيْرُ النَّاسِ
 مَوِي غَمِيمٌ زَوْكِيَّتِ مَوِي غَمِيمٌ بَعْنِي بَسِيتَ زَسِيدَهُ وَحَدِيثُ النَّسَائِيِّ فِي جِهَارِهِ مَوِي غَمِيمٌ بَعْنِي
 بَابِنِ كَرْدِهِ أَنْكَرَ زِيَادَةَ زَهْرٍ جِهَارِهِ وَتَحْتَ شَمَارِ النَّسَائِيِّ فِي رِيَادَةِ الْكَلْبِ وَرَأَوْقَتِ مَوْجُودِهِ وَ
 تَحْتَ شَمَارِ ابْنِ عَمْرٍو دَرَادَةِ بَاشَدِ اِهْتِمَامِ وَهَيَا طَاوِدِ رَطْبِ قَوْتِ بَرَّانِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ قَالَ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ تَنْتَبِهُتُ مَرُوسَةٍ زَابِنِ عَمْرٍو كَقَوْلِهِ لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 الدَّعْنَةُ ابْنِ غَمِيمٍ خَدِّ تَحْقِيقِ طَاهِرٍ شَدِّدِ تَوَاتُرِ تَنْتَبِهُتُ مَوِي غَمِيمٍ هَتِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 تَنْتَبِهُتُ سُوْدَةُ هُوْدُ وَالْوَقْعَةُ وَالْمُرْسَلَةُ وَغَمِيمٌ يَنْتَبِهُتُ لَوْنٌ وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ
 كَقَوْلِهِ غَمِيمٌ بِرَسْمِ زَوْلِ ابْنِ سَوْرٍ مَذْكُورِهِ زَبْرٍ كَقَوْلِهِ دَسُؤُلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 اِمْرُؤُتَاقَتِ وَغَيْرِ ابْنِ مَذْكُورِ ابْنِ مَوِي غَمِيمٍ مَوْجِبًا مَذْكُورِ حَزْنِ وَوَامِ غَمِيمٍ وَفَكَرًا
 وَابْنِ مَوْجِبِ ابْنِ مَوِي غَمِيمٍ رَعْنُ ابْنِ حُجَيْفَةٍ رَعْنُ قَالَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَكَ نَزَاكَ
 قَدْ تَنْتَبِهُتُ قَالَ تَنْتَبِهُتُ هُوْدُ وَكَوَانَتُهَُا مَرُوسَةٍ زَابِنِ حُجَيْفَةٍ كَقَوْلِهِ مَحَابِرِ ابْنِ غَمِيمٍ
 وَدِيمِ مَاتَرِ تَحْقِيقِ ابْنِ مَوِي غَمِيمٍ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 تَنْتَبِهُتُ مَحَابِرِ ابْنِ مَوِي غَمِيمٍ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 التَّيْمِيُّ تَيْمِ الرَّبَّاءِ قَالَ آتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعِيَ ابْنُ بَسِيتَ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 رَمْتُهُ كَقَوْلِهِ مَن بَلَا مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 شَدِّدِ تَحْقِيقِ ابْنِ مَوِي غَمِيمٍ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 وَحَالِ ابْنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 وَوَدِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 كَقَوْلِهِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَنْتَبِهُتُ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 شَدِّدِ تَحْقِيقِ ابْنِ مَوِي غَمِيمٍ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ
 وَسَلَّمَ تَنْتَبِهُتُ جَابِرُ كَقَوْلِهِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ مَوْجِبِ مَرُوسَةٍ زَابِنِ

مگر خدیوی در پیش آن سرور اذی اذهن و اذهن الذهن وقتی که بروغن چرب کرد و سوز
 فیدر می پوشید آن موی سفید را و روغن **باب** ما جاء فی خضاب رسول
 الله صلی الله علیه وسلم این باب چندی است که آمده در خضاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 عن ابی رزینة دعه قال کنیت رسول الله صلی الله علیه وسلم مع ابنی مرثد
 از ابی رزینة گفت آدم من بکارت پیغمبر در آن حال که با من بود پس من فقال انک نقلت
 نعم پس گفت پیغمبر این است پس غم آری اشهد به و در روایتی بصیغه آمده است
 یعنی گواه شوی پیغمبر این که اینست و در روایتی بصیغه تنکرم آمده یعنی اقرار میکنم این که
 این پس من است قال لا یخفی عليك ولا یخفی عليك گفت پیغمبر یکیشد پس گناه خود را
 بسوی تو نمیکشی لو گناه خود را بسوی او و تواند بود که مراد شهادت از برای آن بود که نسبی
 ثابت شود چه آن پس از سر بر او و باران متصل است که آنچه حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده
 باشد بجهت او و پس او مقصود آنکه هیچ یک بجهت جنایت دیگری اند و هناك نشود و بجهت ادا
 و اعانت و تخلیص یکدیگر مضطر و مضطر گردد و قال رأیت الشیب احمد گفت ابو مرثد
 و حال آنکه دیدم آنحضرت را سفید موی بود و یال سرخی یعنی سفید نبود و قال ابو عیسیه هذا
 احسن شیء دوی فی هذا الباب افسر لا ان الوکایات الطبیعة ان الشیء صلی
 الله علیه وسلم کما یبلغ الشیب عن عثمان ابن موهب قال سئل ابو هریره هل
 خضب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم مرویت از عثمان که پرسیده شد ابو هریره آیا خضاب
 کرد پیغمبر خدا ابو هریره گفت آری عن الجهد مة امرأة لبشیر بن الخصاصیة قالت مرویت
 از جهنم زن بشیر که گفت انک رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من بیت
 ینفض رأسه من دیم پیغمبر خدا را در حالتیکه بیرون می آمد از خانه خود بر وجهی که می افشاند
 مبارک خود را و قل غسل رأسه دعه یعنی کل که از سر بشوید و روغن در صل خوشبو
 طیب تحقیق که غسل کرده بود و حال آنکه سر مبارک او بارانی شبیه بلای بود از خنا و قال دعه
 من حیاء یا سیر او و کی بود از خنا این شکایت عن انس قال رأیت شعمر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم مویست انش که گفت دیدم موی پیغمبر خدا را خضاب کرده احتمال دارد
 که در زمان آنحضرت خوشبوی می انداخته بر سر موی مبارک از آن سرخ رنگ نموده و راوی
 آنرا مخصوص نموده و نبود که حضرت خضاب کرده **باب** ما جاء فی غسل رسول

در روایتی دیگر آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در روزی که از خانه بیرون می آمد از خنا و قال دعه من حیاء یا سیر او و کی بود از خنا این شکایت عن انس قال رأیت شعمر رسول الله صلی الله علیه وسلم مویست انش که گفت دیدم موی پیغمبر خدا را خضاب کرده احتمال دارد که در زمان آنحضرت خوشبوی می انداخته بر سر موی مبارک از آن سرخ رنگ نموده و راوی آنرا مخصوص نموده و نبود که حضرت خضاب کرده

و در تحقیق آنست سر مبارک او را با روغن

بنابران بیاض میثام سلمه التفکر و عن اسماء بنت زید قالت کان کثم قبیض رسول
 الله صلعم الی الرشیع مرویت از نهاد دختر زید که گفت بود درازی آستین من غیر خدا تابند و است و
 بعضی روایات از گشتان نیز آمده و بهنای آستین مبارک یک جب و دو گشت بود و عن یحیی
 بن قزوه عن ابیه قال آتیت رسول الله صلعم فی رھط من مزنہ لنبایعہ مرویت از
 معاویه در حال که ناقل بود از پدر خود قزوه گفت اندام من پیش رسول خدا با گروهی از مزنه از برای آنکه
 مباحث کنم با او و از قبضه مطلق و حال آنکه قبض او بسته نبود و او قال زکریا قبیضه مطلق
 یا گفت کثم پیر این بسته بود و قال فادخلت یدیی فی جیب قبضہ فمستست الخاتم
 پس داخل کردم من دست خود را در گریبان پیر این شخصت پس گفت دست الیدم بر خاتم نبوت
 و این حدیث متضمن نوایدست پوشیدن پیر این شخصت است و در آوردن دست در گریبان دیگر
 بقصد من بدین جهت تبرک و تمیز و انتمی است بر کمال خلق و شفقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم
 شد که پیر این شخصت تکرار بوده که در آوردن دست بدان آسان بوده و جواب است که
 حدیث شریف است بر آنکه گریبان پیر این آسمان و در صحن بستن تکرار اسع نبوده چه راوی میگوید که
 پیر این بسته نبوده ظاهر که از جهت تابستن تکرار سبب بوده و الله علم عن انس بن مالک قال ان
 النبی صلعم خرج وهو متکلی علی اسماء بن زید مرویت از انس که گفت بهر تکرار سبب
 آمد از فایز این حال که تکرار کرده بود و بر اسماء بن زید علیه ثوب قطریه ثوب قطریه فصلی هیم
 بر و جامه بود قطری و قطریه است از جامه که در آن خطوط سبز میباشد بر شیکه حامل کرده بود
 پس نماز گذارد و بامروم و منشا این کار از ضعف بیماری بود قال عبد بن حمید قال محمد بن
 الفضل سألني يحيى بن معاذ عن هذا الحديث أول ما جلوس لي كنت عبد بن حميد
 گفت محمد بن فضل که پرسیدم يحيى بن معاذ این حدیث را اول آن جلوس ایسوی من فقلت حدثنا
 حماد بن مسلمة فقال لو كان من كتابك فقال فقلت لا يخرج كتابي فقبض علي كوفي
 پس گفتم حدیث کردار احاد بن سلمه پس گفت يحيى اگر باشد خواندن کتاب هر آینه باشد بهتر و متنب
 کتاب از جهت کثرت اعتماد و زیادتى و ثوقست پس گفت محمد بن الفضل که پرسیدم تا برون از مردم کتاب
 را پس فرما گرفت يحيى از جهت شدت حرص بر فایده شنیدن کلام از برای فوت آن جامه را الله
 قال املاه علي فاني اخاف ان لا ألقاك پس گفت بخوان بر من پس پرسید که من بیشتر
 از آنکه اما قات کنم ترا چرا که اعتماد بر حیات نیست و اعتماد دارم که باز تکرار دریافت بود و الله

در این حدیث از جهت کثرت اعتماد و زیادتى و ثوقست پس گفت محمد بن الفضل که پرسیدم تا برون از مردم کتاب را پس فرما گرفت يحيى از جهت شدت حرص بر فایده شنیدن کلام از برای فوت آن جامه را الله قال املاه علي فاني اخاف ان لا ألقاك پس گفت بخوان بر من پس پرسید که من بیشتر از آنکه اما قات کنم ترا چرا که اعتماد بر حیات نیست و اعتماد دارم که باز تکرار دریافت بود و الله

فقال مالك انك سائل عن هذا

و حال آنکه مراجعونی نبود آنچه مرابو و مگر از کسی که گوید که حدیث دال بر تنگی عیش است
نه عیش خیمه که باب در بیان آنست گویم که ضیق عیش ابوهریره در غیر تنگ است بر ضیق عیش آن
حضرت چه معلوم میشود که طبق عار آن سرور که اللهم اجعل ذوقی احمد قوتاً زیاده از قد
ضرورت و فانه آنحضرت بود چنانچه حال ابوهریره که از مخصوصا بوده بانجا میرسد که از گرسنگی پیش
میشد یا آنکه در جواب آنحضرت بوده اگر از قد ضرورتی زیاد بود و او را در گرسنگی و حال
بانجاء انجاسیدی عن مالك بن دينار قال ما شبع رسول الله صلى الله عليه وسلم
من خبز قطن لحيم مرديست از مالك گفت سیر خورده نیم خیز از آن هرگز و از گوشت
عایضیقت کرد در ضیافتها چه هرگز آنحضرت شکم را پر ساخته من اهل البادية ما الصنفه
قال انما يتناول مع الناس گفت مالك چه مردمی از اهل بادیه که جست ضیف گفت امیر
میںوزد با مردان یعنی تنها آنحضرت سیر خورده اند که در ضیافت با مردم **باب** ما جاء
في حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابني هاشم که آمده در بیان موزه آنحضرت عن مجيد الله
عن بريدة عن أبيه ان النخلة التي اهدى النبي صلى الله عليه وسلم مرديست از عبد الله بن بريدة در آن حال
که ناقل است از پدر خود بريدة گفت بدستیکه بخانی با و شاه طبرستان نام او منجه است که در زمان حضرت
سرور کائنات شرفیلام در ایام فرستاد برای نیم خیزان سودین ساد جن فلبسوها
جفت موزه سیاه ساد که نقش داشت پس بوشید آنحضرت آن موزه را انتم توضع و مسحتمهما
پس وضو مسح کشید بر آن موزه بعضی فضلا گفته اند در حدیث نوایت کی بیان کردیم و بوزن عمل بریدیم
که بهارستان معلوم نباشد دیگر آنکه حتی آنست که صرف شود در آنچه از برای آنست بے بهمت
عن الشعبي قال قال النخلة بوشعة اهدى للنبي صلى الله عليه وسلم خفتين فلبسهما
مرديست از شعبي گفت گفت مغیره بن شعبه که بید فرستاد و حیجفت موزه را پس بوشید آنحضرت
موزه را و قال اسیرك عن جابر عن عامر و حبة فلبسهما حتى تحرقا گفت اسیرك
از را و این حدیث است در آن حال ناقل بود از جابر و جابر از عامر که گفت بید حیجیره بود و با آن جبه
هم بود پس بوشید آنحضرت جبه و موزه را یعنی هر دو بوشیدند و مکرر بوشیدند تا و ریدند که یکدیگر
النبي صلى الله عليه وسلم اذ كان فيهما لم لا يعني بوشید موزه را آنچه خدا و حالیکه نمیدانست که آن موزه با
از پوست نه پوست یا نه و مولانا مصلح الدین الاری که بعضی از شارحان این کتاب است یعنی شما
النبي میگوید که ضمیر فلبسها حتی تحرقا حبت موزه بر طبق ضمیر افکی بما که این ضمیر را جمع است موزه بود

یک نعل یعنی در یک پا نعل و پای دیگر برهنه دار و عن ابیهریره رفع قال ان رسول الله ص
 قال اذا نعل احدکم فلیبدل بالیمین مرویت از ابوهریره که گفت بپوشید یک نعل بر پا چپ و
 چون پوشید نعل دیگر از شما پس گوشت از پای راست کند فاذا نزع فلیبدل بالشمال و چون
 بیرون کشد پس گوشت از پای چپ فلتکن الیمنی اوکما نعل و اخرهما تنزع پس گو
 باش پای راست اول آن دو پا در آجال پوشیده شود و آخر دو پا در آجال کشیده شود و عن عائشه
 رضی الله عنها قالت کان رسول الله ص صلی علیک وعلی آئلتک وعلی امتک فی ترحله
 و تغلبه و طهوره مرویت از عائشه که گفت بود پیغمبر خدا که دوست میداشت پیامبر را یعنی
 اختیار می نمود و او را که می نوشت قادر بود در خانه کردن خود و نعلین شهیدین خود و وضو گرفتن
 و غسل کردن خود و عن ابیهریره رفع قال کان رسول الله ص صلی علیک وعلی آئلتک وعلی امتک
 گفت بود در نعل پیغمبر دو دوال و ابی بکر و عمر رضی الله عنهما چنین بودند نعل صلیق البرقارو
 عظم که دو دوال داشته و او را من عقد عقدا و حد عثمان رفع و او را یک سب یکدول
 بر نعل خود و النورین **باب** ما جاء فی ذکر خاتم رسول الله ص صلی علیک وعلی آئلتک وعلی امتک
 آمده و در ذکر خاتم پیغمبر خدا عن انس بن مالک قال کان خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
 من ورق و کان فیضا حبشیام مرویت از انس که گفت بود و گشتری پیغمبر خدا از نقره و بودین
 او از بهر سیاه عقیق که منسوب به حبشه عن ابن عمر ان النبیین صلی الله علیه و سلم اخذ
 خاتما من فضة مرویت از ابن عمر بن بکر پیغمبر خدا را فرمود و با خنجر گشتری از نقره و کان
 یختم به و لا یلبس به پس و که مهر میکرد بان مکاتبت که میفرستاد برای ملوک حال آنکه وایمی بود
 انگشتری را عن انس بن مالک قال کان خاتم رسول الله ص صلی علیک وعلی آئلتک وعلی امتک
 است از انس که گفت بود و گشتری پیغمبر خدا از نقره و گمین آن از نقره بود و عن انس بن مالک
 قال لما اراد رسول الله ص صلی علیک وعلی آئلتک وعلی امتک ان یتکتب الی العجم مرویت از انس بن
 که گفت چون ارادت کرد و پیغمبر اندک کتابت بنویسد برای ملوک عجم قیل له ان العجم لا یقبلون الا
 کتابا علیه خاتم گفته شد مرا حضرت را که بپوش که ملوک عجم اعتماد نمی کنند و باور نمیدارند
 مگر کتابی که بر آن خاتم نهاده باشد فاصطنع خاتما پس فرمود که بازند خاتم را کافی انظر
 الی بایضه فی کفها چنانستی که دیدم من سب بایض نقره آن انگشتری در کف مبارک حضرت
 عن انس بن مالک قال کان نقش خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم مرویت از انس که گفت بود

این کتاب از کتاب
 تاریخ طبرستان است
 و در این کتاب
 از تاریخ طبرستان
 و در این کتاب
 از تاریخ طبرستان
 و در این کتاب
 از تاریخ طبرستان

به سببیک بود و بنامش بود اکثری که در دست راست خود و عن حماد بن سلمه قال لیت ابن
 ابی رافع یختم فی یمینیه مرویست از حماد بن سلمه که گفت دیدم من پسرای رافع را که خاتم می
 پوشید و در دست راست خود و فسالت عن ذلک پس پرسیدم از و این امر فقال لیت عبد
 الله بن جعفر یختم فی یمینیه پس گفت دیدم عبد الله بن جعفر طیار بن طایف خاتم می پوشید
 و در دست راست خود و عن عبد الله بن جعفر ان النبی صلی الله علیه و آله کان یختم فی یمینیه مروی
 است از عبد الله که گفت بدستیک بود و بنامش بود اکثری که در دست راست خود و عن جابر
 ان النبی صلی الله علیه و آله کان یختم فی یمینیه مرویست از جابر که گفت بدستیک بود و بنامش بود
 خاتم و در دست راست خود و عن الصادق علیه السلام قال کان ابن عباس یختم فی یمینیه
 مرویست از صلت بن عبد که گفت بود ابن عباس که می پوشید خاتم را و در دست راست خود و عن
 ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله اخذ خاتما من فضة مرویست از ابن عمر که گفت بدست
 که بنامش بود و گرفت خاتم را از نقره و جعل فضة متدلی کفة و گردانید گیس از از جا
 که متصل میباشد بکف یا گردانید از جمله آنچه متصل بکف است از خاتم و نقش فیها محمد و رسول الله
 و نقش کرد در آن خاتم محمد رسول الله و نهی آن یفقد احد علیک و نهی کرد که کسی نقش کند بطریق
 آن بر خاتم و نهی بنابر رفع التباس است و هو الله سقط من معقیب فی بیدار این آن
 خاتم افتاد و در چاه اریس از معقیب علم امیر المؤمنین عثمان ج و درین است که امیر المؤمنین عثمان
 محله قبا شریف داد و کنار چاه اریس شست نوی النورین جهت مهر کردن چیزی خاتم از معقیب
 گرفت و متفکر بود در امری میخواست که باز معقیب و در حین دادن از دست معقیب افتاد و بعد
 افتاد و در چاه هر چند سعی اهتمام نمودند و سر و متصل آن چاه کشیدن پیدانشد عن جعفر بن
 محمد عن ابیه قال کان الحسن و الحسین رضی الله عنهما یختمان فی کسارهما
 مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که پیرام محمد باقر و از خال که ناقل است از پدر خود بن العابدین که گفت
 که امیر المؤمنین حسین بن علی می پوشید خاتم را و در دست خود و عن انس بن مالک
 النبی صلی الله علیه و آله کان یختم فی یمینیه مرویست از انس که گفت بدستیک بود و بنامش بود اکثری که در دست
 راست خود و عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله خاتما من ذهب
 مرویست از عبد الله بن عمر فاروق که گفت فرا گرفت بنامش بود خاتم را از طلا که کان یختم فی
 فی یمینیه پس لوح و آنحضرت که می پوشید آن خاتم را و در دست راست خود و اخذ الناس خاتم

در دست راست
 خاتم
 بنامش بود

من ذهب پس واگرفتند مردمان گشته بیا از طلا فطر حد رسول الله صلعم وقال البسه
ابد پس انچه بغير خدا خاتم طلا گوشت نمی پوشم من آنرا بر گزینم طلا هر گز نمی پوشم فطرح
الکاس خواتم پس این گشته مردمان گشته بیا خود را بجهت آنکه خوف آن بود که بوحش و
تکبر گرد و دوزخ و عذاب جنفیه خاتم غیر لک حکام و قضات را جایز و مستحبست بنا برین تو ان گفت که
ترک خاتم سببه آن بود که جماعتی که ایشانرا احتیاج بخاتم نیست افعال نمایند **باب** ما جاء
فی صفة سیف رسول الله صلعم یعنی انبا جینی است که آمده در بیان صفت شمشیر غیر
صلعم عن انس قال كانت قبیعة سیف رسول الله صلعم من فضة مرویت از
النس که گفت بود قبیعه شمشیر غیر خدا از نقره و قبیعه است که بر طرف انرا قبضه باشد عن سعید
بن ابی الحسن قال كانت قبیعة سیف رسول الله صلی الله علیه و سلم من فضة
مرویت از سعید بن ادریس جبری که گفت بود قبضه شمشیر غیر خدا از نقره عن حماد وهو
ابن عبد الله بن سعید عن جده مریدة قال دخل رسول الله صلعم ماکة یوم الفتح
مرویت از مریدة که گفت و را دیدم غیر خدا بلکه در روز فتح و علی سیف و ذهب و فضة و
شمشیر آنحضرت بود و طلا و نقره فقال کان قبیعة السیف فضة قال طالب فسالت
عن الفضة گفت طالب کی از روایت حدیث است پس سیدیم من مریدة را که بود قبیعه شمشیر غیر خدا
نقره و علماء حدیث بر آنند که استعمال طلا اعلان نیست مردمان خواه آلات حرب باشد و خواه آتش
و استعمال نقره سلاح داشته اند و آلات حرب گشته عن ابن سیرین قال صنعت سیف
علی سیف سمرة بن جندب مرویت از ابن سیرین که گفت ساختن من شمشیر خود بود شمشیر مریدة
مانند آن شمشیر خود است و عدم سمرة الله صنع سیف علی سیف رسول الله صلعم و
حنفیا و گفت سمرة بن جندب که آن شمشیر خسته بود و بنوشته غیر مریدان ساخت او آن شمشیر غفلت
بنی حنیفة **باب** ما جاء فی دوح رسول الله صلی الله علیه و سلم عن
الربیع بن العوام قال کان علی الشیخی صلی الله علیه و سلم یوم احد و دعان مرو
است از ربیع بن عوام که گفت بود و بر غیر خدا روز جنگ احد و وزره فنهض الی الشجرة
پس بر شجره بر خاست او را حالتی متوجه بود و بر حجره و بنحوست که بر آید بران امر مردم بر وجه او

و قال البسه ابد پس انچه بغير خدا خاتم طلا گوشت نمی پوشم من آنرا بر گزینم طلا هر گز نمی پوشم فطرح الکاس خواتم پس این گشته مردمان گشته بیا خود را بجهت آنکه خوف آن بود که بوحش و تکبر گرد و دوزخ و عذاب جنفیه خاتم غیر لک حکام و قضات را جایز و مستحبست بنا برین تو ان گفت که ترک خاتم سببه آن بود که جماعتی که ایشانرا احتیاج بخاتم نیست افعال نمایند باب ما جاء فی صفة سیف رسول الله صلعم یعنی انبا جینی است که آمده در بیان صفت شمشیر غیر صلعم عن انس قال كانت قبیعة سیف رسول الله صلعم من فضة مرویت از النس که گفت بود قبیعه شمشیر غیر خدا از نقره و قبیعه است که بر طرف انرا قبضه باشد عن سعید بن ابی الحسن قال كانت قبیعة سیف رسول الله صلی الله علیه و سلم من فضة مرویت از سعید بن ادریس جبری که گفت بود قبضه شمشیر غیر خدا از نقره عن حماد وهو ابن عبد الله بن سعید عن جده مریدة قال دخل رسول الله صلعم ماکة یوم الفتح مرویت از مریدة که گفت و را دیدم غیر خدا بلکه در روز فتح و علی سیف و ذهب و فضة و شمشیر آنحضرت بود و طلا و نقره فقال کان قبیعة السیف فضة قال طالب فسالت عن الفضة گفت طالب کی از روایت حدیث است پس سیدیم من مریدة را که بود قبیعه شمشیر غیر خدا نقره و علماء حدیث بر آنند که استعمال طلا اعلان نیست مردمان خواه آلات حرب باشد و خواه آتش و استعمال نقره سلاح داشته اند و آلات حرب گشته عن ابن سیرین قال صنعت سیف علی سیف سمرة بن جندب مرویت از ابن سیرین که گفت ساختن من شمشیر خود بود شمشیر مریدة مانند آن شمشیر خود است و عدم سمرة الله صنع سیف علی سیف رسول الله صلعم و حنفیا و گفت سمرة بن جندب که آن شمشیر خسته بود و بنوشته غیر مریدان ساخت او آن شمشیر غفلت بنی حنیفة باب ما جاء فی دوح رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الربیع بن العوام قال کان علی الشیخی صلی الله علیه و سلم یوم احد و دعان مرو است از ربیع بن عوام که گفت بود و بر غیر خدا روز جنگ احد و وزره فنهض الی الشجرة پس بر شجره بر خاست او را حالتی متوجه بود و بر حجره و بنحوست که بر آید بران امر مردم بر وجه او

و قال البسه ابد پس انچه بغير خدا خاتم طلا گوشت نمی پوشم من آنرا بر گزینم طلا هر گز نمی پوشم فطرح الکاس خواتم پس این گشته مردمان گشته بیا خود را بجهت آنکه خوف آن بود که بوحش و تکبر گرد و دوزخ و عذاب جنفیه خاتم غیر لک حکام و قضات را جایز و مستحبست بنا برین تو ان گفت که ترک خاتم سببه آن بود که جماعتی که ایشانرا احتیاج بخاتم نیست افعال نمایند باب ما جاء فی صفة سیف رسول الله صلعم یعنی انبا جینی است که آمده در بیان صفت شمشیر غیر صلعم عن انس قال كانت قبیعة سیف رسول الله صلعم من فضة مرویت از النس که گفت بود قبیعه شمشیر غیر خدا از نقره و قبیعه است که بر طرف انرا قبضه باشد عن سعید بن ابی الحسن قال كانت قبیعة سیف رسول الله صلی الله علیه و سلم من فضة مرویت از سعید بن ادریس جبری که گفت بود قبضه شمشیر غیر خدا از نقره عن حماد وهو ابن عبد الله بن سعید عن جده مریدة قال دخل رسول الله صلعم ماکة یوم الفتح مرویت از مریدة که گفت و را دیدم غیر خدا بلکه در روز فتح و علی سیف و ذهب و فضة و شمشیر آنحضرت بود و طلا و نقره فقال کان قبیعة السیف فضة قال طالب فسالت عن الفضة گفت طالب کی از روایت حدیث است پس سیدیم من مریدة را که بود قبیعه شمشیر غیر خدا نقره و علماء حدیث بر آنند که استعمال طلا اعلان نیست مردمان خواه آلات حرب باشد و خواه آتش و استعمال نقره سلاح داشته اند و آلات حرب گشته عن ابن سیرین قال صنعت سیف علی سیف سمرة بن جندب مرویت از ابن سیرین که گفت ساختن من شمشیر خود بود شمشیر مریدة مانند آن شمشیر خود است و عدم سمرة الله صنع سیف علی سیف رسول الله صلعم و حنفیا و گفت سمرة بن جندب که آن شمشیر خسته بود و بنوشته غیر مریدان ساخت او آن شمشیر غفلت بنی حنیفة باب ما جاء فی دوح رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الربیع بن العوام قال کان علی الشیخی صلی الله علیه و سلم یوم احد و دعان مرو است از ربیع بن عوام که گفت بود و بر غیر خدا روز جنگ احد و وزره فنهض الی الشجرة پس بر شجره بر خاست او را حالتی متوجه بود و بر حجره و بنحوست که بر آید بران امر مردم بر وجه او

آمده در راه رفتن پیغمبر صلعم عن ابی هریره قال ما رأيت شيئا أحسن من رسول الله
صلعم مرويت از ابی هريره كه گفت ندیدم من چیزی را بنیكو تر از پیغمبر خدا كه آن الشمس تجرے فی حق
گویا كه بدست جرم آفتاب آید و در كو مبارك آن سرور جریان مبدار و این معنی لطفاً و در وقت
گفته گویا شعاع آفتاب در كو مبارك آنحضرت جریان مبدار و عیناً ولى نسبتاً و ما رأيت لحدنا
أنسج فی مشیت من رسول الله صلعم و ندیدم من هیچ كی را تنیز تر و در راه رفتن از پیغمبر خدا صلعم
كانت الاكف من طوے له چنانستى بسترى كه زمین حبه میشد مر او را و انما لجنه انفسنا و
بستیک در مشقت می گندیم نفسها خود را یعنی بجهد میگردیم و الله لغیر مكثرت و بستیک او
مشقت بی جهد میرفت بسترى كه با جهد مشقت بوى می رسیدیم عن ابراهيم بن محمد من
وكان علي بن ابي طالب قال كان علي اذا وصف رسول الله صلعم قال كان اذا مشى
تفعل كأنما يخط في صلب مرويت از محمد حقيقه پسر امير المؤمنين علیه رضی الله عنه گفت كه بود علی
مر تضى هر گاه كه وصفت میکرد پیغمبر خدا را گفت بود پیغمبر وقتيكه براه رفتی باز و از جای برداشتی
چنانچه فرو می آید از بندى عن علي بن ابي طالب قال كان النبي صلعم اذا مشى تكفأ تكفأ كأنما
يخط من صلب مرويت از امير المؤمنين علیه رضی الله عنه گفت بود پیغمبر وقتيكه براه رفتی میل تمام به
پیش وى كروى گویا كه فرو می آید از بندى باب ما جاء في تفعيم رسول الله صلى الله
عليه وسلم اين بابى نى است كه آمده در بیان هر چه پیغمبر مر او از سیرچه است كه بعد روغن كوف
بر سر مبارك مى حبه اند عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يكثّر القناع مرويت از انس كه گفت بود پیغمبر خدا كه بسیار مى حبه خرقه را بر سر مبارك و این معنی شعر
برشت كه روغن بسیار مبارك میكرده اند كان ثوبه ثوب ثبات گویا كه بدستى بود جامه و
خرقه خرقه زیت فروشان باب ما جاء في جلوس رسول الله صلى الله عليه وسلم
این بابى نى است كه آمده درستن پیغمبر خدا عن فیکه بنت خمره ما را ت رسول الله صلعم
في المسجد وهو قاعد القرفضاء مرويت از قیله بستیک دید او پیغمبر را در سجده حالتی كه آنسر و
نشینه بود بر البیتین چپانیده بود و ان شکم دست گرد خود آورده بود و بر ساقین نهاده یا آنكه
نشسته زانو را بر او داشته و سر را پیش انداخته و ان شکم چپانیده و دو كفت خود را بر بغل كرده و
فلما رأيت رسول الله صلعم المتخشم في المجلس اذ عذب من الفرقی گفت قید بر جو
دیدم پیغمبر خدا را متخشم یعنی فرو كننده درستن خود و گرفت مر الزه از ترس و ترسناك است

خبر
پیغمبر خدا
صلعم
مرويت
از
انس
بن
مالك
قال
كان
رسول
الله
صلى
الله
عليه
وسلم
يكثّر
القناع
مرويت
از
انس
كه
گفت
بود
پیغمبر
خدا
كه
بسیار
مى
حبه
خرقه
را
بر
سر
مبارك
و
این
معنی
شعر
برشت
كه
روغن
بسیار
مبارك
مى
كرده
اند
كان
ثوبه
ثوب
ثبات
گویا
كه
بدستى
بود
جامه
و
خرقه
خرقه
زیت
فروشان
باب
ما
جاء
في
جلوس
رسول
الله
صلى
الله
عليه
وسلم
این
بابى
نى
است
كه
آمده
در
ستن
پیغمبر
خدا
عن
فیکه
بنت
خمره
ما
را
ت
رسول
الله
صلعم
في
المسجد
وهو
قاعد
القرفضاء
مرويت
از
قیله
بستیک
دید
او
پیغمبر
را
در
سجده
حالتی
كه
آنسر
و
نشینه
بود
بر
البیتین
چپانیده
بود
و
ان
شکم
دست
گرد
خود
آورده
بود
و
بر
ساقین
نهاده
یا
آنكه
نشسته
زانو
را
بر
او
داشته
و
سر
را
پیش
انداخته
و
ان
شکم
چپانیده
و
دو
كفت
خود
را
بر
بغل
كرده
و
فلما
رأيت
رسول
الله
صلعم
المتخشم
في
المجلس
اذ
عذب
من
الفرقى
گفت
قید
بر
جو
دیدم
پیغمبر
خدا
را
متخشم
یعنی
فرو
كننده
درستن
خود
و
گرفت
مر
الزه
از
ترس
و
ترسناك
است

آنحضرت بوده عن عُبَّادِ بْنِ مَسْعُودٍ مَرَّ بِتَابِ عِبَادٍ مِنْ تَمِيمٍ وَرَأَى خَالَ كَ
 نَاقِلٍ سَازِ عَمَّ خُوَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ أَكْبَرُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ وَاصْبَغَ الْوَضْءَ
 رَجُلًا عَلَى الْأَخْبَرِ بَدَنِيَّةٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ دَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ نَعْمَ خَدَّاءَ بَارِقًا سَهَابًا
 وَرَجَدَ وَرَأَى خَالَ كَ هَاهُ وَهُدَا بَدَنِيَّةٍ بَارِيٍّ دَانَ بَدَنِيَّةٍ وَهُدَا بَدَنِيَّةٍ وَهُدَا بَدَنِيَّةٍ وَهُدَا بَدَنِيَّةٍ
 مَنَعَ سَازِ خَنَازِيرٍ تَلَقَّا كَ خَوْفَ كَشْفِ عَوْرَتِ بَاشِدٍ وَكَرْشَتِ عَوْرَتِ لَشَوْدَ جَابِرِ نَزَتْ وَأَن
 سَتَلَقَّ بَرْدَ وَنَوْعٍ سَهَابٍ كَلَّمَ بَرْدَ وَكَارَ دَارَ زَكْرُوهُ بَاشِدٍ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ
 جَرَّكَ وَدَرِينَ كَشْفِ عَوْرَتِ مَكْنُونِ سَهَابٍ دَوْمَ أَنْكَ كَلَّمَ نَوَافِثَ سَهَابٍ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ
 وَأَن بَارِزِ نَزَتْ أَلَوْجِبَ كَشْفِ عَوْرَتِ بَاشِدٍ وَكَرْشَتِ عَوْرَتِ لَشَوْدَ جَابِرِ نَزَتْ وَأَن سَتَلَقَّ بَرْدَ
 قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِتَابِ عِبَادٍ مِنْ تَمِيمٍ وَرَأَى خَالَ كَ نَاقِلٍ سَازِ عَمَّ
 اخْتَبَى بَيْدَ يَهُدَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ جَوْنِ مَنِي نَشْتِ بَرْدَ جَمْعٍ مَكْرُوفِ سَهَابٍ خَوْفِ رَاهِبٍ وَهُدَا
 دَسْتِ يَسْجَامِ وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا
 مَشَتْ نَاطِلُوعَ أَفْخَابِ بَابِ مَا جَاءَ فِي نِكَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْنَابَ جَبْنِ سَهَابٍ
 دَرِيَّانِ خَيْرِ كَلَّمَ آنحضرت كَلَّمَ فَرَمُودَ هَذَا زَبَانِ غَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ مَرَّ بِتَابِ
 جَابِرِ بْنِ سَهَابٍ كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَلْقِيًا عَلَى وَجْهِ سَهَابٍ عَلَى كَلَّمَ سَهَابٍ وَهُدَا
 رَا وَرَأَى خَالَ كَ تَكْلِيَّةً كَلَّمَ بَرْدَ وَكَارَ دَارَ زَكْرُوهُ بَاشِدٍ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ
 أَيْنَابَ قَالَ مَرَّ بِتَابِ عِبَادٍ مِنْ تَمِيمٍ وَرَأَى خَالَ كَ نَاقِلٍ سَازِ عَمَّ خُوَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ أَكْبَرُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ وَاصْبَغَ الْوَضْءَ رَجُلًا عَلَى الْأَخْبَرِ بَدَنِيَّةٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ نَعْمَ خَدَّاءَ بَارِقًا سَهَابًا
 بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَحَابَةُ كَلَّمَ بَرْدَ وَكَارَ دَارَ زَكْرُوهُ بَاشِدٍ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ
 سَهَابٍ خَوْفِ رَاهِبٍ وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا
 قَالَ وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ مُسْتَلْقِيًا رَاوِيَّ حَالِ كَلَّمَ بَرْدَ وَكَارَ دَارَ زَكْرُوهُ بَاشِدٍ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ
 تَكْلِيَّةً كَلَّمَ بَرْدَ وَكَارَ دَارَ زَكْرُوهُ بَاشِدٍ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ
 سَهَابٍ خَوْفِ رَاهِبٍ وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا
 قَالَ فَلَمَّا ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُهَا كَلَّمَ بَرْدَ وَكَارَ دَارَ زَكْرُوهُ بَاشِدٍ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ
 أَيْنَابَ الْعَيْنِ بَرْدَ فَرَمُودَ هَذَا زَبَانِ غَيْرِ وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا
 فَلَمَّا لَيْتَهُ سَكَنَ مَا أَكَلْتُمْ مَا كَلَّمَ بَرْدَ وَكَارَ دَارَ زَكْرُوهُ بَاشِدٍ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ وَكَلَّمَ بَرْدَ
 جَبْرِي رَوَدَ وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا وَهُدَا

این حدیث در فضیلت آنحضرت است
 و در بیان آنکه آنحضرت را در مسجد
 می بینید که در آنجا نشسته است
 و در آنجا وضو می کند و در آنجا
 نماز می خواند و در آنجا است
 و در آنجا است و در آنجا است

که گفته شد مر او را که خورده است پیغمبر خدا میدهد را فقال سهل ما دای رسول الله صلعم کثیفه
حتى لقي الله عز وجل لم يترك سهل من طعامه خذرا انا زمانيك ملاقات کرد خدا را انکایت از موت
یعنی تا زمان حلت آنحضرت این صنع میدهد این بیت ایشان کردند چنانکه بگوید و نازل تکلفات
فَقِيلَ لَهُ هَلْ كَانَتْ لَكُمْ مَنَاحِلٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعِمُ بِرِگفته شد مر او را یعنی سهل
را آیا بود شمار آرد و نیز در زمان آنحضرت قال ما كان لنا مناحيل گفت سهل نبود ما را از پیش
فَقِيلَ كَيْفَ تَصْنَعُونَ بِالشَّعْبِ بِرِگفته شد چگونه بودید شما که میکردید بار و جو که بسوس بسیار
داشت قال كنا ننفخ في صيغور منده ما طاردتم نبحثه گفت سهل بودیم ما که با دهن میکردیم
آن آرد پس بر دزدان آرد چیزی که می پرید یعنی با دهن بسوس و مرید پس خبری کردیم آرد
عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ مَا أَكَلْنَا نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّعِمُ عَلَى خَوَانٍ وَلَا فِي سَكْرَةٍ مَرُوتِ از
النس که گفت نخورد پیغمبر طعام بر خوان که پای شسته چنانچه داب و دشانان میباشد و نه در سکر یعنی
نیم کار و نه بیاله یا نکلان که در آن انواع اشربه و خورش و خیر که شسته اند و دبا و کند و رغبت طعام
خور و ن بسیار کند و لا خبز له و لا عروق و نبو و مر او را نان تنگ که با منعمان و مفران است در سفره
ایشان نمی بود قال فَعَلْتُ لِقْتَادَةَ فَعَلَمَا مَا كَانُوا يَأْكُلُونَ گفت ما دی پس قسم من مقتاده
پس چه چیز بودند که میخوردند ایشان قال عَاثَةُ هَذِهِ السَّفِيرَةُ قَتَادَةُ که برین سفره مستی
عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَدَعَتْنِي لِطَعَامٍ مَرُوتٍ از مسروق که
گفت در آمدم بخانه بی بی عائشه صدیقه پس خواندند ابر که وفادار با آوردن طعام پس آورد طعام
برای من و انطعام نان و گوشت بود و بعضی شرام حث آورده اند که بر مسروق در آن رد
که همان بود و مرته نان و گوشت آوردند فقال لَمَّا أَتَيْتُ مِنْ طَعَامٍ فَأَشَاءُ أَنْ أَكْبِيَ الْأَكْبِيَّةَ
بَكَيْتُ و گفت بی بی عائشه میباشم من طعام بر خوانتم آنکه گیریم گر که باز گیریم یعنی طعام
نخوریم گر که گیریم قال فَبَكَيْتُ لَمْ أَكْشِرْ مَسْرُوقٍ لَمْ أَكْشِرْ مِنْ أَجْلِ طَعَامٍ قَالَتْ أَذْكَرُ الْحَالِ
الَّتِي فَارَقَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّنْيَا گفت بی بی یاد کردن من
آنحال که مفارقت کرد در آنحال پیغمبر خدا و نیا و الله ما شبع من عَجْزٍ وَلَا كَمِمْ مَرَاتَيْنِ فِي يَوْمٍ
و احد سوگند بخدا که سیر نخورده یا سیر شده پیغمبر خدا از نان و گوشت دوبار در یک روز و در روز
آمده که در زمان خلافت معاویه از شام در مدینه بی بی عائشه هم راسی نهارد و مر فرستاد
و بی بی آن زر را بفرم او ساکنین داد و زنی که همان بود بی بی گفت اگر دو دو گوشت می پخت

مجلس ششم در روز شنبه ۱۳۰۲

ما ویکم یخوشتیم عن عائشة رَضِیَ اللہُ عَنْہَا قَالَتْ مَا كَانَ الذَّارِعُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ اللِّحْمِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مرویت از عائشه رَضِیَ اللہُ عَنْہَا کہ گفت نبود گوشت ذراع و دو ستر گنجشک بوی پیغمبر خدا و لکن کان کان
 یحذِرُ لَکُمُ الْإِغْتِثَانُ كَانَ یَعْبُدُ إِلَیْهَا لَا تَهْمَا عَجَلُهَا تَغْجَا وَ لَکِنْ بِسَبْطِکَ اَوْ نَمِیْ فَاِیْتِ کَوْشِیَا
 مگر گاه گاه یعنی چون گوشت هر روز نبود و بود آنحضرت شتاب میکرد و سبوان ذراع برای تراول
 از آنجهت کہ بتبر سخته میشود و گوارا ترست لذیذ ترست و نرم عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ یَقُولُ سَمِعْتُ
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ إِنَّ أَطْيَبَ اللَّحْمِ لَحْمُ الظُّهْرِ مَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 از پیغمبر خدا که میفرمود بدستیک یا تر و خوشتر گوشت گوشت پشت است عن عائشة رَضِیَ اللہُ عَنْہَا أَنَّ النَّبِيَّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَعَنَ الْإِذَا مَ الْخَلْ مَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 ست سر کہ عن اُمِّ هَانِئَةَ رَضِیَ اللہُ عَنْہَا قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 علی کہ گفت در آمد بر من پیغمبر خدا یعنی آنحضرت بخانه من آمد فَقَالَ أَعِدْ لِي شَيْءًا مِنْ فَمَوْ دَايَا
 تو هست چیزی فقلت لَا الْإِذَا مَ الْخَلْ بِسَ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 پس گفت آنحضرت کہ بیا از این من نان سر که راما انْفَرَبْتُ مِنْ أَدَمٍ فَبَدَخَلَ كَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 خالی از آنخوش که در خانه نان سر که هست عن أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَضَّلْتُ عَائِشَةَ
 عَلَى النِّسَاءِ مَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 علی النِّسَاءِ مرویت از ابی موسی در آنحال کہ ناقل است از پیغمبر گفت آنحضرت فضل عائشه بر سایر زنان
 کفضل الذی یُریدُ عَلَی سَائِرِ الطَّعَامِ بِحُجُوفِ فَضْلِ نَانَ گوشت است بر سایر طعام یعنی بهترین طعام نان گوشت
 ست کہ نکر کن عن انس بن مالک یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَضَّلْتُ عَائِشَةَ عَلَى
 النِّسَاءِ کفضل الذی یُریدُ عَلَی سَائِرِ الطَّعَامِ مرویت از انس بن مالک که میگفت و مود پیغمبر خدا فضل
 عائشه بر سایر زنان بحجوف فضل نان گوشت است بر سایر طعام عن ابی هریره رَضِیَ اللہُ عَنْہَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مسلم تَوَمَّنَاءُ مِنْ تَوَمَّنَاءِ قَطِیمٍ رِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 یعنی باره قروت خورد و قروت طعام که دست من شستن است که و قروت راه اکل من یکتف شاة
 فَمَ صَلَّوْا لَکُمْ یَوْمَئِذٍ بِسَ دِیمَ آنحضرت که میخورد از گوشت شاة بز بر نماز گذارد و وضو نکرد و نجس
 وضو شرعی را دست عن انس بن مالک قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى صَفِيَّةٍ بَیْتٍ وَ
 سَوَیْنِ مَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 سَوَیْنِ مرویت از انس بن مالک که میگفت و لیم کرد و پیغمبر از صفیه بخورد و نجس و لیم طعامی را گوید
 کہ چون عروس بخانه آید و نهانی کند عن عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ جَدِّ تَهْ سَلَّ قَالَ رَوَى
 است از عبید الله در آنحال کہ ناقل است از جد خود که گفت انَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَابْنِ عَبَّاسٍ
 سیدان را که در مسکن بهشتنا آمدند و گفتن بعباسی است و لیمان و بزرگوار و صاحب پهنندی مستوفی است از حدیث

مرویت از عائشه رَضِیَ اللہُ عَنْہَا کہ گفت نبود گوشت ذراع و دو ستر گنجشک بوی پیغمبر خدا و لکن کان کان
 یحذِرُ لَکُمُ الْإِغْتِثَانُ كَانَ یَعْبُدُ إِلَیْهَا لَا تَهْمَا عَجَلُهَا تَغْجَا وَ لَکِنْ بِسَبْطِکَ اَوْ نَمِیْ فَاِیْتِ کَوْشِیَا
 مگر گاه گاه یعنی چون گوشت هر روز نبود و بود آنحضرت شتاب میکرد و سبوان ذراع برای تراول
 از آنجهت کہ بتبر سخته میشود و گوارا ترست لذیذ ترست و نرم عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ یَقُولُ سَمِعْتُ
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ إِنَّ أَطْيَبَ اللَّحْمِ لَحْمُ الظُّهْرِ مَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 از پیغمبر خدا که میفرمود بدستیک یا تر و خوشتر گوشت گوشت پشت است عن عائشة رَضِیَ اللہُ عَنْہَا أَنَّ النَّبِيَّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَعَنَ الْإِذَا مَ الْخَلْ مَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 ست سر کہ عن اُمِّ هَانِئَةَ رَضِیَ اللہُ عَنْہَا قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 علی کہ گفت در آمد بر من پیغمبر خدا یعنی آنحضرت بخانه من آمد فَقَالَ أَعِدْ لِي شَيْءًا مِنْ فَمَوْ دَايَا
 تو هست چیزی فقلت لَا الْإِذَا مَ الْخَلْ بِسَ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 پس گفت آنحضرت کہ بیا از این من نان سر که راما انْفَرَبْتُ مِنْ أَدَمٍ فَبَدَخَلَ كَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 خالی از آنخوش که در خانه نان سر که هست عن أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَضَّلْتُ عَائِشَةَ
 عَلَى النِّسَاءِ مَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 علی النِّسَاءِ مرویت از ابی موسی در آنحال کہ ناقل است از پیغمبر گفت آنحضرت فضل عائشه بر سایر زنان
 کفضل الذی یُریدُ عَلَی سَائِرِ الطَّعَامِ بِحُجُوفِ فَضْلِ نَانَ گوشت است بر سایر طعام یعنی بهترین طعام نان گوشت
 ست کہ نکر کن عن انس بن مالک یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَضَّلْتُ عَائِشَةَ عَلَى
 النِّسَاءِ کفضل الذی یُریدُ عَلَی سَائِرِ الطَّعَامِ مرویت از انس بن مالک که میگفت و مود پیغمبر خدا فضل
 عائشه بر سایر زنان بحجوف فضل نان گوشت است بر سایر طعام عن ابی هریره رَضِیَ اللہُ عَنْہَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مسلم تَوَمَّنَاءُ مِنْ تَوَمَّنَاءِ قَطِیمٍ رِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 یعنی باره قروت خورد و قروت طعام که دست من شستن است که و قروت راه اکل من یکتف شاة
 فَمَ صَلَّوْا لَکُمْ یَوْمَئِذٍ بِسَ دِیمَ آنحضرت که میخورد از گوشت شاة بز بر نماز گذارد و وضو نکرد و نجس
 وضو شرعی را دست عن انس بن مالک قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى صَفِيَّةٍ بَیْتٍ وَ
 سَوَیْنِ مَرِیْتُ أَرْبَعًا بَعْدَ بَنِیِ جَعْفَرٍ کَمَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 سَوَیْنِ مرویت از انس بن مالک که میگفت و لیم کرد و پیغمبر از صفیه بخورد و نجس و لیم طعامی را گوید
 کہ چون عروس بخانه آید و نهانی کند عن عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ جَدِّ تَهْ سَلَّ قَالَ رَوَى
 است از عبید الله در آنحال کہ ناقل است از جد خود که گفت انَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَابْنِ عَبَّاسٍ
 سیدان را که در مسکن بهشتنا آمدند و گفتن بعباسی است و لیمان و بزرگوار و صاحب پهنندی مستوفی است از حدیث

مست نهید پس آنحضرت آواز برکشید که ای اهل خندق بدو که جابر و عمار را میخواستند بشتابانند
 گفت پیغمبر خدا که زود به نزد و گیت و آن بازید خمیر اما من بیایم پس آنحضرت پس از این سخن
 در آن خمیر کرد و همچنین در دیگر و عمارت کرد و فرمود ازین دیگر گوشت یکشید و ازین خمیر
 میخچه باشید بخدا سوگند که هزار نفر از صحابه از آن قلیل طعام نشیرند که سیر شدند و همچنان باک بود
 و جوش میزد و طبق چوین نیز از آن خمیر بپختند جابر قال خرج رسول الله صلعم و انما
 معه مرویت از جابر رفته که گفت بپزد و آن پیغمبر خدا را آنحال من با او بودم فذكر على امر المؤمنين
 الا انصار پس در آنروز از انصار یعنی بخانه منی از انصار دانه فذبحته له شاة فاكل منها بنو
 كروان از انصار بپزد آنحضرت بر طعام سخت پس خورد آنحضرت از آن طعام که از گوشه آن بپزد
 احسن خجته بود و انت ببقناج من رطب فاكل منه و آورد آن از انصار طبعی از خرمای تر بخورد
 آنحضرت از آن خرمای تو صماء للظهر فصله پس وضو ست برای نماز ظهر پس نماز او فرمود و ثم انصرف
 فاتته بعلا له من علا الشاة پس گشت از نماز یعنی فارغ شد و بجای خود نشست پس آورد
 آن از انصار ببقیه طعام که در نه دیگر نده بود و از آن طعام که از گوشت بز بود فاكل ثم صلا
 العصر و كمل يومه پس خورد آنحضرت طعام را پس نماز عصر گذارد و وضو دید بر نماز عصر خست
 عن ام المنذر قالت دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم مرویت از ام منذر که
 گفت در آنروز پیغمبر خدا بخانه من شریف فرمود و معه علي و حال آنکه علی مرضی بودی بود و لنا
 دواك علفه و بود و ما را خوشها خرمای رسیده او بخجته قالت فجعل رسول الله صلعم يأكل فقلت
 ام منذر پس شو و عكر و پیغمبر خدا بخورد و از آن دوا خرمای را و علي معه يأكل و امير المؤمنين علی نیز با او
 خورد و فقال رسول الله صلعم لعلي ما يا علي فانك ناقة پس گفت پیغمبر خدا ای علی بگذر پس
 بدینیکه توانا تی یعنی قریب العهد بمرضی و تو هم هست که مباد امرض و عود کند قالت فجلس علي و النبي
 صلعم يأكل گفت ام منذر پس است علی و پیغمبر صلعم و خود و قالت فجعلت لهم سلقا و شعيرا
 گفت ام منذر پس ختم برای اینان جعفر و آورد و جوار یعنی طعامی ازین با ختم فقال النبي صلعم يا
 علي من هذا فاصب فان هذا اوفق لك پس گفت پیغمبری علی ازین تناول کن پس بدینیکه
 این موافقت مژ را یعنی طعامیکه ناقد موافقت و حضرت عن عائشة ام المؤمنين
 و من قالت كان النبي صلعم يأتيه مرویت از عائشه رفته که گفت بود و پیغمبر خدا که می آمد مرا فبقوا
 لي اعندك ليعدا و پس بدینیکه می گفت آیا نزد تو هست طعامی تا فاقول لا پس گفت من گفتم

[illegible]

نزد طعام یعنی وضو شری در اکل لازم نیست عمن سکان قال قرائت فی التؤدیه ابر بركة
 الطعام الوضوء بعد مروت است از سلمان بن که گفت خواندم مروت را و توبت بدینکه بركت لمعلم است
 درین سنن است بعد از طعام فذكرت ذلک للنبی صلعم پس فرمود یعنی مروت را ختم منی یعنی
 در طراوت بخور و آخبر نه بما قرائت فی التؤدیه و خبر کردم آنرا و در اینجا خبری که خوانده بودم در
 توبت فقال رسول الله صلعم بركة الطعام الوضوء قبله و الوضوء بعد من مروت و خبر خدا
 بركت طعام دست شستن پیش طعام و دست درین سنن بعد از طعام باب ما جاء فی توبه
 رسول الله صلعم قبل الطعام و بعد ما یفرغ منه این بابی نیست که آمده در خروج دن نعم خدا
 نزدیک طعام یعنی در اثنا طعام خورد و بعد از آن فراغ از آن عن ابی یوسف الا نصابی قال
 كنا عند النبی صلی الله علیه و سلم یعمام و است از ابی یوسف انفسا که گفت بودیم ما نزد و خبر
 روزی فقرت طعام پس و یکساخته طعام یعنی طراوت آنرا و آوردند فکلم اذ طعاما
 کان اعظم بركة پس بدیدم من طعام را که باشد بسیار بركت از آن اول ما اكلنا و الا
 اقل بركة فی اخره در اول خبر که خوردیم و کم بود و از روی بركت در آخر یعنی اول و آخر و بركت
 بسیار و سان بود فکلم ایا رسول الله کيف هذا اقیتم ما می نمیزد چگونه است این قال لانا
 ذکرنا اسم الله تعالی حين اكلنا گفت نمیزد بركه یا یاد کردیم نام خدا را و غرض جل نامیکه خوردیم
 ثم بعد من اكل و کم نسیم الله تعالی پشت مردی یعنی مردی نشست و طعام خود
 بسم الله گفت فاکل معه الشیطان پس خورد با او شیطان یعنی اگر فتن نام خدا و خورن
 شیطان بركت برد از ما منو و کم این حدیث را گفت که چون کسی بر آب و طعام بسم الله گوید شیطان
 با وی شرکاست شود و در شرح شامل شیخ ابن حجر این آورده که چون رجوعی که شرک طعام اندازد
 یکی بسم الله گفت کافی است بجز بسم الله گفتن شیطان طرد و محروم میشود و مرد اینجا است
 که آنرا و تنها آمد و تنها چیزی خوردی که بسم الله گوید شیطان با وی شرکاست عمن عائشة رض
 قالت قال رسول الله صلعم اذا اكل احدکم فلیسم الله ان یدعو الله تعالی علی طعامه و
 از عائشة رض که گفت گفت نمیزد که چون طعام طعامی خورد یکی از شما بسم الله بخورد و اینک یاد کند نام
 خدا عز و جل بر طعام خود بسم الله گوید فلیقل ھیم الله اوله و اخره پس بدیدم یعنی چون پیش
 از او فرمود که اول و آخره گوید یعنی خود را معانته نام خدا در اول و آخر اكل و آخر عن عمر
 بن ابی سلمه انه دخل علی رسول الله صلعم و لیست از عمر بن ابی سلمه که گفت بركت او

در این سنن است بعد از طعام فذكرت ذلک للنبی صلعم پس فرمود یعنی مروت را ختم منی یعنی در طراوت بخور و آخبر نه بما قرائت فی التؤدیه و خبر کردم آنرا و در اینجا خبری که خوانده بودم در توبت فقال رسول الله صلعم بركة الطعام الوضوء قبله و الوضوء بعد من مروت و خبر خدا بركت طعام دست شستن پیش طعام و دست درین سنن بعد از طعام باب ما جاء فی توبه رسول الله صلعم قبل الطعام و بعد ما یفرغ منه این بابی نیست که آمده در خروج دن نعم خدا نزدیک طعام یعنی در اثنا طعام خورد و بعد از آن فراغ از آن عن ابی یوسف الا نصابی قال كنا عند النبی صلی الله علیه و سلم یعمام و است از ابی یوسف انفسا که گفت بودیم ما نزد و خبر روزی فقرت طعام پس و یکساخته طعام یعنی طراوت آنرا و آوردند فکلم اذ طعاما کان اعظم بركة پس بدیدم من طعام را که باشد بسیار بركت از آن اول ما اكلنا و الا اقل بركة فی اخره در اول خبر که خوردیم و کم بود و از روی بركت در آخر یعنی اول و آخر و بركت بسیار و سان بود فکلم ایا رسول الله کيف هذا اقیتم ما می نمیزد چگونه است این قال لانا ذکرنا اسم الله تعالی حين اكلنا گفت نمیزد بركه یا یاد کردیم نام خدا را و غرض جل نامیکه خوردیم ثم بعد من اكل و کم نسیم الله تعالی پشت مردی یعنی مردی نشست و طعام خود بسم الله گفت فاکل معه الشیطان پس خورد با او شیطان یعنی اگر فتن نام خدا و خورن شیطان بركت برد از ما منو و کم این حدیث را گفت که چون کسی بر آب و طعام بسم الله گوید شیطان با وی شرکاست شود و در شرح شامل شیخ ابن حجر این آورده که چون رجوعی که شرک طعام اندازد یکی بسم الله گفت کافی است بجز بسم الله گفتن شیطان طرد و محروم میشود و مرد اینجا است که آنرا و تنها آمد و تنها چیزی خوردی که بسم الله گوید شیطان با وی شرکاست عمن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا اكل احدکم فلیسم الله ان یدعو الله تعالی علی طعامه و از عائشة رض که گفت گفت نمیزد که چون طعام طعامی خورد یکی از شما بسم الله بخورد و اینک یاد کند نام خدا عز و جل بر طعام خود بسم الله گوید فلیقل ھیم الله اوله و اخره پس بدیدم یعنی چون پیش از او فرمود که اول و آخره گوید یعنی خود را معانته نام خدا در اول و آخر اكل و آخر عن عمر بن ابی سلمه انه دخل علی رسول الله صلعم و لیست از عمر بن ابی سلمه که گفت بركت او

با پیغمبر خدا من و خالد بن ولید یعنی بلا از دست بخانزاد بی میموند که حرم محمد خذ ابو و خالد بود
 فجاءتنا باناء من لبن پس آمد از انبوی یاز شیر فشرب رسول الله صلعم وانا علی میمید
 و خالد علی شیماله پس شد آنحضرت شیر او منی راست آنحضرت بود و خالد از چپ او فقال
 لی الشربة لك فان شئت انشئت بها خالد ایس گفت مرا پیغمبر خدا که آشامیدن شیر مرا
 است پس اگر خواهی اختیار کن بان سوختر خالد را فقلت ما كنت كفاتر علی سؤرك جذا
 پس گفتنم که نیست من که اختیار کنم بر بقیه چون تو کسی ایتم قال رسول الله صلعم
 من اطعم الله طعاما فليقل الله لك فيه واطعمنا خيرا منه پس گفت پیغمبر خدا
 کسی که روزی دهد از خدا تعالی طعام را پس گوید اس بار خدای برکت بخش ما را درین
 روزی گردان را بهتر از آن و من سئل الله لنبأ فليقل الله لك فيه و زدنا
 منه و کسی که نبوشاند او را الله تعالی شیر را یعنی شیر روزی او کند پس باید گوید خدایا برکت
 بخش ما را درین و زیاده ساز ما را از آن فقال رسول الله صلعم لیس شیء یجزي
 مكان الطعام والشرا أهمل اللبن راوی گوید گفت پیغمبر خدا نیست چیزی که کافی باشد
 بجای طعام و آب شیر باب ما جاء فی صفة شرب رسول الله صلعم این باب حدیثی
 است که آمده در صفت آشامیدن آنحضرت عن ابن عباس ان النبي صلعم شرب من
 زمزم و هو قائم مرویت از ابن عباس که گفت بدستی که پیغمبر خدا آشامید از
 چاه زمزم و حال آنکه آنحضرت استاده بود عن عمر بن شعيب عن أبيه عن جده قال
 رأيت رسول الله صلعم يشرب قائما و قاعدا مرویت از عمر و در آن حال که
 ناقل از پدر خود او از جد خود که عبد الله بن عمرو بن عاص است که گفت عبد الله دیدم من
 پیغمبر خدا را که می آشامید آبی در آنحال که استاده و در آن حال که نشسته بود و شارب آن
 حدیث آورده اند که آشامیدن ایستاده نادر بود از برای حوازا آنحضرت نوشیده اند و اکثر
 آشامیدن سرور کاینات نشسته عن ابن عباس قال سقیت النبي صلعم من زمزم فشرب
 و هو قائم مرویت از ابن عباس که گفت ساقی شد پیغمبر خدا را از زمزم پس آشامید در آنحال که ایستاده
 بود عن النزال بن سبرة قال أتني علي بن بكر بن ميار و هو في الحبشة و استنزل
 که گفت آورده شد علی بن مکرز از ابی حالتی که امیر المومنین علیه در جلودوان محسن است از وسط مسجد
 کوفه که امیر المومنین علی در آنجا می نشسته اند فاخذ منه كففا فغسل يديه مضمضا واستنشقا

قال السجدة السجدة السجدة
 م

وَأَمَّا وَجْهَهُ وَذِرَاعِيَهُ وَرَأْسَهُ ثُمَّ شَرِبَ مِنْهُ وَهُوَ قَائِمٌ لَيْسَ كَرَفَاتِ الْمُسْلِمِينَ
 عَلَى أَزْوَاجٍ أَبَدٍ كَرُوزَةٍ بَدْوِيٍّ كَفَّ يَرَابُ كَرَدِشِ سَتِ دَوْدِ خُودِ مُنْصَحِ كَرْدُ
 اسْتِشْقِ كَرْدِ غُيُوتِ آبِ دَر دِهْنِ بِنِي كَرْدِ وَا لِيْدِ زَانِ كَرْدِ خُودِ وَاوِ ذِرَاعِ خُودِ وَاوِ سِرِ خُودِ وَاوِ
 اَشْمِيدِ رَا خَالِ كَرْدِ وَاوِ شَادِه بُوْدِ كَرْدِ قَالَ هَذَا اَوْ صُوءٌ مِّنْ كَرْدِ يُحْدِثُ لَيْسَ كَرَفَاتِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى
 اِيْنِ وَصُوْ كَسِي سَتِ كَرْدِ وَاوِ رَا بِي وَصُوْ نِيْتِ هَكَذَا اَرَايْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّوْ عَلَ الْاَوْسَيْنِ عَلَيْهِمُ
 سَلَامٌ يَغِيْرُ خُودِ اَرَا كَرْدِ بِيْنِ وَصُوْ كَرْدِ اَنْ اَبِيْكَ اَنْ اَبِيْكَ صَلَّوْ كَانِ يَتَنَفَّسُ فِيْ الْاَنَاءِ
 ثَلَاثًا اَوْ اَرْبَعًا زَا اَنْسَ كَرْدِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ خُودِ بُوْدِ كَرْدِ نَفْسِ كِيْ شِيْدِ رَا اَشْمَايِ اَشْمَايِدِ لَنْ طَرَفِ
 اَبِيْ بَارِ عِيْنِيْ اَشْمَايِدِ سِيْ كُوزِه رَا يَا قَرَحِ اَز دِهْنِ بَارِ كَرْدِ وَاوِ كَرْدِ نَفْسِ شِيْدِه بَارِ اَشْمَايِدِ سِيْ تَا
 سَتِه بَارِ هَرِ وَقْتُ كَرْدِ اَشْمَايِدِ سِيْ وَ يَقُوْلُ هُوَا عَرَاوُ وَاوِ ذَوِيْ وَاوِ مِيْ فَرُوْدَانِ اَبِ كِيْ خِيْنِ نَفْسِ
 كَشِيْدِه اَشْمَايِدِ سِيْ كُوَارِنْدِه تَرَا سَتِ عِيْنِ اَبِيْ هَتَا اِيْنِ اَنْ اَبِيْكَ صَلَّوْ كَانِ اِذَا شَرِبَ تَنَفَّسَ
 حَتَّى تَمُوْ مَرُوْ سِيْتِ زَا بِنِ عَبَّاسِ كَرْدِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَ قَتِيْ كَرْدِ اَشْمَايِدِ اَبِ نَفْسِ كِيْ كَشِيْدِه
 دُو مَرْتَبَه بَعْضِيْ مَحْدَثَانِ تَاوَرْدِه اَنْدِه اَحْيَا ثَا بِيْنِ كَرْدِه اَنْدِه اَلَا عَادَاتِ كَرْمِيَه اَنْخَضَرَتْ اَنْ بُوْدِ
 كَرْدِ اَبِ نَفْسِ اَشْمَايِدِ سِيْ اَنْدِه عِنْ كَبْشَتِه قَالَتْ كَحَلْ عَلَيَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّوْ مَرُوْ سِيْتِ اَز
 كَبْشَتِه كَرْدِ دَر اَمْدِ بَرِ مِيْنِ يَغِيْرُ بَرِ اَبِيْ بِنِيْلِ مِيْنِ تَشْرِيفِ فَرُوْدِ فَشَرِبَ مِيْنِ فِيْ قَرْبَرِيَه
 مَعْلَقَه قَائِمًا لَيْسَ اَشْمَايِدِ اَبِ اَنْدِه مِيْنِ شَكِ كَرْدِ وَاوِ نِيْمَتِه بُوْدِ سِيْتَاوِه فَطَمَتْ اِلَى فِيْهَا قَطْعَتَه
 بِيْنِ خَا سَمِ سَبُوْ مِيْنِ اَنْ شَكِ بِيْنِ كِيْدِمِ اَزَاوِ قَطْعِ مِيْنِ شَكِ كَرْدِ كَبْشَتِه كَرْدِه جِهَتَانِ بُوْدِ كَرْدِ بَرِ سِيْلِ تَرِكِ
 لُكَا هَارِ وَاوِ عِنْ ثَمَامَه بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ كَانِ اَنْسُ بِنِ مَالِكِ يَتَنَفَّسُ فِيْ الْاَنَاءِ ثَلَاثًا مَرَّةً
 اَسْتِ اَزِ ثَمَامَه كَرْدِ بُوْدِ اَنْسِ كَرْدِ نَفْسِ كِيْ شِيْدِه وَاوِ كُوزِه سَتِه بَارِ عِيْنِيْ تَابِ مِيْ اَشْمَايِدِ سِيْ تَابِ نَفْسِ
 مِيْ شِيْدِه نَدَوْنِ اَنْسِ اَنْ اَبِيْكَ صَلَّوْ كَانِ يَتَنَفَّسُ فِيْ الْاَنَاءِ ثَلَاثًا وَاوِ لَقَا اَنْسِ بَرِ سَتِي كِيْ بُوْدِ يَغِيْرُ خُودِ اَنْسِ
 سِيْ كَشِيْدِه وَاوِ كُوزِه سَتِه بَارِ عِيْنِيْ وَاوِ اَشْمَايِدِ سِيْ دَلِ اَنْسِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَ قَتِيْ كَرْدِ اَشْمَايِدِ اَبِ نَفْسِ كِيْ كَشِيْدِه
 وَ قَرْبَرِيَه مَعْلَقَه فَشَرِبَ مِيْنِ فِيْ قَرْبَرِيَه وَهُوَ قَائِمٌ مَرُوْ سِيْتِ زَا اَنْسِ كَرْدِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ
 بَخَاوِ اَمِ سَلِيْمِ وَاوِ اَنْسِ حَالِيْ كِه مَشْكُوبِ وَاوِ نِيْمَتِه بُوْدِ وَ خُودِ وِيْ سِيْ اَشْمَايِدِ خَضَرَتْ اَبِ اَزَانِ شَكِ حَالِيْ كِه
 اَنْخَضَرَتْ اِيْتَاوِه بُوْدِ فَقَامَتْ اُمُّ سَلِيْمٍ اِلَى رَا بِيْ لِقَرْبَرِيَه فَقَطَعَتْهَا بِلِ سَتَاوِه وَ قَتَا مِ سَلِيْمِ سَبُوْ شَكِ
 بَرِ يَدِ مِيْنِ شَكِ جِهَتِ تَرِكِ اِيْ جِهَتِ يَغِيْرُ مِيْنِ اَنْسِ كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَاوِ بَرِ بَخَاوِ سَاوِه اَنْسِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَ قَتِيْ كَرْدِ اَشْمَايِدِ اَبِ نَفْسِ كِيْ كَشِيْدِه
 عَنْ اِيْهَا اَنْ اَبِيْكَ صَلَّوْ كَانِ يَتَنَفَّسُ فِيْ الْاَنَاءِ ثَلَاثًا وَ اَوِ اَشْمَايِدِ سِيْ دَلِ اَنْسِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَ قَتِيْ كَرْدِ اَشْمَايِدِ اَبِ نَفْسِ كِيْ كَشِيْدِه

وَأَمَّا وَجْهَهُ وَذِرَاعِيَهُ وَرَأْسَهُ ثُمَّ شَرِبَ مِنْهُ وَهُوَ قَائِمٌ لَيْسَ كَرَفَاتِ الْمُسْلِمِينَ
 عَلَى أَزْوَاجٍ أَبَدٍ كَرُوزَةٍ بَدْوِيٍّ كَفَّ يَرَابُ كَرَدِشِ سَتِ دَوْدِ خُودِ مُنْصَحِ كَرْدُ
 اسْتِشْقِ كَرْدِ غُيُوتِ آبِ دَر دِهْنِ بِنِي كَرْدِ وَا لِيْدِ زَانِ كَرْدِ خُودِ وَاوِ ذِرَاعِ خُودِ وَاوِ سِرِ خُودِ وَاوِ
 اَشْمِيدِ رَا خَالِ كَرْدِ وَاوِ شَادِه بُوْدِ كَرْدِ قَالَ هَذَا اَوْ صُوءٌ مِّنْ كَرْدِ يُحْدِثُ لَيْسَ كَرَفَاتِ الْمُسْلِمِينَ عَلَى
 اِيْنِ وَصُوْ كَسِي سَتِ كَرْدِ وَاوِ رَا بِي وَصُوْ نِيْتِ هَكَذَا اَرَايْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّوْ عَلَ الْاَوْسَيْنِ عَلَيْهِمُ
 سَلَامٌ يَغِيْرُ خُودِ اَرَا كَرْدِ بِيْنِ وَصُوْ كَرْدِ اَنْ اَبِيْكَ اَنْ اَبِيْكَ صَلَّوْ كَانِ يَتَنَفَّسُ فِيْ الْاَنَاءِ
 ثَلَاثًا اَوْ اَرْبَعًا زَا اَنْسَ كَرْدِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ خُودِ بُوْدِ كَرْدِ نَفْسِ كِيْ شِيْدِ رَا اَشْمَايِ اَشْمَايِدِ لَنْ طَرَفِ
 اَبِيْ بَارِ عِيْنِيْ اَشْمَايِدِ سِيْ كُوزِه رَا يَا قَرَحِ اَز دِهْنِ بَارِ كَرْدِ وَاوِ كَرْدِ نَفْسِ شِيْدِه بَارِ اَشْمَايِدِ سِيْ تَا
 سَتِه بَارِ هَرِ وَقْتُ كَرْدِ اَشْمَايِدِ سِيْ وَ يَقُوْلُ هُوَا عَرَاوُ وَاوِ ذَوِيْ وَاوِ مِيْ فَرُوْدَانِ اَبِ كِيْ خِيْنِ نَفْسِ
 كَشِيْدِه اَشْمَايِدِ سِيْ كُوَارِنْدِه تَرَا سَتِ عِيْنِ اَبِيْ هَتَا اِيْنِ اَنْ اَبِيْكَ صَلَّوْ كَانِ اِذَا شَرِبَ تَنَفَّسَ
 حَتَّى تَمُوْ مَرُوْ سِيْتِ زَا بِنِ عَبَّاسِ كَرْدِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَ قَتِيْ كَرْدِ اَشْمَايِدِ اَبِ نَفْسِ كِيْ كَشِيْدِه
 دُو مَرْتَبَه بَعْضِيْ مَحْدَثَانِ تَاوَرْدِه اَنْدِه اَحْيَا ثَا بِيْنِ كَرْدِه اَنْدِه اَلَا عَادَاتِ كَرْمِيَه اَنْخَضَرَتْ اَنْ بُوْدِ
 كَرْدِ اَبِ نَفْسِ اَشْمَايِدِ سِيْ اَنْدِه عِنْ كَبْشَتِه قَالَتْ كَحَلْ عَلَيَّ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّوْ مَرُوْ سِيْتِ اَز
 كَبْشَتِه كَرْدِ دَر اَمْدِ بَرِ مِيْنِ يَغِيْرُ بَرِ اَبِيْ بِنِيْلِ مِيْنِ تَشْرِيفِ فَرُوْدِ فَشَرِبَ مِيْنِ فِيْ قَرْبَرِيَه
 مَعْلَقَه قَائِمًا لَيْسَ اَشْمَايِدِ اَبِ اَنْدِه مِيْنِ شَكِ كَرْدِ وَاوِ نِيْمَتِه بُوْدِ سِيْتَاوِه فَطَمَتْ اِلَى فِيْهَا قَطْعَتَه
 بِيْنِ خَا سَمِ سَبُوْ مِيْنِ اَنْ شَكِ بِيْنِ كِيْدِمِ اَزَاوِ قَطْعِ مِيْنِ شَكِ كَرْدِ كَبْشَتِه كَرْدِه جِهَتَانِ بُوْدِ كَرْدِ بَرِ سِيْلِ تَرِكِ
 لُكَا هَارِ وَاوِ عِنْ ثَمَامَه بِنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ كَانِ اَنْسُ بِنِ مَالِكِ يَتَنَفَّسُ فِيْ الْاَنَاءِ ثَلَاثًا مَرَّةً
 اَسْتِ اَزِ ثَمَامَه كَرْدِ بُوْدِ اَنْسِ كَرْدِ نَفْسِ كِيْ شِيْدِه وَاوِ كُوزِه سَتِه بَارِ عِيْنِيْ تَابِ مِيْ اَشْمَايِدِ سِيْ تَابِ نَفْسِ
 مِيْ شِيْدِه نَدَوْنِ اَنْسِ اَنْ اَبِيْكَ صَلَّوْ كَانِ يَتَنَفَّسُ فِيْ الْاَنَاءِ ثَلَاثًا وَاوِ لَقَا اَنْسِ بَرِ سَتِي كِيْ بُوْدِ يَغِيْرُ خُودِ اَنْسِ
 سِيْ كَشِيْدِه وَاوِ كُوزِه سَتِه بَارِ عِيْنِيْ وَاوِ اَشْمَايِدِ سِيْ دَلِ اَنْسِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَ قَتِيْ كَرْدِ اَشْمَايِدِ اَبِ نَفْسِ كِيْ كَشِيْدِه
 وَ قَرْبَرِيَه مَعْلَقَه فَشَرِبَ مِيْنِ فِيْ قَرْبَرِيَه وَهُوَ قَائِمٌ مَرُوْ سِيْتِ زَا اَنْسِ كَرْدِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ
 بَخَاوِ اَمِ سَلِيْمِ وَاوِ اَنْسِ حَالِيْ كِه مَشْكُوبِ وَاوِ نِيْمَتِه بُوْدِ وَ خُودِ وِيْ سِيْ اَشْمَايِدِ خَضَرَتْ اَبِ اَزَانِ شَكِ حَالِيْ كِه
 اَنْخَضَرَتْ اِيْتَاوِه بُوْدِ فَقَامَتْ اُمُّ سَلِيْمٍ اِلَى رَا بِيْ لِقَرْبَرِيَه فَقَطَعَتْهَا بِلِ سَتَاوِه وَ قَتَا مِ سَلِيْمِ سَبُوْ شَكِ
 بَرِ يَدِ مِيْنِ شَكِ جِهَتِ تَرِكِ اِيْ جِهَتِ يَغِيْرُ مِيْنِ اَنْسِ كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَاوِ بَرِ بَخَاوِ سَاوِه اَنْسِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَ قَتِيْ كَرْدِ اَشْمَايِدِ اَبِ نَفْسِ كِيْ كَشِيْدِه
 عَنْ اِيْهَا اَنْ اَبِيْكَ صَلَّوْ كَانِ يَتَنَفَّسُ فِيْ الْاَنَاءِ ثَلَاثًا وَ اَوِ اَشْمَايِدِ سِيْ دَلِ اَنْسِ بَرِ سَتِي كِيْ يَغِيْرُ بُوْدِ وَ قَتِيْ كَرْدِ اَشْمَايِدِ اَبِ نَفْسِ كِيْ كَشِيْدِه

باین فصل و لیکن آنحضرت بود که تکلم میکرد بکلامی واضح جدا یعنی حروف واضح و کلمات خوش
 کاینات بر سامع ملتبس نشد بحفظه من مجلس الک یا و میگرفت از اکیله نشسته بود و
 متوجه و ناظر بود بسوی آنحضرت عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم یعید الکلمه
 نلک امر و بیت از انس که گفت بود و پیغمبر اگر اعاده میکرد و بار میکرد و انید کلمه را سبب لتعقل عنه
 تا یاد کردند و فهمیدند از و عن الحسن بن علی قال سالت خالی هند بن ابی نهاله
 مرویت از امیر المؤمنین جن بن علی رضی که گفت سوال کردم خال خود و هند بن ابی نهاله را و کان
 و صفا بود و آن هند که و صفت میکرد و پیغمبر را قلت صفت لی منطق رسول الله صلعم گفت من
 صنفه کن بجز من سخن پیغمبر را قال کان رسول الله صلعم متواصلا الاخوان گفت هند که
 بود و پیغمبر پادشاه بود و خزن یعنی در اکثر اوقات دنیا دارانده است و اندوه انفعالم موصل سبب و
 عدم حزن آن عالم است لهذا امر سچا بقت ضحک و کثرت بکار و قهقهه دائم الفکوره بود و دوم
 فکر و اندوه و دوام بنابر تعهد امور امر متقمست بحسب عاشر و معا و لیس که را که نبود و امر آنحضرت
 را رحمت و عدم رحمت بنا بر آنست که رحمت فرع فرائض خاطر است و منافی فکر متواتر یا سبب کثرت فرائض
 باعمال خیر و صلاح امور است طویل الشکات بدرازا خاموشی و مراد طولان مان سکوت است و طول
 بنابر دوام فکرت بود و لا یتکلم فی غیر حاجه سخن نمیکرد بی حاجتی که او را بود و یقتضی الکلام و
 یحتمل باشد که آغاز و انجام سخن گوشه های من مبارک بود یعنی تمام را در تکلم و خلل میداد و
 طریق متکبران گفتا تحریک نمیکرده و در بعضی سخن قهقهه و معنی آن ظاهر است که ابتدا و انتها بنام
 خدای عز و جل میکرد و یتکلم بجماع الکلم و سخن میکرد و جماع کلم کلماتی است که جامع معانی بسیار
 باشد یا الفاظ اندک معانی بسیار از آن ناشی شود و این دلیل است بر کمال فصاحت و بلا کلامه
 کلام آنحضرت فاضل است میاق و باطل لا فضول و لا قصید یعنی کلام او زیادت از حاجت نبوده
 از آنچه مستحب است بنویسد بلکه اندازه مقصود حاجت بود و لیس بالجافی و لا الممان نبود و سخن آنحضرت شریف
 و نبود و ضعیف و است بلکه اعتدال بود و یعظم النعمه و ان دقت تعظیم میکرد و بزرگ میشد
 را خواه دینی بود خواه دنیوی و اگر چه اندک لکن منها شیئا ندمت نمیکرد و بخلقت از آن
 جزیرا که از نعم الهی است و موهبت حق جل و علا غیر آنکه کم یکن یذم ذواقا و لا یتمکح
 نبود و آنکه ندمت کند جزیرا که چند از ماکول مشروب بود که روح کند آن چه در ندمت است تحت ندمت
 و مع هذا از جنبه دلیل حرص نفس بخلایف آنکه بچند روح کند مثل نعم الاموال و لا تعصنه

و یقتضی الکلام و یحتمل

کلامه

الدُّنْيَا لَغَضَبٍ نَبِيٍّ بَرْدٌ لَمْ يَدْرُ دُنْيَا دُنْيَا نَجِيَّةٌ بَاشِدٌ زَبْرًا مِی دُنْيَا جِهَ بَدَنِيَا مِیچ التُّغَاتِ نَدَاشَتِ و مَرَاوَا زَاغَلَفَتَا
 دُنْيَا مَوْرِسِتِ کَدَرِ عَتَبَارَاتِ دِنَوِی کَدَرِ بَلْفَعْلِ مَضَرِ بَاشِدِ کَا مَکَانِ لَهَا وَ دُنْيَا نَجِيَّةٌ مَبُورِ نِیوِی کَدَرِ تَرْتِی
 اَحْصُولِ بُوْدِ مِیچِ کِمِی زَیْنِ مَطْلُخِ نَظَرِ شَرِیْفِ اَنْ سَرُورِ بُوْدِ وَ کَا ذَا اُنْعَدِی الْحَقُّ نِیْسِ چَوْنِ کِسِی نَحَقِ
 سَجَا وَ زِکْرِ دِی کَعْرِیْقِمِ لَغَضَبِهِ شَبْنِی مَقَاوِستِ نِیْکَرِ وَ بَاغْضَبِ وَ مِیچِ حَیْرِ حَقِّی سِتِّصَرَا لَه تَا اَنْ
 زَمَانِ کَدَرِ اَتَقَامِ کَشِیدِی اَزِ بَرَامِی حَقِ دَرِ مَقَامِ اَتَقَامِ شَدِی کَا یَغْضَبُ لِنَفْسِهِ وَ کَا یُکْشِرُ لَهَا
 اَزِ بَرَامِی نَفْسِ خُودِ غَضَبِ کَرْدِ وَ اَتَقَامِ مَخْوَاسْتِ بَلْکِ عَفْوَ مِیفرُودِ اِذَا اَشْکَارَ اَشْکَا رَکِبَقَه کَا لَهَا
 مَرِکَا اَشَارَاتِ کَرْدِی سَبُو اَدَمِی وَ یَا غَیْرَ اَنْ اَشَارَاتِ کَرْدِی بِنَجِ دَسْتِ بَهْمَانِ جِهَ اِکَا اَشَارَاتِ کَرْدِی
 بَا نَکَشْتِ وَ ابْ شِکَرِ اَنْتِ وَ اِذَا اَلْعَجَبُ قَلْبَهَا وَ گَاهِی کَدَرِ تَعَجُّبِ کَرْدِی کَفِ رَا کَرْدِی اِنْدِی حَنَانِجِ
 مَقْضِی طَبْعِ اَسْتِ عِنِی مَخْنِ گَفْتِی مُتَصَلِ سَاخْتِی کَفِ وَ اِذَا اَتَحَدَّثَ اِلْغَصْلُ بِهَا وَ صَدَبِ حَقِّی
 اَلْیَمْنِی بَطْنِ اَبْهَا مَهْ اَلْیُسْرَی وَ بَطْنِ کَفِ سَتِ رَاسْتِ زَوِی بَه بَطْنِ اِبَاهِ مِ سِیرِی کَدَرِ اَنْ
 مُتَصَلِ مَرُودِ وَ اِذَا اَغْضَبَ اَعْمَاضُ وَ اَشْخَاحُ وَ چَوْنِ غَضَبِ کَرْدِی کَدَرِ اِنْدِی وَ اَلْغَاتِ مَعِ تَوَجُّه
 نَفْوَ دِی وَ اَشْخَاحِ زِیَادَتِی غَضَبِ اَعْنِی رَوِی کَدَرِ اِنْدِی وَ حَذَرِ کَرْدِی اَزَانِ وَ اِذَا اَفْرَجَ غَضَضُ
 کَلْبَه وَ چَوْنِ فَرَحِ یَا فِتْنِی جِشْمِ خُودِ اَنْخَشَادِی بَلْکِ فَرُودِ اَبَا نِیْدِی غَرَضِ فَرَحِ دَرِوِی بِشِشِ اَزِیْنِ
 تَا ثِیرِ نَرْدِی جُلِ خُجْلَه اَلْثَنِّ سَمِ یَقْتَنُ عَنْ مِثْلِ حَبِّ الْعَمَامِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اَلَمْ یَشْرِ خَنْدَه وَ تَسْمِ
 جَوْدِ مَرَاوَا زِ تَسْمِ شَاشْتِ اَسْتِ اَنکَدَه تَا ثِیرِ دَرِ بَیَاتِ اَوَا طَا هَرُودِ قَدِ جُلِ اَزَانِ کَرْدِه کَدَرِ بَعْضِی حَا مِشَرْدِ
 کَدَرِ گَاهِی نَغِیْمِ خَنْدَه کَرْدِی وَ خُجْلَه مَعُودِی حَنَانِجِ دَنْدَانِ مَبَارِکِشِ طَا هَرُ شَدِی یَا کَبِ مَا جَاءَ فِی
 خُجْلَه رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی عَلَیْهِ وَ اَلَمْ یَشْرِ اَسْتِ کَدَرِ رَخْتَنِ نَغِیْمِ خَدَا عَن جَابِیْنِ سَمِ کَا قَالِ کَانَ فِی
 سَا قِی رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی عَلَیْهِ وَ اَلَمْ یَشْرِ اَسْتِ اَزِ جَابِرِ کَدَرِ بُوْدِ دَرِ سَا قِی بَابِی نَغِیْمِ خَدَا بَارِکِی وَ اَنْ مَحْمُودِ اَسْتِ
 دَرِ عَرَفِ کَانَ کَا یَضْحَکُ اَلَا تَبَسُّمًا وَ بُوْدِ نَغِیْمِ خَدَا کَدَرِی خَنْدِی دِیْکَرِ تَسْمِ وَ کَدَرِ اِذَا اَنْظَرْتُ اِلَیْهِ پَسِ
 بُوْدِ مَرُودِ قَتِیْلَه طَرِکِ دَرِ مَسْجُودِ اَنْخَضَتْ قُلْتُ اَتَحَلُّ الْعَنْدِیْنِ فِی کِیْسِ بَا اَتَحَلُّ کَا گَفْتِ مَرُودِ دَرِ جِشْمِ اَوِ سَمِ مَرْدِ
 وَ حَالِ اَنکَدَه مَحْمُولِ نَبُوَا زِ غَا یَتِ مِیَابِی وَ نَظَرِ نَا طَرِ مَحْمُولِ سَمِیوِ دُجَانِجِ فَاضِلِی مَرُودِ اَنْ حَضَرْتِ بَیَانِ کَرْدِه
 زَمَانِ سَمِ مَرْدِ بَنِیْشِشِ مَرْدِ مَرْدِ کَرْدِه نَزَرِ جِشْمِ تَوَ کَدَرِ سَیَاهِ اَسْتِ سَمِ نَا کَرْدِه بَعْدِ عَمَّنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَنْبَاءِ
 قَالِ مَا رَأَيْتُ اَحَدًا اَكْثَرَ تَبَسُّمًا مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی عَلَیْهِ وَ اَلَمْ یَشْرِ اَسْتِ عَمَّنْ عَبْدِ اللّٰهِ کَدَرِ گَفْتِ نَدِیْمِ نَزَرِ جِشْمِ کَدَرِ
 کَدَرِ سَمِ مَرْدِ بَنِیْشِشِ مَرْدِ مَرْدِ کَرْدِه نَزَرِ جِشْمِ تَوَ کَدَرِ سَیَاهِ اَسْتِ سَمِ نَا کَرْدِه بَعْدِ عَمَّنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَنْبَاءِ
 قَالِ مَا رَأَيْتُ اَحَدًا اَكْثَرَ تَبَسُّمًا مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی عَلَیْهِ وَ اَلَمْ یَشْرِ اَسْتِ عَمَّنْ عَبْدِ اللّٰهِ کَدَرِ گَفْتِ نَدِیْمِ نَزَرِ جِشْمِ کَدَرِ

چنانچه کریم من یعنی ایضا و دعا خواند ثم ضحك فقلت من اي نبي تصحك يا
رسول الله پس گفتم از چه چیز خندیدی قوی میفرمود انا ان ربي لي عجب من عبده گفت
منم که بپوشیده پروردگار تو را رضی میشود ازین قول از بنده خود اذ قال رب اغفر لي ذنوب
يعلم الله لا يغفر الذنوب احد غيري چون گفت بنده ای پروردگار من بیا مر مرا
کنان مرا امید انداز پس بدستی نشان دیت که منی آمرز و گناهان با هر یکی غیر حبس و تکا و نقد
که غفار و نوبت عن غار بن سعد قال قال سعد لقد رأيت النبي صلى الله
عليه وسلم ضحك يوم الخندق حتى بدت نواجذ مرويت از عامر بن عبد که گفت
گفت سعد بن ابی وقاص تحقیق دیدم من میفرمود اگر که خنده روز خندق تا که ظاهر شد دندانها پس آنحضرت
قال قلت كيف كان قال كان رجلا ممتعا راسا گفت سعد بود مردی از کنر و با
بو و سپر و کان سعد را میآید و حال اگر بود سعد تیر انداز و کان يقول لكذا وكذا بالانس
بغطي جبهته و بود آن مرد و کافر که میگفت چندین چنین یعنی لاف و کذا و بزرگان خود میراند
سپهر پدید بپاشی خود را و سر و دست فذبح له سعد بسهم كبريت يسر او راسه تیر فلما
رفع رأسه فله يغطي هذه منه يعني جبهته پس آن مقام که بر پشت سر خود را گذاشت
سعد تیر با و بنظر نیکو دین تیر از پیشانی او مراد است یعنی آن مرد کافر سپهر را بر سر گیر و انید و بر
میدشت و چون بالا کرد سعد تیر بر پیشانی او انداخت و سپهر او بر سرش یعنی دورش از و و لقلب
و تنال برجله و برگردید و با پای او بالاند فضحك النبي صلعم حتى بدت نواجذ
پس خندید میفرمود آنکه ظاهر شد دندانها پس آنحضرت فقلت من اي نبي تصحك عامر گفت گفتم
من از چه چیز خندید میفرمود و سوال عامر از پدر این بود از آنکه آن مرد کافر تیر بر پیشانی خود و با
او بالا گرفت از من فضیحت قال من عقله بالرجل گفت سعد بلکه از فعل من ایمنه یعنی قبل آن مرد
کافر را باب ما جاء في منقبة من راج رسول الله صلى الله عليه وسلم اين باب صحیح است
که آمده در سفت مطایبه میفرمود و آن انبساط است با غیر از غیر ایسی آنکس و مراد ازین مزاج نزل
سخن کی نیست بلکه نشیط خاطر خود و میآید است عن ابن عباس قال ان النبي صلعم
قال له يا ذاك ذنبن مرويت از انس که گفت بپوشید میفرمود مرا و را یعنی انس را ای صاحب
و گوشت قال محمود قال ابو اسامة يعني بما زعمت محمد و کی از روایه حدیث است که
گفت ابو اسامة یعنی آنحضرت بانس مزاج میکرد و بعضی محدثان آورده اند که این دعا بود در حق آن

این دعا را در حق آنحضرت میفرمودند

يَمْنِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ مَرُوسِتَ اَزَ النَّاسِ كَقَتِ بَدَسْتِي بِمِمْسِرِ رَا دِكَمِ دِرَسَالِ عَمْرِو
وَابْنِ رَوَاحِ سِرِفَتِ بَشَرِ اَخْضَرَتِ دِرَانِ جَالْتِكِ اَوْ سِخَوَانْدَانِ اشْعَارِ اَخْلَوُا بَنِي الْكَفَّارِ عَنْ
سَبِيلِهِ : اَلْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلٰى تَنْزِيلِهِ : ضَرْبًا يَزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ : وَيَذِلُّ
الْخَلِيلَ عَنْ خَلِيلِهِ : يَعْنِي كَذَارِيدِ بَنِي كَفَّارِ رَاهِ رَاهِ وَزَمِيرِ نَمِشِ اِبْرَاهِيمَ عَمْرُو اَلْعَيْنِ حَكْمِ
خَدَّازْدَنِي كَهْدَامِيَا زَوْتَارِ كَسَرِ اَزْ مَحَلِّ اَبْكَاهِ اَوْ يَعْنِي كَلَوُ شُغْلِ مَسْكِرِ وَاَنْدُ دُوسْتِ
از دُوسْتِ اَوْ يَعْنِي مَتَمِّ كِنْدِ اَوْ اَزْ اَيْنِ كِه بِرِشْتِ حَالِ دُوسْتِ خُودِ اَزْ وَاِزْ بَازِ پُوسْدِ كِه بَحِثِ حَالِ تُو
يعْنِي بِهَرِ كَسِ حَالِ خُودِ كَرَقَارِ مِشُودِ وُهَلَاكِ مَسْكِرِ وُزِيرِ اَكْرَمِ دِهْ اَزْ زَنْدِهْ وُزَنْدِهْ اَزْ مَرْدِهْ وُهَلِ
مِشُودِ وَاَنْ رُوزِ كَفَّارِ قَرِيشِ كِه رَا خَالِي كِنْدِ شَتْدِ وِرْ اَلَا كُوْهِيَا بَرِ اَزْدِهْ سَطُوتِ اَسْلَامِ
شُكُوتِ اَنْصَارِ اَبْكَتِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ يَا بَنِي دَوَاحِ بَيْنَ يَدَيْكَ دَسُؤِلِ اللّٰهِ صَلَاحِ
فِي حَرَمِ اللّٰهِ تَقُولُ شَعْرُ الْمَرْكُوتِ مَرَبِنِ رَوَاحِ رَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرُو قَرِيشِ كِه اِي بَنِ دُومِ
بَشَرِ نَمِ خَدَّ اَوْ دَر حَرَمِ خَدَّ اَمِيرِ كُوِي تَوْشَعِ اَوْ يَعْنِي اشْعَارِ اَخْوَانِي اُورْدِهْ اَتَكِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَزْ شَعْرِ
خُودِ اِنْ اَبْنِ رَوَاحِ وِبَشَرِ نَمِ وِدَر حَرَمِ خَالِي شَكْلِ دِهَشْتِ يَا اَنَكِهْ اِي شَا زَاوْ غَدَغِهْ شَدِهْ كِه مَبَاوَانِ
اشْعَارِ مَحْرُوكِ خَشْمِ كَفَّارِ كَرْدِ وِدُ مَوْصَلِ شُودِ وِرْ اَيْنَكِهْ اَلْمَلَامِي تَخْفَضُتِ رَسْدِ وِدَر حَرَمِ قِتَالِ مَوْقُوعِ
وِدُ وِرْ نِسْتِ كِه بَا بَرِ ظَاهِرِ اَتَجِدُ اَهْلَ بَرِ دَمِ شَعْرِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ جَمْعِ لِقَائِهِ يَدِ اَتَبْ كِه وِرْ بَرِ اَهْضَرِ
وِدَر حَرَمِ خَدَّ اَتَا وِقَعُودِ وِچُونِ حَسْبِ قُجِ وِرْ اَمُوشِ شَرِيفِ حَكْمِ نَمِ بَرِ سَتَانِ رَوَاحِ جَوَانِبِ اَوْ
مَتَوَجِّهْ مَنَظَرِ حَوَاطِ اَتَجِدُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَاحِ خَلْعُهُ يَا عُمَرُ فَلَمَّا اَسْرَعَ فَرَسُهُ مِنْ نَهْضِهِ
السَّبِيلِ بَسْ فَرَسُهُ وِبَشَرِ كَذَارِ اَوْ رَا اِي عَمْرُو كَذَارِ اَوْ اِي عَمْرُو بَسْ اَنْ اَبَايَاتِ وَكَلِمَاتِ كِه مِيسُكُوِيْدَانِ
مَوْزَانْدِ وِرْ اِي شَانِ يَعْنِي كَفَّارِ قَرِيشِ اَزْ اَنْدَاخْتِ تِيرِ وَاَفِيرِ اِي اَبَايَاتِ وِرْ اِي شَانِ اَبُو تِيرِ سَتِ عَمْرُو
جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ جَالَسْتُ النَّبِيَّ صَلَاحِ اَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ حَقْوِ مَرُوسِتِ اَزْ جَابِرِ كِه كُنْتُ
نَشْتِيدِهْ بُو دَمِ نَمِ خَدَّ اَرَا يَعْنِي وِرْ مَلَا زَمْتِ اَخْضَرَتِ نَشْتِمِ زِيَادِهْ اَزْ صَدِ مَرْتَبِهْ وَكَانَ اَصْحَابُ
يَتَنَاشِدُ وَنَ الشَّعْرُ وِبُو دَمِ اَبُو تَخْفَضُتِ كِه اَنَّا مَسْكِرِ وِبَعْنِي اشْعَارِ مِخُودَانْدِ وِتَنَ اَكْثَرُ
اَشْيَاءَ مِنْ اَهْلِ اَلْجَاهِلِيَّةِ وَاِي دَمِ كَرْدِ وِبَرِ اَزْ اَمْرِ جَاهِلِيَّتِ يَعْنِي ذَا كَرِهْ اَجْرَامِ وَاَحْرَفِهَا كِه دُ
زَمَانِ جَاهِلِيَّتِ بَشَرِ اَزْ طُورِ اَسْلَامِ وِقَعْنْدِهْ بُو دُ وِرْ مِيَانِ مِي اُورْدَنْدِ وَاَبَايَاتِ كِه مِيسُكُوِيْدَانْدِ وَهُوَ
سَاكِتٌ وَدُبْمَا يَتَبَسَّمُ مَعَهُمْ لَوْ حَالِ اَنَكِهْ اَخْضَرَتِ سَاكِتِ بُو دُ وِبَا بُو دُ كِه تَبَسُّمِ مَسْكِرِ وَاِي شَانِ
دُ وِرْ اِنْ شَارِتِ سَهْتِ كِه اَكْرَدِ مَحَلِّ شَعْرِ خُودِ اَنْدِ رُوسْتِ مَا وَا مِيسُكُوِيْدَانْدِ وِبَعْنِي اَشْعَارِ

حدیث آورده اند که گویا ذکر امور جاهلیت بر سبیل شهادت میگردانند و این عبادت است لهذا
 حضرت ساکت بوده اند بلکه اظهار نشانست منفرموده اند و شعار حکم و معارف بوده یا تحریف
 عداوت کفار و آن نیز عبادت بوده و مقصود راوی ظاهریست که آنحضرت ظاهر بخلق بوده اند بر
 وجهیکه این مومنان در مجلس شریف ظهور میسر سیده و باطن با حق بوده و متغال ظاهر مانع از تعلق
 باطن نبوده و مومنان مذکوره و شعار شمل بر نامشروع نموده عمن ابی هذیرة عن النبی صلیع
 قال اشعر کلکلمة تکلمت بها العرب مرویت از ابی هریره در آن حال تا نقلت
 از حضرت که گفت خوتر و بهتر کلمه که تکلم کرده اند آن کلمه عرب کلمه کلبید که کل کلمه ماخلد
 الله باطل کلمه لعید است و آن کلمه نیست بدان آگاه باش همه چیز سوای حق جل و علا منحل
 است و فانی است عمن السید قال کنت ردفت النبی صلیع فانشد الله مائة
 قافیة من قول امیة بن ابي الصلت مرویت از شریک که گفت بودم من و ابی بنیر
 یعنی از خلف آنحضرت سوار بودیم و خواندم من صد بیت از شعر امیه کلمه انشد الله
 بیت هرگاه خواندم مثنوی قال لعی النبی صلیع هیة حتی انشد الله مائة یعنی بیتا
 گفت شعر امیه بر نیاده کن یعنی دیگر بخوان و کلمه بر نیاده کلام عرب جهت طلب یا و توست تا
 آنکه خواندم من صد بیت فقال النبی صلیع ان کاد کسبم بکفت بغیر خدا بدستی قضیت
 نه نزدیک است تا مسلمان شود و عمن عایشة رضی قالت کان رسول الله صلیع یضع
 لسانه بر ثانیة من برکات المسیح مرویت از عائشه صدیقہ که گفت بودم بغیر خدا اگر
 نهاد بر حسن که شاعر بغیر خدا بود و منبر را در سجده بر نیاده یقوم علیه قائما یقاخو عمن
 رسول الله صلیع که میستاد و حساب بران نمیرستاد و میستاده بود و مفاخرت و مناقب
 بغیر میگرد و تلو مرتب هموناقب شرف اسلام و سعادت متابعت عالم علیه السلام بیان میگرد
 و مذمت محفارت اعدا ردین در قول نالفا سلام که در حق خیر الانام میگفتند میگرد و یا دفع فعل
 مشرکان میکرد و بجا ایشان مذمت کفر و ضلال و یقول رسول الله صلیع ان الله
 یؤید حسان بروح المقدس می گفت رسول خدا که بدستی الله تعالی نمیکند حسان را
 باهام جبرئیل مائنا فقاخو عمن رسول الله صلیع چیزیکه دفع میکند یا مفاخر
 می نماید از بغیر خدا یعنی مضامین که او میگوید حضرت انیدات الهی است که در دل حسان
 الهام میشود باب ما جاء فی کلام رسول الله صلیع فی السمر انیابی عیسی

سید مرتضیٰ را چه چه چندی
در این زمان سخن می گوید

این ملامت
به لفظ مجلس می
باشد چنانکه در زمان
قال سورة في الميزان

که آمده در صفت کلام غیره او را فسانه گفتن و مراد سخن در شب گفتن است که اهل عرب حدیث
اللیل میگویند و میثاق ایشان غایب است که در شبها مکتوب غیر آن حکایات گویند و باید که گفتگو
نمایند عن عائشة رضی الله عنها قالت حدثت رسول الله صلعم ذات ليلة نساءه
حدیثا مرویت از عائشة رضی الله عنها که گفت سخن کرد و غیره شبی زنان خود را سخن از گذشته و فعلالست
احکامه منهن كان الحديث خرافة فقال اندرون ما خرافة بگفت
پیغمبر آیا میدانید شما چیست خرافه و بعضی نسخ اندرون و بعضی گفته اند که در آن میان بعضی
رجال در مجلس کوشه بنام و در خطاب ایشان واقع شده باشد و بعضی گفته اند که از و اوج طاهرات
بخطاب ایشان مخاطب داشته اند بنا بر منزل ایشان در کمال عقل و منزه رجال اند و تواند بود که خطاب
مخصوص از و اوج نیست بلکه مخاطبانی اند که این لفظ استعمال میکنند از مردان زنان ان خرافة
كان رجلا من عذرة گفت پیغمبر سستی که خرافه بود و مردی از قبیلہ عذره از قبایل یمن که مشهور
اند اسرافه الجحش فی الجاهلیة فمکت فمکت دهها سیر سخت و راجع مراد از این سخن
حسرت و زبان جاہلیست مان پیش از ظهور اسلام و بعثت سیدنا مست و در آن زمان مثل ان
من و بر دهن جنیان آدمیان با کثیره الوقوع بوده مکت کرد آن خرافه و رنجیان با الهامه و خرافه
الما لا شرب پس گردانید او را جنیان بسو آدمیان یعنی او را از آورده بجای خود گذشتند
كان یحدث الناس بما دأى فیهم من الاكعاجیب و به و سخن میگوید و مردان بجزی می
دیده بود و از امور غریبه فقال الناس حدیث خرافة پس شنیدند مردان سخن غریب که گفته بودند
آمده سخن خرافه و چه خرافه سخنان غریب نقل میکرد و مرد و مرد را کذب میکرد و سخنان غیر واقع را
حدیث خرافه میگفتند و حضرت رسالت بیان آن فرموده اند که خرافه در حدیث صادق بوده
که ای گمان کذب بود حدیثی ام دزع ای حدیث مشهور و حدیثی ام فرم است عن عائشة رضی الله عنها
قالت جلست احکامه عشرة احوال فتعاهدت ان مرویت از عائشة رضی الله عنها که گفته اند
زن پس عهد کردند و تعاهدت یعنی پیمان معاقدت نمودند مراد آنکه لازم کرد و عهد کردند
خود که آنچه در ضمائر ایشانست بپایان نماند و این زمان رویی از و بیجا گویا از زمین بوده اند آن که
یکم از من اخبار از و احوال و عهد و تعهد ایشان بران بوده و اینکه بپوشیده ندارند
چیزهای شوم بران خود و چیز را یعنی احوال و اوضاع شوم بران خود و تمامی گویند و بیان نمایند
الاولی گفت اول ایشان مراد از اول است از تعداد یا تکمیل یا در بیان شوم نام او عهد بود و عهد

در این مجلس

فان
ملا

آبی مهر و بۀ زوجی لحم جمل غنث شومر من گوشت شتریت لاغر قلیل النفع علی
 رائس حبیل و عمر بر سر کوه صعب لا سهل فیو لقی نزم که بریدن آسان باشد بآنکه بی نفع است
 متمرود و خلق است پس بالا بردن بدشواری است و لا سمنین فیستقل و حال آنکه فر
 نیست پس انتقال کند او را آو میان مراد آنکه گوشت شتر که لاغر باشد و بر بالای کوه سخت بود
 با وجود کم نفی اگر آسان می بود گرفتن او رغبت می شد مردمان را و مراد از کم نفعی قلت
 مال قلت جامع است یعنی با وجود کم نفی متمرود بد خلق باشد و چیزی سمنند شده باشد که گنا
 از فریبی است تا کسی آن طمع که کثرت نشان وسعت عیش باشد سخت و سخت راضی شود و
 قالت الثانیة گفت زن دوم که نام او یوحنا بود و بنت عود که لا کثرت حبه شومر من طاهر
 و بر آگنده نمیکند خبر او را چنانی اخاف ان لا اذره بدرستیکه من می ترسم آنکه ترک کنم صفت او را
 که مشاهده و معافه مقتضی است که تمامی اوضاع او را بیان کنم آن اذره اذ که حجه و حجه
 اگر یاد کنم و صفهای او یاد کنم و بیان کنم عجم و یحجر او را عیوب ظاهری و باطنی او را بگویم و آن
 طولی دارد اگر شروع در خبر او کنم میترسم که تمامی کنم و شب تمام شود . قالت الثانیة
 گفت زن سوم که نام او کتبه بود بنت ارقم زوجی العشقی شومر من بد خلق ستران
 نظیق اطلق اگر ناطق میشود بیعوب او مطلقه میشود و آن است که اعلیق و اگر ساکت
 میشود معلق میشود یعنی نه شوی دارم و نه بیوه ام و مقصود ازین سخن است که آنچه توقع زن
 از شومر است مرا نیست اما طلاق دادن از شومر نیز چه اسم از جهت اولاد که زود دارم یا از جهت
 احتیاج من بوی او پس اگر اخبار بد خلقی او ذکر کنم شومر مرا طلاق دهد . قالت الرابعة
 گفت زن چهارم که نام او خبیه بود بنت ساعد زوجی کلیل تهامة شومر من بهج شب
 است چه شب که با عتدال مشهور است لاحرا و لا قرو و لا خفاة و لا سامة نه گرم است
 سرد یعنی متوسط میان افراط و تفریط چه حرارت نشاء غضب و کج خلقی و تمیزی که موجب مخافت اهل تر است
 صاحب آن یعنی مردم خانه از مخافت ندارد بدست یعنی نکالت است یعنی نه برودت دارد که نشاء خود دارد
 که موجب نکالت یعنی مرد متدلس است . قالت الخامسة گفت زن پنجم که نام او حی بود بنت علقمه
 زوجی ان دخل فهد و ان خرج اسید شومر من اگر در می آید و زیست یعنی بسیار خواب کند غرض است
 که مقیدیت با غرض تنبیه اموال و یا اینکه دم باشد که او میث و خواب می باشد و شکایت کاملی و بی باکی

فیستقی
 پس گرفته شود

یوحنا

یوحنا

یوحنا

یوحنا

یوحنا

شمیر او و آن کنایت از شجاعت است قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّارِ نزدیک خانه اوست از جمع مجلس مراد
 سمان دوستی و سخاوت است چه غرض ازین قربت است که مردمش او فردا آیند و مکان معلوم در معروف باشد
 یا که اهل نامی را ضرورت باشد بجای او رجوع کنند فَالْتِ الْعَاثِرَةُ ذَوْجِي مَا لَكَ وَمَا لَكَ مَا لَكَ
 خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ گفت زن دهم که نام او جمی بنت کعب است شوهر من مالک است و چه مالک کنایت
 از رفعت گویند که بابر رفعت شان مخاطب را معرفت حاصل نیست و تواند بود که گفته شود نیست هیچ مالک نام
 وی مالکی بهتر از آن مالک که ابراهیم گفت المَبَارَكُ و مراد است شتران بسیار مبارک آنجا که شتران
 خبندند فَلَیْکَ الْمَسَارِجُ و اندکست چراگاه شتران یعنی شتران ادر احتیاج بمنکر بستر است از مسر
 چه شب که مهانی نیست در بر کیم می باشند و روز بخت مهانان مذبح می شوند و بعضی گفته اند که اندک شتران
 او در بر کیم می باشد بخت آنکه از برای مهانی می باشد از آنجهت چراگاه کمتر فرستاده میشود اِذَا سَمِعَ صَوْتَ
 الْمَرْهَرِ يَقِنُ أَنَّهُ هُوَ لَكَ چون شتران شنوند آواز ساز عود بدینند که همه ملاک خوانند شایسته مهانان
 در آنجا جمع شوند و ساز عودش ایشان نواخته شود برای صفاقت اهل مجلس مذبح خوانند گشت تَا لَیْلَتِ لَعَلَّاهُ
 گفت زن باز دهم که نام او عاکر بود و کنیت او ام ذرع و قیل بنت بهل و قیل که بیل بنی ساعده ذَوْجِیْ لَوْ دَرَجُ
 وَمَا أَبْذَرْتُکَ شَوْهَرِ مَنِ الْبُزْعِ ست و چه بوزع کنایت از رفعت شان و علو مکان اوست اَنَّا لَمِنْ
 حِلَّةِ اَدْنٰی پَرست و گرن است از زیور و گوش من مَعْلَمٌ مِنْ شَيْخٍ عَمَلٍ پَرست و فریب نیست از پنه و بارو
 من مراد ازین بیان احسان است که چندان بمن کردم احسان کرده که من فریب شده ام و آسوده ام و یحیی
 یَحْتَجُّ اِلَى الْفَسْفِی و شاید گردانیدم ابریشم و شدیم در حالتی که بنیده نفس خرم و بوم یعنی موجبات فرح در در
 من بود و این خوشحالی و فریبی و تازگی حال من را تا ثار لطف احسان ابروزع ست و بَعْدَ فِی فِی اَهْلٍ
 غَنَمٌ لَمْ یُشَقِّ یَافِتْ مراد اهل گوسفندانگد و بی که نام آن شق است مقصود آنکه ارا از اموال جز آنکه
 غنیمتی نبود پس مراد داشت با آوردن خانه و اهل خود که ایشان صاحب اموال و جا بود و اقسام مال را پس
 کوشتر و تجارت و زرع است و شتران آورده بجهت اهل صِهْبِل و اَهْلِ صِهْبِل و اَهْلِ صِهْبِل و اَهْلِ صِهْبِل
 گردانیدم مراد اهل میان شتران و گاو آن گند زرع است میگردند و خرمن می کوفتند و یا خرمنها پاکند
 که یعنی صاحب خرمنهای غله یا مرغان و دوز نیست که مراد از مرغان اهل جابه باشد یعنی در قید که مالک
 را می دارد یعنی القاصد اهل کیلان و دیان و روانها و گوسفندان و تجارت و زرع است دارند قَعْنَدُ
 اَقُولُ فَلَا اَقْبَحَ لِسٍ نزد او از من قول صادر می شود پس تصحیح کرده نمی شود و مراد یعنی قَبْحُ الْعَدَمِ گویند
 و زجر نمیکند و اَقْدَدُ فَالتَّصْبِیحُ و ترداد و خواهم پس تمام میکنم خواب خود را پس صبح می کنم

عشتر

عشتر

یعنی متعرض من نمی شود و اشرب فالتفتتم و می آشامم خیزدانی پس سر بر میدارم یعنی از آب
 شیرین سر بر میدارم می شوم و آن کنایت است ای که از طعم لذیذ میخورد و از آب خوشگوار سیراب می شود
 مراد آنکه گرسنه محتاج بسیرابی نمی شود اَمْ اَبَى دَرَع فَمَا اَمْ اَبَى دَرَع مادرابی زرع پس چه مادرابی زرع
 یعنی صاحب بزرگی و شان عَظُمُ بَارِدًا و بَيْنَهُمَا فَسَاحٌ بَارِدًا سهای او کلان و گشاده و جلالها
 و خراجیهها او پرتر است بود و گرنه از جهل ثقل بسیار شها و خانه او وسیع و فراخ است اِصْنَعِي لِّللَّاتِ
 میکنی در جمیع است معیشت اَبَى اَبَى دَرَع فَمَا اَبَى اَبَى دَرَع پس ای زرع پس چه
 پس ای زرع مُضْبَعَةٌ كَسَلٌ شَطْبَةٌ خوابگاه او همچو شمشیر بر نه است در صفا و روشنی یا همچو برگ
 سبز است از نخل یعنی یک تازه یا بیان باریکی و طول قامت است و مقصود صفا و ست کرم
 گوشتی و تر و عربابین و صف مردان پسندیده است و لَشْبَعٌ ذِرَاعٌ الْجَهَنَّمُ و سیر میشود و از آن یک
 ذراع بزرگاله چاه یا به معنی لغایت لطیف کرم خوار است و کم خوردن بر باریکی طبیعت و چاه یا کمی
 کند بخت اَبَى دَرَع فَمَا اَبَى دَرَع و خترابی زرع است پس چه و خترابی زرع بگویم آنها و طغوان آنها
 فرمان بردار است پدر او فرمان بردار است مادر او و ملاک کسایها پر کرده است جامه اغرض بیاید
 فریبی است بر وجهیکه جامه را پر میسازد و غیظ جارها و پر خشم است همسایه و از جهت چیزی که می بیند
 از حسن و جمال و عفت و آداب و جباریه اَبَى دَرَع فَمَا جَارِيَةٌ اَبَى دَرَع ابی زرع است پس چه دایه ابی زرع
 لَا تَبْتَ حَدِيثًا تَبْتَكَ پَریشان و پرانده نمی کند سخن بپَریشان کردنی غرض آنکه سخن چنین نیست
 و سخن خانه را بر دم نمیکوید بلکه سخن که می شنود پوشیده می رود و لَا تَنْفَقُ مِثْلَ تَنْفِقًا و در خانه خیانت
 نمیکند و در طعام نقصان نمیکند یعنی بدیانت است و خائن نیست و لَا تَبْتَكَ حَدِيثًا تَبْتَكَ و پَریشان
 نمیسازد خانه ما را از خاشاک یعنی خانه را پاک و رفته نگاه میدارد و قَالَتْ خَرَجَ ابْنُ زُرْعٍ وَاَلَا وَاَلَا وَاَلَا
 گفت زن که برآمد ابوزرع در حالتی که با او مشکها پر شیر برون می آوردند و از آن که تخریک آوردند
 و مراد از خروج سفرست یعنی سفر کرد ابوزرع در حالتیکه تالستان بود و کثرت لبن در آن زمان میباشد فَلَقِي
 اَمْرًا لِّسَ طَاقِي شَدَّ اَنْ ابوزرع زنی ممتها و لَدَانِ هَاكَ اَلْهَدَنَ اَنْ اَنْ بود و دو پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
 مِنْ تَحْتِ خَصْرِ هَاكَ اَنْ اَنْ بازی میکردند از زیر همگناه او بد و ناز کنایه زد و لیستان آن زن است
 فَطَلَقْنِي وَ نَكَحَهَا پس طلاق دادم او و در کجاک کرد آن زن اَفَنَكْتِ بَعْدَهُ دَجَلًا پس زن شدم
 بعد او یعنی بعد از ابوزرع مردی که شریف کریم و جوانمرد است که کب شویا سوار شد آن مرد و سب

نَزْع ۲

اعضاست یصنع ذلک ثلاث مراتب میکرد و همچنین سه بار یعنی سه بار کفهای دست مبارک حم
 میکرد و سید سید و قرأت این سه سوره میفرمود و دستهای مبارک بر سر روی و بدن مبارک میمالید
 و شارحان حدیث آورده اند که بعضی اعیان حضرت رسالت پناه قبل از قرائت با دهن مبارک و سید
 و فرمودی که خلاف افسون خوانان باید کرد چرا که آنها اول افسون میخوانند پس آن می دهند و در بعضی
 اوقات قرآن و دعا خواندنی پس از آن و سید در وقت دمیدن باید که اندکی ريق ظاهر شود
 که اثر تمام دارد و عن ابن عباس ان رسول الله ص نام حق مرویست از ابن عباس که گفت بدستی پیغمبر خدا خواب
 کرد تا آید از کرد از دهن یعنی بغیر کردی کان اذا نام فکانا کاه بلاد بود وقتی که خواب کردی آواز کردی
 و بغیر زدی پس آید و اربال فاذنر بالصلاة فقام و سید پس اعلام کرد و او را بنامز پس شهادت و تحضرت و
 نماز گذارد و کم یومنا و در حالتی که وضو ساخت و این از خصائص حضرت است که خواب آنحضرت با قصر
 وضو نشود و فی الحدیث قصه و در حدیث قصه است که خواب آمد عن ابن عباس ان رسول الله ص
 کان اذا اذخر الى مرویست از انس که گفت بدستی که پیغمبر خدا بود وقتی که آمدی بسوی خوابگاه خود الحمد لله
 الکی اطعمنا و سقانا و کفانا و انما گفت حمید خدا تر است که ما را طعام داد و ما را آب داد و ما را
 بسنده شد یعنی از از شرم و ذرات نگاه داشت و ما را جاد و کم یمن کان فی که و لا مؤویج پس بسیارند
 کسانی که ایشانرا بسنده کننده و جای دهنده نیست عن ابی قتادة ان رسول الله ص کان اخی
 عترس بلیک الخلیع علی المشقة الایمن مرویست از قتاده که گفت بدستی که پیغمبر خدا بود
 که خواب کردی اول شب پهلوی خود نهاد بر شق رست و اذا عترس فیکل القیم و نصب دکانه
 و وضع رأسه علی بقیه وقتی که خواب کردی در پیشک صبح گستریدی دست مبارک خود را و نهاد
 سر مبارک خود را بکف خود بکف فی عبادة رسول الله ص این باب حدیثی است که آمده در حدیث
 عبادت پیغمبر خدا عن المغيرة بن شعبه قال صل رسول الله ص حتی انتفیخ مرویست از مغیره که گفت
 نماز کرد پیغمبر خدا یعنی بدوام عبادت در جمیع روزه مشغول شد و او را در وقتیم آنحضرت نفی که
 انتکلف هذا پس گفته شد من آن حضرت را یا کلفت و محنت بر خود گرفتی و قد عقر الله لک
 ما تقدم من ذنبک و ما تا کشت و حال آنکه تحقیق آمرزیده است الله تعالی ترا چیزی که
 گذشته از ذنب تو و چیز که بعد آن است یعنی گناهان و زلات گذشته و آینده ترا و اکثر
 محدثان و مفسران بر آنند که مراد از گناهان گذشته و آینده گناهان است و اما آن
 حضرت پیش از رجعت و بعد از آن محفوظ بودند از کبار و صغائر در هیچ زمانی از آن حضرت

فوقه ۳

باب

و در کافه ۲

امری که خلاف حق باشد بوقوع نیامده تا آنکه اقول اکون عبدًا شکرت پیغمبر خدا آری پس
 نباشم من بنده شکر گوینده یعنی ترک عبادت و طاعت کنم و تکیه اعتماد بر غفران شما کنم
 اینها بقرینه قال کان رسول الله صلعم یصلی حتی تؤدّم قدما مروی است از ابی هریره که
 گفت بود پیغمبر خدا که نماز میگذارد تا که ورم کرد و دو قدم انحضرت قال نقیل له تفعل هذا
 گفت اینها بقرینه پس گفته شد من آن حضرت را سبکی اینچنین مشقت و خود را برنج میداری
 و قد جاءك ان الله تعالى قد غفر لك ما تقدم من ذنبك و حال آنکه آمد ترا بالهام الهی و
 آمد و رسانید تو این که بدستی سبحانه و تعالی تحقیق آمرزید مرتزاجی که گذشت از گناهان
 تو و چیزی که آید قال اقول اکون عبدًا شکرت گفت پیغمبر خدا پس نباشم من بنده
 شکر و ازین ذنب که درین آیت و اینها دیگر و قعشده جمهور بر آنند که از مقدم گناه آدم علیه
 السلام و حوا علیها النجیة و الرضوان مراد است و از ما تا آخر گناه است عن ابی هریره قال
 کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی حتی یتفقد قدما مروی است از ابی هریره که
 گفت بود پیغمبر خدا که می ایستاد و نماز میگذارد تا این که ورم کرد و دو قدم انحضرت نقیل
 له یارسول الله تفعل هذا و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تا آخر پس گفته شد مرا و
 که ایامی کنی تو این را یعنی این همه خود را برنج و مشقت می داری در عبادت و حال آنکه تحقیق
 آمرزیده است و جب تعالی و تقدس ترا از گناهان گذشته و آینده قال اقول اکون
 عبدًا شکرت گفت پیغمبر خدا پس نباشم من بنده شکر مراد آنکه میخواهم که باشم بنده شکر گذار
 عن الاسود بن یزید قال سألت عائشة رضى الله عنها عن صلوة رسول الله صلعم
 باللیل فقالت کان یتام اقل الیل ثم یقوم و مرویست از اسود که گفت پرسیدم
 عائشه صدیق را از نماز صلواتی علیه و سلم گفت بود که پیغمبر خدا خواب می کرد اول
 شب یعنی بعد از فرائع نماز عشا تا نصف شب پس برنجوست و نماز میکرد و فاذا کان من
 النحر او بقرینه پس وقتی که قریب بود از سحر نماز و تراد می کرد ثم انی فرأته یس می آمد
 بخواب جای برائی خواب و این خواب جهت تقویت باغ و دفع کسل بوده تا نماز با مداوبه
 تشیطه ادا یابد فاذا کان انک له حاجة انک باهله پس هرگاه که بود مرا حضرت را حاجت نزدیک
 می شد بابل خود را اسمع الاذان و ثبت پس چون شنید اذان را بر می جست و لیست
 برنجوست فان کان جنباً فاض علیه من اللیل پس اگر می بود جنب می ریخت بر خود آب

و ما تا آخر

ابی هریره

ابی هریره

یعنی غسل کرد و الا تَوَضَّأَ وَخَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ و اگر احتیاج غسل نداشت تجدید وضو کرده
 برآمد برای نماز بادر عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ وَهِيَ خَالَتُهُ
 مرویت از ابن عباس که بدستی قصه نیست که خبر کرد او بدستی که او شب کرد نزد بی بی
 میمونه که حرم محترم سید عالم است و حال آنکه بی بی خاله او بود و قَالَ فَأَخْضَطِعْتُ فِي عِبَرِضِ
 الْوَسَادَةِ كَفَتِ ابْنِ عَبَّاسٍ پس سر نهادم بر عرض تکیه و دراز کشیدم و اضطجع
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ و سر نهاد و دراز کشید خود را پیغمبر خدا در درازی تکیه تَمَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا انْتَصَفَ
 الْيَوْمَ فَلَمْ يَقْلِبْ لَيْسَ خَابَ كَرْدِ پیغمبر وقتی که نیم شب یا پیش از نصف شب ندی شک او است
 فَاسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ يَمْسَحُ النَّعْمَ عَنْ وَجْهِهِ پس بیدار شد پس دستاورد و در سیکرد
 خواب را از روی مبارک خود تَمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الْآيَاتِ الْخَوَاتِيمَ مِنْ سُورَةِ الْعِمْرَانِ پس
 خواند ده آیه او آخر سوره آل عمران تَمَّ قَامَ إِلَى شَيْءٍ مُعَلَّقٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ
 پس دستاورد بسو شک آب که او بخفته بود پس وضو ساخت از آن شک پس سیکو و تمام رخت
 وضو را تَمَّ قَامَ يُصَلِّي پس برخاست که نماز میگذازد قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فَقُمْتُ
 إِلَى اجْنِبِهِ فَوَضَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ الَيْمَنِيَّ عَلَى رَأْسِي كَفَتِ عَبْدُ اللَّهِ لَيْسَ اَيْتَادُ مَن
 به پهلوی آن حضرت پس نهاد پیغمبر خدا دست راست خود را بر سر من تَمَّ أَخَذَ بِأُذُنِي الَيْمَنِيَّ
 فَسَلَّهَا پس گرفت گوش راست من پس بتافت آنرا فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ
 ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ
 قَالَ مَعْنَى سِتِّ رَكَعَاتٍ
 پس گذارد دو رکعت نماز پس دو رکعت پس دو رکعت پس دو رکعت پس دو رکعت پس دو رکعت
 گفت معنی که از رواه این حدیث است شش مرتبه یعنی شش دو گانه او افزود و شد آواز شد
 تَمَّ اضْطَجَعَ پس نه ترک و پس از آن پهلوی نهاد مرا و آنکه خواب کرد و تَمَّ جَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ پس از آن آمد او را
 بجهت اعلام نماز با و فقام فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ پس برخاست گذارد دو رکعت نماز سبک این
 دو رکعت مرا و سنت با و دست و در حدیث آمده که آن حضرت در دو رکعت سنت و با و لی بعد از
 فاتحه قل یا ایها الکافرون و در دوم بعد از فاتحه قل هو الله قرات میفرمودند و احیاناً در اولی
 بعد از فاتحه قولوا آمنا بالله من الرسول الی آخره میخواندند تَمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ پس بیرون آمد
 پس فرض نماز با و گذارد و عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ الْيَوْمِ عَشْرَةَ رَكَعَةً
 مرویت از ابن عباس که گفت بود پیغمبر خدا که نماز میگذازد و در شب یعنی بعد از نماز دو رکعت

و بعد از نماز
 و بعد از نماز

و بعد از نماز

خضن دو رکعت و پیش از بلنداد و دو رکعت عن ابی اسحق قال سمعت عاصم بن حمزة يقول
 سألنا عليا عن صلوة رسول الله من الثمار مروى است از ابن اسحق که گفت شنیدم من
 از عاصم که میگفت پرسیدم امیر المومنین علی کرم الله وجهه را از نماز نافله پیغمبر از روز قال فقال
 انکم لا تطيقون ذلك گفت عاصم پس گفت امیر المومنین علی بدستی که شما طاقت نمی آید
 آنرا از حیثیت دوام و ملازمت نمودن آن و خضوع و خشوع قال قلنا من اطاق منا
 ذلك صلته گفت عاصم گفتیم تا کسیکه با طاق باشد از نماز آنرا و نماز نافله است فقال کان
 اذا كانت الشمس من ههنا اهبطت ههنا عند العصر صلاته کتبتین پس گفت
 امیر المومنین که بود پیغمبر خدا هر وقتیکه بود آفتاب از بخا اشارت بسوی مشرق کرد یعنی سجده عصر
 مشرق باشد گذارد و دو رکعت و از آن مراد چاشت است وان كانت الشمس من ههنا اهبطت
 من ههنا عند الظهر صلاته از بعد هر وقتیکه بود آفتاب از بخا یعنی نزدیک ظهر مراد فی است
 گذارد و چهار رکعت و از قبل مشین و یصلی قبل الظهر او بعد و بعد هاتین و میگذازد
 آنحضرت قبل از پیشین چهار رکعت و بعد از آن دو رکعت و قبل العصر از بعد یفصل بین کل
 رکعتین بالتکلیف علی الملائكة المقرین و النبیین و من تبعهم من المؤمنین و المریدین
 و پیش از نماز دیگر چهار رکعت میان هر دو رکعت فصل میفرمود و سلام میداد بر ملائکه مقربین و بر
 پیغمبران علیهم السلام و کسی که تابع ایشان است از مومنان و مسلمانان باب صلوة الفحی عن
 معاذة قالت قلت لعائشة اكان النبي صلى الله عليه و آله یصلی الفحی امر و است
 از معاذه که گفت گفتیم مرعاشه را آیا بود پیغمبر خدا که میگذازد نماز چاشت را قالت نعم أربع رکعات
 و یزید ما شاء گفت اری چهار رکعت و زیاده میگذازد آنچه خدا خواسته و درین حدیث اشارت
 است باستحباب نماز چاشت و برین جمهور اتفاق دارند عن انس بن مالک ان النبی صلعم
 کان یصلی الفحی ست رکعات مروی است از انس که گفت بدستی پیغمبر خدا بود که میگذازد
 نماز چاشت را شش رکعت عن عبد الرحمن بن ابی لیلة قال ما اخبرني احدا انه و انه
 النبی صلعم یصلی الفحی مروی است از عبد الرحمن که گفت خبر نکردم از هیچ کس که بدستی که او دید
 پیغمبر خدا که میگذازد نماز چاشت را الا من تابی فانها حدثت ان النبی صلعم دخل
 بیتها يوم فقم مكة فاعتكف فبقي ثلثي رکعات ثم اصابها غيرة على رضي پس بدستی که امها حدیث
 بدستی پیغمبر در آمد خانه او را و فرغ که غسل کرد پس نماز گذارد و شش رکعت ما اشتهر صلعم

پیغمبر
 چهار رکعت
 بدستی پیغمبر
 در آمد خانه او را

مرویت از بی بی عائشه که گفت ندیدم یعنی ندانم پیغمبر خدا را که روزه می داد تا در ماهی اکثر
از روزه داشتن او در شعبان کان یصوم شعبان الا قلیلا بود که روزه می داشت
در شعبان مگر اندکی روزه افطار می کرد بئکان یصوم کله یا یفطر بود که روزه میداشت همه
آنها را عین ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزه می داشت تا که می گفتیم که میخواهد روزه
بفطر منه مروی است از ابن عباس که گفت بود پیغمبر خدا که روزه میداشت تا که می گفتیم که میخواهد روزه
نمیکند اینک افطار میکند از آن ویفطر منه حتی نقول ما یريد ان یصوم و یفطر
از آن تا که می گفتیم که میخواهد این که روزه می دارد ما صائم شهر اکامر ما من قدم الی الله
الا دمقا و روزه نمی داشت ماه را تمام از آن باز که بدین آمده مگر رمضان عن عبد الله کان
رسول الله صلعم یصوم من غیره کله شهر ثلثة ایام مروی است از عبد الله بن مسعود
که گفت بود پیغمبر خدا که روزه می داشت از اول بر ماه سه روزه و قلما کان یفطر یوم الجمعة
اندکی بود یعنی همانا که افطار میکرد و جمع را عن عائشه قالت کان رسول الله صلعم
یتحرى صوم الاثنین و الاربعین مروی است از عائشه که گفت بود پیغمبر خدا که اختیار میکرد
روزه و شب و پنجشنبه یعنی رفته این دور و روزه میداشت عن ابن عمر ان النبی
صلعم قال تعرض لاکمال یوم الاثنین و الاربعین مروی است از ابهره که گفت بدین
که پیغمبر فرمود عرض کرده شود اكمال بدرگاه اجل فرمود و روزه و شب و پنجشنبه فاتحت ان یعرض علی
و انا صائم دست میدارم من اینکه عرض کرده شود عمل من و حال آنکه من روزه دار باشم عن عائشه
قالت کان النبی صلعم یصوم من الشهر الثبت و الاحد و الاثنین مرویت
از عائشه صدیقه که گفت بود پیغمبر خدا که روزه میداشت از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دو شنبه یعنی
اوائل ماه این روز را و من الشهر الاخر الثلث و الاربعاء و الخميس و از ماه دیگر
روز شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه یعنی در اوائل آن ماه عن عائشه قالت ما کان رسول الله
یصوم فی شهر اکثر من صیاحیه شعبان مرویت از عائشه که گفت نبود پیغمبر که روزه میداشت
در ماهی اکثر از روزه داشتن آن سرور و شعبان عن معاذة قالت قلت لعائشة اکان
النبی صلعم یصوم ثلثة ایام من کل شهر مرویت از معاذة که گفت گفتم من مرلی بی عائشه را
که آیا بود پیغمبر خدا که روزه می داشت سه روز را از ماهی مراد ایام بنیست قالت نعم گفت بی
عائشه که آری قلت من یذکر ما معاذة گفت گفتم من از کدام ایام ماه بود که روزه میداشت قالت کان

روزه در شعبان
عنه
اول ماه
صوم
با عبد الله
که بخاک درج
مصدق بود
قل از بی بی
که یفطر را
ست ایام
که روزه در آن
تحری جین
و این نجای
نفسه الام
ای شعبان
در پیغمبر
عنه
عن عائشه

وجود و عطا خود را از شما قطع عمل نمیکند و قطع و ترک سوال میکنند چرا که آنست عمل بر طریق
 اقتصاد یعنی میانند کردن بین الاوقات و التفریط و بهترین عمل آنست که بسبیل دوام باشد و عامل آن از
 طاعت و مشاق ترک آن نگردد و کان اَحَبُّ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي يَدْعُوكُمْ عَلَيْهِ صَلَاحُهُ
 و بود و استمرار عمل بسوی پیغمبر خدا آنکه مداومت میکرد بر آن عمل و ابریح حال ترک نداشت و از آن
 قَالَ سَأَلْتُ عَائِشَةَ وَ أُمَّ سَلَمَةَ أَيُّ الْعَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَمْ رُوَيْتَ أَنَّ ابْنِي
 صالح که گفت پرسیدم من از بی بی عائشه و از بی بی ام سلمه کدام عمل بود و استمرار بسوی پیغمبر خدا فَاكُنْتُ
 مَا دَيْمُهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّ قَدْ كُفِّنْتُ لَهَا عَلَيْهِ مَا دَامَتْ كَرَاهَتْهُ بِرَأْسِهَا وَ أَلَا تَرَى أَنَّهَا كَانَتْ
 یعنی عمل آنک بر طریق دوام و استمرار باشد بهتر است از آن عمل که گاه بسیار باشد و گاه کم باشد
 أَنَّهُ سَمِعَ عَاصِمَ بْنَ حُمَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ عَوْفَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَيْلَةً
 مروی است از عمر و بدرستی که او شنید از عاصم که گفت شنیدم من از عوف بن مالک که می گفت که بودم
 من با پیغمبر خدا شبی فَاسْتَأْذَنْتُ ثُمَّ تَوَضَّأْتُ ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي وَ لَيْسَ مَسْوَاكُ كَرْدِ لَيْسَ وَضُوءُ خَشَا لَيْسَ
 برخاست که نماز گذارد و لیس نهادم من با او و قَدْ اسْتَفْتَيْتُ الْبَقِيَّةَ لَيْسَ غَاثُ كَرْدِ وَ نَزَّ لَيْسَ
 استفتاح کرد بعد فاتحه سوره بقره را قَدْ لَمْ يَكُنْ بِأَيِّهِ رَحْمَةُ الْإِذْقِ قَدْ لَيْسَ مَسْكُودُ شَتَّ بَايَةَ حَمَتِ
 مگر که توقف کرد پس سوال رحمت مغفرت کرد و لَمْ يَكُنْ بِأَيِّهِ عَذَابُ الْإِذْقِ وَ تَقَوُّ وَ نَمِيزُ شَتَّ
 بایه عذاب مگر که توقف کرد پس پناه خواست از عذاب و عقوبت و فَرَّخْتُ ثُمَّ رَكْعَتُ رَاكِعًا بِقَدْرِ
 قِيَامِهِ وَ يَقُولُ فِي رَكْعَتِهِ سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ الْكِبَرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ
 پس رکوع کرد پس درنگ کرد در حالت تکبیر رکع بود بمقدار قیام خود و میگفت که در رکوع خود سبحان
 ذی الجبروت الخ این تسبیح را مکرر میخواند ثُمَّ سَجَدَ بِقَدْرِ رَكْعَتِهِ وَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ سُبْحَانَ ذِي
 الْجَبَرُوتِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ الْكِبَرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ لَيْسَ سَجْدَهُ كَرْدِ بِمَقْدَارِ كَرْدِ عِزِّهِ لَيْسَ يَقْدَرُ دَرَنُكَ كَرْدِ
 قیام کرد و جهت طول قرات در رکوع هم آنقدر درنگ کرده تسبیح میگفت و در سجده دو هم چنین
 ثُمَّ قَرَأَ الْغَمْرَانَ ثُمَّ سُورَةَ سُورَةِ يُفْعَلُ مِثْلُ ذَلِكَ لَيْسَ خَوَانِدُورِ
 رکعت بعد فاتحه آل عمران را خواند و قیام ثانی پس سوره سوره یعنی قرات میکرد در رکعت دوم
 و چهارم مانند آن در طول قرات و طول رکوع و طول سجود و سوال رحمت و پناه خواستن از عذاب
 باب ما جاء في صفة قراءة رسول الله صلى الله عليه وسلم این باب حدیثی است در صفت قرات پیغمبر خدا
 عَنْ يَحْيَى بْنِ مَمْلُوكٍ أَنَّهُ سَأَلَ أُمَّ سَلَمَةَ عَنْ قِرَاءَةِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَدَّاهِيَ نَعْتُ قَوْلَهُ

و

فَصَحَّحْتُ

مُسْتَدْرَكًا فَخَرَفَا مَرُوسِي سِتْ اَزِ يَلِي كِي بَدَرَسِي اَوِي پَر سِيدِي بِي اِم سَلَمَه رَا ز قِرَاوَت
 بِغِيْمِه خُدا نَا كَاه اِم سَلَمَه نِشَان دَاو و صَف كَر د قِرَاوَه بِغِيْمِه خُدا رَا سَبِيْن و وَاضَح كَلِمَه كَلِمَه و حَرْف حَرْف
 مَرَاو اَنَكِه بَر تَرِيْل و غَايَت و ضَوْح قِرَاوَت مِي فَر مَوْدِي خَا نَجْم بِر سَا مَح هِم مُتَبَسِّس نَشِيْد عَنْ قِتَادَه قَالَتْ كُنْتُ
 لَا لَيْسَ بِنِ مَالِكِي كَيْفَ كَانَتْ قِرَاوَه رَسُوْلِي اللهِ ص قَالَتْ مَرُوسِي سِتْ اَز قِرَادَه كَر كَفْت
 كَفْتَم مَن مَالِكِي رَا كِه چُكُوْنَه بُو د قِرَاوَت بِغِيْمِه خُدا كَفْت اَللّٰهُ شَبَاع مِي كَر د غَيْر اَطْرَاف حُرُوف بَدَه رَا خِيَامِي
 رَا بِسْمِ اللهِ مِي كَر د و بَار حَمْن مِي كَر د و بَار حَرِيْم مِي كَر د عَنْ اُمِّ سَلَمَه قَالَتْ كَانَتْ النَّبِيَّةُ تُقَطِّعُ
 قِرَاوَتَه مَرُوسِي سِتْ اَز اِم سَلَمَه كِه كَفْت بِغِيْمِه خُدا كِه وَ قَف مِي كَر د بِر فَا صِلَهَا اَيْتِهَا و قِرَاوَت خُوْدِي
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ثُمَّ يَقِفُ سَيَكْفُفُ الْحَمْدُ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ بِسْ وَ قَف مِي كَر د ثُمَّ يَقُوْلُ كَوْنُ مَن اَلْحَمْدُ
 ثُمَّ يَقِفُ بِسْ كِه كَفْت اَلْحَمْدُ لِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ بِسْ وَ قَف مِي كَر د وَ كَانَ يَقْرَأُ مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ وَ بُو د كِه
 مِي خُوْد اَمَّا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ عِنِّيْ بِمُجِيْن وَ قَف مِي كَر د و رَسَا ئِرَايَات و دُرُوشُ شَا مِلْ اَوْر دَه كِه مَسْنُوْن
 كِه مَصْلَحَه د قِرَاوَه خُو مَلا حَظَه وَ قَف بَكْنَد بِر سَرَايَات اِي سْتَد و كَز د مَكْر اَنَكِه بِسْمِ اللهِ رَا بِاَلْحَمْدُ مُتَصَل
 سَا ز و خُصُوص مَر نَا ز قِرَاوَت كُنْد كَلِمَه كَلِمَه و حَرْف و حَرْف زِي رَا كِه مُقَابِلَه بِر حَرْفِي دَه حَسَنَه بَر اَوْر
 نَامَه اَعْمَالِ ثَبِت مِي كُنْد عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ كَيْسٍ قَالَ سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ عَنْ قِرَاوَه النَّبِيِّ
 صَلَّيْهُمُ كَانَتْ لَيْسَتْ بِالْقِرَاءَةِ اَمْ كَيْفَ مَرُوسِي سِتْ اَز عَمِيْدَه اَلدَّكِه كَفْت پَر سِيْد مَن بِي بِي عَائِشَه رَا اَقْرَا
 بِغِيْمِه خُدا اَلَكِه بُو د سِتْ مِي كَر د قِرَاوَه رَا يَابَلَنْد مِي خُوْد اَنْد قَالَتْ كُلُّ ذَلِكَ قَدْ كَانَ يَقْعُلُ كَفْت بِي بِي عَائِشَه
 هِمَه اَن كَيْفِيْ هِم سِتْ مِي خُوْد اَنْد و هِم بَلَنْد تَحْقِيْق كِه بُو د بِغِيْمِه كِه مِي كَر د وَ بَمَا اسْتَوْد وَ بَمَا جَهْد
 بَسَا بُو د كِه سِتْ كَر د و بَسَا بُو د كِه بَلَنْد كَر د قِرَاوَت رَا قُلْتُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ جَعَلَ فِيْ الْاَكْثَرِ سَعَةً
 عَمِيْدَه بِنِ قَيْسٍ كَفْت كَفْتَم مَن جَمِيْد خَا ئِر اَنَكِه كَر د اَنِيْد د رَا مَر دِيْن تُو سَعَه عَيْنِيْ تَنَك كَر د كِه بَكِيَه چِيْر
 مَقْرُوبِيَا خِتْ هِم سِتْ و هِم بَلَنْد رُو سِتْ و ثَوَاب بِر د و قِرَاوَت بِر اَبَر سِتْ بِر كَر اَتَشْدِيْط سِتْ خُوَانْدَن
 بَا شْد سِتْ خُوَانْد و هِر كِه رَا نِشَا ط و رِلَنْد خُوَانْدَن بَا شْد بَلَنْد خُوَانْد و لِيَكِن اَفْضَل اَنَسِتْ كِه اَنَجْم خُوَانْد
 دُو ر بَا شْد اَز رِيَا و سَمْع و نَز دِيَك بَا شْد خُضُوْع و خُشُوْع و اِيْن مَلا حَظَه قَارِي رَا د جَمِيْع اَوْقَات
 خُوَانْدَن اَز سِتْ غَيْر صَلَوَه عَنْ اُمِّ اَخِيْ قَالَتْ كُنْتُ اَسْمَعُ قِرَاوَه النَّبِيِّ صَلَّيْهُمُ بَا سِلْ
 وَ اَنَا عَلَى عَرِيشِيْ مَرُوسِي سِتْ اَز اَمَهَا كِه كَفْت بُو د م مَن كِه شَنِيْد م قِرَاوَت بِغِيْمِه خُدا رَا د شَبَا
 مَر اَحَال كِه مَن دَر اَلِيْش بُو د م عِنِّيْ خِيْمَه اَز حُوب عَنْ مُعَاوِيَه بِنِ قُوْهَه قَالَ سَمِعْتُ عَمَلًا لِّلّٰهِ
 ابْنُ مَعْكَلٍ يَقُوْلُ رَاَيْتُ النَّبِيَّ عَلَيْهِ سَلَامٌ عَلَى نَاقَةٍ يَوْمَ الْفَتْحِ مَرُوسِي سِتْ اَز مُعَاوِيَه بِنِ قُرَءَه

۲
 خواجه بختیار قاز
 انس داشت
 سر داشت
 به روی نظر ازین
 غنی

ختم یک رکعت پس استاده و غیر خدا که نماز می گذارد تا آنکه نزدیک بود که رکوع کند یعنی قیام طویل کرد و ثمة رکعت فلم یکد رکعت پس رکوع کرد پس نزدیک بود که از رکوع سر بردارد و مراد آنکه در رکوع نیز درنگ بسیار کرد ثمة رکعت فکلم یکد آن یسجد پس بالاکر و سربارک خود را پس نزدیک بود که سجده رود و یعنی در قومه نیز درنگ بسیار کرد و ثمة یسجد فلم یکد آن یترقع راسه پس سجده کرد پس نزدیک بود که بر سر بردارد و سربارک خود را از سجده مراد آنکه در سجده نیز مکث کرد و ثمة رقع راسه فلم یکد آن یسجد پس برداشت سربارک خود را پس نزدیک بود که سجده ثانیه رود و یعنی در جلسه نیز درنگ بسیار کرد ثمة یسجد فلم یکد آن یترقع راسه پس سجده دوم کرد پس نزدیک بود که بر سر بردارد و سربارک خود را مراد نماز کسوف را بطول قیام در رکوع و قومه و سجده و مجلسه گذارد و فجعل ینفخ و یبکی و یقول الله اکبر بعد یبکی الا تعد بهم و انا فیهم هم پس در استاده و غیر خدا و از می کرد و می گریست و نفخ آواز گریه است که در گلو افتد از غیر آنکه حرفی ظاهر شود و می گفتم ای پروردگار من آیا و عده نکرد بمن اینکه عذاب کنی تو ایشان را و حال آنکه من در ایشانم لم تعد فی الا تعد بهم و هم کثیر غفرون سخن شریف حال آنکه ایشان طلب مرزش می کنند و مانع طلب مرزش کننیم از تو فکما صلا رکعتین و انجلیت الشمس فقام فحمد الله تعالی و کثرت علیه پس چون دو رکعت گذارد روشن شد آفتاب پس استاده پس سپاس و ستایش کرد خدای را عز و جل و ثنا گفت برو تعالاه شانه نشد قال ان الشمس والقمر ایتان من آیات الله پس گفت پیغمبر بدستی که آفتاب و ماه تاب و علامت اند از علامات خدا تعالی فان انکسفانا فزعوا الی ذکر الله تعالی پس اگر منکسف شوند یعنی بی نور و بی فروغ شوند پس شتابید و استوانت کنید بسوی خدا تعالی و نماز گذارید و تصدق دهید و نوبه کنید و تضرع و زاری نمایند و نیز در شرح مسطور است اگر قدرت داشته باشد برده آزاد کن عین ابن عباس قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة اشیاء فاحتملها و می ست از ابن عباس که گفت گرفت پیغمبر خدا و حقیر کی را که بود و مر او را بیماری شرف بروت شد پس در کنار گرفت او را فوضعه یمن یدیه فماتت پس نهاد او را پیش خود پس مرد آن دختر در حالتی که پیش پیغمبر بود و صائم ایمن و فریاد کشید ام ایمن فقال انی صلی الله علیه و آله انبکین عند رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت پیغمبر آیا تو گریه می کنی با و از بلند نزد پیغمبر خدا عدول کرد و پیغمبر ازین که بگریه حضور من از جهت آنکه این مبلغ است و در زجر فریاد کردن و گریستن با و بلند فقالت اکت اراک تبکی پس گفت ام ایمن آیا نیستی من که می بینم ترا که گریه میکنی

ای پیغمبر و در کار
من آیا عده
کردی بمن اینکه
عذاب کنی ایشان را

سخن شریف
خدا تعالی

سخن شریف
پیغمبر خدا

قال في كنت ابني لفت حمير و رستي که من میستم که گریمی که می آید ای دخترا این نیست که
 این یغیثن اشک من از چشم رحمت است ان المؤمن یخاف خیر علی کل حال ان نفسه فی
 من بین جنین و هو یخاف الله برستی که نروا رستی می نماید مومن کامل را که بهمه امور خیر
 بر همه حال از احوال خود حتی که بزعم روح او شود از بدن او و در آن حال حمد میگوید خدای عزوجل را عن
 عائشة رض ان رسول الله صلعم قتل عثمان بن مظعون و هو میت مروی است
 از بی بی عائشه که گفت بدرستی بوسید پیغمبر عثمان بن مظعون را و حال آنکه او زنده بود و هو
 یخاف و حال آنکه آنحضرت گریمی کرد او قال و عینه طه قاتل گفت راوی که عثمان آن حضرت از
 اشک وان بود عن انس بن مالک قال شهدنا ائمة الرسول لله و رسول الله
 جالس علی القبر مروی است از انس که گفت حاضر شدیم با بخارزه و دختری که مرغی را بود و در آن
 و خبر بی بی ام کلثوم بود و به امیر المومنین عثمان رض در حالتی که پیغمبر است بود و قبر او پس دیدیم
 من حشوان آن حضرت را که سیلان میکرد یعنی آب از حشمان مبارک روان بود فقال آیت که در حدیث
 که یقار فی الیک لیس گفت پیغمبر آباد میان شام و دیست که جماعت نکرده است امشب یا
 گناه نکرده است امشب و آورده اند که این گناه کنایه از جماعت است که در آن شب از ذی النورین
 واقع شده بود که با کنیز خود صحبت در خلوت داشتند و بعض سید المرسلین سیدنا طاهر مبارک
 آنسر و گران آمد که بی بی ام کلثوم در ضمن در حالت سکر است بود و ذی النورین با کنیز در خلوت
 شدند از آن جهت فرمودند که کسی است که مشرب جلع با زن زو و وقوع شده قال ابو طلحه انا
 گفت ابو طلحه که من قال انزل فنزل فی قبرها گفت پیغمبر در آید در قبر وی یعنی در قبر
 بی بی ام کلثوم پس فرود آمد طلحه در قبر ام کلثوم و درین حدیث اشارت است بدانکه مرد صالح چنانچه
 باب ما جاء فی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله این باب حدیثی است که
 آمده و صفت فراش پیغمبر خدا عن عائشة قالت ائنا کان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله
 بنام علیه من ائیم حش و مروی است از بی بی عائشه که گفت خراش نیست که بود فراش پیغمبر خدا
 که خواب می کرد بر آن از سختیان سرخ بود و درون او لیف خرم بود و مرا از لیف پوزخ است
 عن جعفر بن محمد عن ابيه قال سئلت عائشة ما كان فراش رسول الله صلی الله علیه و آله فی بینه
 مروی است از امام جعفر در آن حال که ناقل است از پدر خود امام محمد باقر گفت پرسیده شد
 بی بی عائشه را که چه بود فراش پیغمبر خدا در خانه تو قالت من ادم حشوة لیف

فراش پیغمبر خدا در خانه

عائشة

گفت بودار مغنیان در و پر از لطف حرامیست حَفْصَةُ مَا كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِمْ وَپرسیده شد حفصه را که چه بود و فرارش پیغمبر خانه تو فالت مِنْهَا أَتَشْتَكِيهِ
 نَشِيتُكَ قِيَامُ عَلَيْهِ كَفْت بِي بِي حَفْصَةُ كِه پلاس بود که تکریم آن را دونه لیس خواب می کرد
 پیغمبر بر آن پلاس فلما كَانَ ذَاتَ لَيْلَةٍ قُلْتُ لَوْ تَكُنْتُ أَذْبَعُ نَشِيَاتِ كَانِ أَطَالَ
 كِه يَذْبَعُ نَشِيَاتِ بِنِجَالِي كِه بود شب گفتم من اگر تکریم آن پلاس چهارته شده باشد نرم
 او را پس تکریم آن پلاس را برای آن حضرت چهارته فلما أَصْبَحَ قَالَ مَا فَوَشْتُمْ فِي الْبَيْلَةِ
 پس آن حکام کصباح کرد گفت پیغمبر چه فرمودید تو مرا امشب قَالَتْ قُلْنَا هُوَ فِرَاشُكَ
 أَتَاكَ نَشِيَتَاهُ يَذْبَعُ نَشِيَاتِ قُلْنَا هُوَ أَطَالَ لَكِ كَفْت بِي بِي حَفْصَةُ كَفْتِمَ مَا نِ فِرَاشُ
 تو کمر پلاسی که ماته کردیم آن پلاس را بچهارته گفتم ما که آن پلاس نرم باشد قَالَ رُدُّوهُ لِي
 الْأُولَى فَإِنَّهُ مَنَعَنِي وَطَائُهُ صَلَوَاتِي الْمِكَلَةُ كَفْت پیغمبر گردانید او را بحال
 کلاول یعنی همان دونه که بود میگردید پس بدستی که آن پلاس چهارته منع کرد مرا نرمی آن را نماز
 تجدید و در شرح شامل آورده است روایت کرده شد از بی بی عائشه که گفت در آمد بر من زنی
 پس دید فرارش پیغمبر را که درون آن پشم بود پس آمد پیغمبر پس دید آن را پس گفت پیغمبر دو کمر
 آنرا یعنی این فرارش نرم را ای عائشه بخدا سوگند اگر من خواستیم روان می ساخت با من
 حق سبحانه و تعالی که ه طلا و نقره را در دایکت عبدالمبدین مسعود که گمیه کرد پیغمبر صلعم بر بویا برگ
 خردا و آثر آن بویا را در نقش آن بویا است بر بویا مبارک پیغمبر ظاهر بود پس گفته شد مرا آیا
 بیاریم برای تو چیزی را که نگا دارد در آنرا یعنی از نیکه اثر می کند نقش بویا بر بدن شریف تو
 پس فرمود چیست مرا بدینا و جز این نیست که من و دنیا هیچ سواره که طلب سایه درخت کند
 و لحظه فرو داده پس مان شود و ترک کند آن را و در همین چه خوش نشا فرموده عارف محقق

نَشِيَتَاهُ

مولانا عبد الرحمن جاب	بساط زرکش شاهی چه نقش دارد	تن برهنه ما نقش بویا دارد
بکش زلف طبع امان کارین عمل عسی	ز گردو بالش خورشید مشکا دارد	به تخت دولت اقبال نغمه مشو
که زخم سبلی او بار در قفا دارد	سیک بر حاکم تیش بوزر و سیم	بیک عیار چه حاجت به عیاد
به پشت پانده جادو کون فیه نور	ز فقر چشم خجالت به پشت دارد	با ما جاء فی تواضع رسول

اللَّهُ صَلَّامُ ابْنِ حَدِيثِي است که آمده در صفت تواضع پیغمبر صلعم عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّامُ لَا تَنْظُرُوا فِي كَمَا أَطْرَبَ النَّصَارَى عَيْشَى ابْنِ مَرْيَمَ

مروی است از امیرالمومنین عمر فاروق که گفت گفت پیغمبر خدا تجا و تزلزل شد و در محراب من خنای
 تجا و تزلزل عیسی علیه السلام یعنی او را گفتند بعضی نصاری که خداست و بعضی دیگر که پس خدا
 است اِنَّمَا اَنَا عَبْدُ اللَّهِ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ جز این نیست که من بنده خدا و رسول
 بگویند شما را بنده خدا و پیغمبر خدا عَنْ النَّسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ اِنَّ امْرَاةً جَاءَتْ اِلَى النَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرْوِيَّهٌ اَنَّ النَّسِ كَافَتْ بِدَرَسِي زَيْنِ اَمْدَلَسُوهُ پیغمبر خدا و در شرح
 آورده که در عقل آن زن فتوری بوده فَقَالَتْ اِنَّ لِي اِلَيْكَ حَاجَةً پس گفت
 آن زن بد رستی مرا بسوی تو حاجت است فَقَالَ اجْلِسِينِي فِي اَيِّ حُرُوفٍ الْمَدِينَةِ
 شِئْتُ اجْلِسُ اِلَيْكَ پس فرمود پیغمبر خدا بنشین تو بر کتب و بر هر کوه مدینه که خواهی تو
 می نشینم من با تو تا که حاجت تو روا کنم عَنْ النَّسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ
 يَسُودُ الْمَرْثِيْنَ مروی است از انس بن مالک گفت بود پیغمبر خدا که می پرسید
 رَأَيْتُمْ هَذَا الْجَنَادَةَ وَحَاضِرِي شَدَّ جَزَاهُ رَأَيْتُمْ كَبَّ الْحِمَارِ و سوار می شد خرد را
 و ابابیت می کرد دعوت بنده را وَكَانَ يَوْمَ بَنِي قُرَيْظَةَ و بود روز فتح بنی قریظ
 و با وجود تجمل و ظفر و غلبه و تصرف بر اعدا سوار بود آن حضرت عَلَى الْحِمَارِ كَحُطُومِ حَبَلٍ
 مِنْ لَيْفٍ بر حمار مهابه کرده بر لیسان از لیف خرما علیه اِكَافًا مِنْ لَيْفٍ بر آن مرکب بود
 پالان از لیف خرما عَنْ النَّسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُدْعَى اِلَى خُبَرِ الشُّعْبِ
 الْاَهَالَةِ السَّنَخَةِ فَيَجِيءُ مَرْوِيَّهٌ اَنَّ النَّسِ كَافَتْ بُوَدُومِ خَدَّاهُ خَوَانَهُ شَدَّ بَرَايَ نَانَ جَوْدِ حِرِّي
 بوی گرفته پس حاجت میفرمود مراد آنکه با وجود عظم شان و رفعت مکان بر سطح عام اندک جا
 دعوت فرموده فَلَقَدْ كَانَتْ لَهُ دَرَمٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ فَمَا وَحَبَدَ مَا يَفْكُهُا
 حَتَّى مَاتَ و سگند بخدا که تحقیق بود آن حضرت را زره گروند و یهودی پس بیافت خبر که خلاص
 سازد و بکشد آن را تا زمانیکه رحلت فرمود عَنْ النَّسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ دَرْتِ مَرْوِيَّهٌ اَنَّ النَّسِ كَافَتْ مَنَاسِكُ حَجَّ بَا
 آورده پیغمبر خدا در آن حال که سوار بود بر شتر که پالان بران مانند زین بود و علیه
 قَطِيفَةٌ لَا تَسَاوِي اَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ و بران پالان بود قطیفه یعنی چادر که
 ریشه و پر برداشت که برابری نمی کرد و قیمت چهار درم را قَالَ اَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ حُجَّتًا
 لَا رِيَاءَ فِيهِ وَلَا سُمْعَةً پس گفت پیغمبر ای بار خدا اگر روان آن را

بُحْبُوبٌ دَعْوَةُ
الْعَبْدِ ۳

زین کهنه

حجتی مقبول نباشد و ران یا و نباشد و ران سمعت و شرح آورده که ریاضیست که عمل
 کند عامل تا به بیند آزار دم و سمعت نیست که عمل کند تا دم و مشنوند آزار این نکال خوف خشیت
 و تضرع بنعمه حضرت حق سبحان و تعالی است الا نه ریاضی سمعت بجایت بعد است از عمل آنحضرت و این
 غایت تو اضع است که شمر و نفس نفیس خود را در سایر چند کجا حد استیجا عن انس قال لم یکن
 تنصیر احب الیه من من رسول الله صلعم مرویت از انس گفت بود و مخضوع است ترسبو
 صحابه کرام از غیر علیه السلام قال و کانوا اذا راوه کما یقوموا لایعلکون من کراهیتهم
 لذلک گفت انس بود صحابه هرگاه میدیدند آنحضرت را بنحویست تدرجه چیزیکه می دوستند از
 کرمیت آنحضرت یعنی تعظیم را کرده میدشت از جهت تو اضع و شفقت بر صحابه مراد آنکه مقیدینها
 نبود و میفرمود که این معنی مطمح نظر جباران متکبر نیست عین الحسین بن علی رضی الله عنه قال سالت نجبا
 هند بن ابی مالک و کان و متافا عن حلیته رسول الله صلعم مرویت از امیرالمومنین
 که گفت پرسیدم من از خال خود دهند که برادر بنی فاطمه بود و بیت حضرت بنمو آن هند بسیار
 و صابو و از حلیه بنعمه و انا اشتی به ان یصف لی فیها شیئا من آرزو و دهم انیکه وصفین
 مرا از ان حلیه بنعمه بنمیرا فقال کان رسول الله صلعم فحما فحما بکفک هند که بود
 بنعمه بزرگ بزرگ شسته شده و در نیمها و دلبها و در وایتا لک و وجهه نکلوا القمیر لیکه
 البدر و سید خیدر که مبارک آنحضرت و خفیدن به در شب چهار و هم فان کو الحدیث یطو
 پس فرکر دهند حدیث و از ان قال الحسن فکلمتها الحسنین زمانا گفت امیرالمومنین حسین
 پوشیده و اتم این حلیه از امیرالمومنین حسین روز ما را نم حگننه فوجده انه قد سبقنی الیه
 پس سخن کرد من او را از حلیه پس یافتم او را که تحقیق پیش گرفته بر من سبکو هند فسأله عنکما
 سألته عنک بل سیده بود امیرالمومنین از هند از چیزیکه پرسیدم من او را از حلیه بنعمه و وجهه
 قد سأل آباءه و یافتم من او را یعنی امیرالمومنین حسین را که تحقیق او پرسیده بود از پدر خود علی بن
 عن منخله و عن مخدرجه و کماله از و راندن حضرت بنمیرخانه و افعال او و از بزرگان
 آنحضرت از خانه و افعال و بیات حسن میرت صورت و طریقه او و روش فکرم بدع منه شکیبا
 پس کنگر و امیرالمومنین علی از ان سوال چیز را یعنی همه آن بامیرالمومنین حسین گفت قال الحسن
 فسألت آبی عن دخول رسول الله صلعم گفت امیرالمومنین حسین پرسیدم از پدر خود
 در آمدن بنمیرخانه خود فقال کان اذا راوه الی منزلهم پس گفت امیرالمومنین علی بود و بنمیر خدا

هرگاه آنده نمیرد بخانه یعنی بسوی منزل خود جزء دخولیه ثلثه اجزاء بخش که دینی مان دخول
بر سه بخش جزء الله عزوجل و جزء کاهله و جزء النفس بخش مر خدای عزوجل یعنی بر
عبادت و طاعت و ذکر و فکر و در آن بخش از همه چیز خود را فسخ از بسوا ساخته مشغول بود
و بخش بر نفس خود یعنی در آن ترحمت میکرد و یا بعضی امور مصالح اخروی یا دنیوی می برد
ثم جزء جزءه بینة و بین الناس پس بخشی که بر سه خود اختیار میکرد آن را به بخش کردی میان
خود و میان مردمان غیر ذلک بلخاصة علی العامة پس میگردد و اندک از بخش را بخانه
خواص صاحب خاصه مرادات جمعی است که در حضور آنحضرت می بودند و ستفاده علوم دین و حکام
اسلام می نمودند پس می رسانیدند بمجموع آدمیا یا آنکه مراد از عامه امتی که بعد از صاحب ابرام باشند تا
قیام قیامت این عبادت عظمی دولت کبری سبب خاصه بعامة رسیده و لایک جزو عنهم شنیئا
و پنهان نمیدشتند از مردین از ایشان چیزی را یعنی و تبلیغ افاده و افاضه خاصه عامه برابر بودند
نبود که خصوص خاصه چیزی باشد و بعامة نباشد بلکه مشترک بودند همه در مضایح و موعظ برابر
كان من سیرته فی جزء الامت ایاد اهل الفضل یا ذین و بود از روش و طریق تحفه
و بخش امت بر گردیدن اهل فضل یعنی اهل صلاح و علم و شرف مقدم می داشت ایشان را بر غیرانند
استفاده و تفاضل کردن و رسانیدن احوال حاجات عامه مردمان با ذین و غیره و شتمه علی
قد رخصه ایچ فی الدین و بود قسم آنحضرت یعنی تفضل و تملط توجه آنحضرت بر قد فضل و صلح
ایشان و در دین نه جرب انساب و احساب ایشان بلکه بملاحظه تقوی و پرستیزگاری فیهنم ذو الحکمة
و منهنم ذو الحکمتین و منهنم ذو الحوائج پس بعضی بود از ایشان کسی خداوند یک حاجت و بعضی
از آن خداوند دو حاجت برخی از آن خداوند حاجتها فیکشاعل هیم و یشهد لهم فیهما یصلحهم
والامته من منسکلتهم عند ربهم تعالی مینمود و پیغمبر با صحابه شغال میکردند ایشان بخت
یعنی خویش را مشغول میکرد و اتفاقا کارهای ایشان و انجام مقاصد مطالب ایشان میفرمودند و در
حیات ایشان را و بریزوا که صلاح معاش و معاد ایشان در آن میبود و باصلاح امت تعلیم میفرمود
اصحاب را سوال کردن امور ضروری من از آنحضرت و امر میکرد که نقل کنید چیزی که استفاد و
از سایل فقده از آنحضرت و بفرمود میباید و گویند و تعلیم میداد مردم را و اخبار هیم بالذین
یکسب یخبرهم و اخبار احوال ایشان را می که سزاوار باشد مرایانرا یعنی اخبار و احوال مردم را بخوا
گفتن و سزاوار گفتن باشد بعضی شرف رسانند و رعایات حاجات ایشانرا معروض میبازند

و بخش بر نفس خود

خَدَنَ اِنْسَانٍ وَيَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ وَمَيَّ سَجِدَ رُومَانُ اِلَّا اِنْجُو دَر مَرْدَمَانِ مَنگِشت
از نیک بد و بختن الحسَن و یَقْوِيَهُ و تحسین میکرد و نیک خواب و تقویت میفرمود و آنرا و یَقْوِيَهُ
الْقَبِيحَ و یُوْهِیِيهِ و نذرت میکرد و بد را دوست میکرد و آنرا یعنی در نظر مبارک از درجه اعتباری
از جهت و نذرت میکرد و فاعل آنرا مُعْتَدِلُ الْاَمْرِ یعنی باعتدال بود و کارهای او در جمیع احوال
اقوال آنحضرت در نهایت اعتدال بود و این صفت اعتدال لازمه ذات اشرف آنحضرت بود و منفک
نیست از ایشان عَدُوٌّ مُخْتَلِفٌ یعنی محفوظ بود ازین که صادر شود از آنست و اختلاف و رفعا
و اقوال چنان از عدم مروست لَا یُغْفَلُ مَخَافَةُ أَنْ یُعْغَلُوا عَنْهُ اَوْ یَمْلُؤُوا غَافِلٌ مَنشد
آن بهترین موجودات از تذکیر و ارشاد و نصیحت و تعلیم ایشان از جهت آنکه غافل میشوند از
مال میگیرند ایشان لِكُلِّ حَالٍ عِنْدَهُ عَتَادٌ بِرَبِّهِمْ حال نزد او چیزی که با صلاح می آورد و هر چیزی را
که واقع میشد از کارهای یعنی سازگار و آماده بود و برحق لَا یَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا یُجَاوِزُهُ
تقصیر نمیکرد و آنحضرت از حق و درنگ داشت از آن حق یعنی تقصیر نمیکرد و از حق و جمیع احوال خود
و مسأله میفرمود و تجاوز نمیکرد از حق الَّذِينَ يَكُونُونَ مِنَ النَّاسِ كَمَا نِكَ نَزْدِكَ وَ بَوَسْتَهُ
با و از مردمان خیار دهم اَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ برگزیده ایشان بهترین ایشان نزد آنحضرت آنکه بسیار نفع
بود یا بعلم و عمل آرسته و بهترین جمیع طبایف را شنیدن اند و برتر طبایف ضوان السَّعَادَةِ هُم
اَعْمَهُمْ نَصِيحَةً و اعظمهم عِنْدَهُ مَنَزَلَهُ اَحْسَنُهُمْ مَوَاسَاةً و مؤازرة اعم ایشان
یعنی مخصوص آن روی خیرخواهی اعظم ایشان از روی منسخر و قریب نزد آنحضرت نیکوتر ایشان
بذل معین و نفس مال و امداد و اعانت میکرد و در مهات برادران مینی نفوس مال قَالَ فَسَا لَتُنَحْنُ
مَجْلِسُهُ گفت امیرالمومنین پس سپیدم من از پدر خود از مجلس آنحضرت یعنی از احوال آنحضرت
در وقت جلوس با مردان این فکر خاصست بعد از عام فقال كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
لَا يَقُومُ وَلَا يَجْلِسُ إِلَّا عَلَى كُرْسِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ بِكَرْسِيَهُ امیرالمومنین علیه که بود و پیغمبر خدا می نشست و برخاست
نشست مگر بر کرسی جل و علا و اِذَا انْتَهَى إِلَى مَجْلَسٍ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ يَا مَرْبُوكَ
و هر یک که منتهی بشود قومی یعنی شریف حضور شریف میداد بجانب قومی که نشسته بود و منتهی میشد
با آنحضرت آن مجلس یعنی از کریم اخلاق و کمال تواضع آنحضرت بود که ملاحظه صد مجلس بود و هر لحظه
نفس و تکلف نمیکرد و امر میفرمود صحابه را بدین که یعنی کس تکلف نباشد و در نشستگاه مجلس نشسته
یا هر جا که خالی یابند بنشینند يُعْطَى كُلُّ جُلُوسَةٍ بِنَصِيبِهِ می بخشید و عطا میفرمود همه

همنشینان آنحضرت بظنی یعنی بر یکی را با انعام و تهنات و پشش احوال و نوازش میفرمودند
 بحسب جلیسه آنجا احدی از آنم علیه مننه نمی بندشت از همنشینان آنحضرت بزرگ
 هر یک را اگر می نشست بر او از و یعنی از نیمه رومی بندشتند که من گرامی تر مژد او از دیگر
 من جالس او فوافه فی حاجه صابره کسیکه نشست آنحضرت یا تفویض کرد آنحضرت
 حاجتی به دیگر آنحضرت و تبرع کلام او میشد حتی بگویند هو لنصرف تا که می بود آن جالب
 مفاوض حاجت از آن عرض حاجت سخن خود انصراف مینمود یعنی سالت می بود تا او سخن خود تمام
 میکرد و این از خلق عظیم تو اضع و گرم آنحضرت بود و من سالت حاجه لایزده الا بها
 و کسیکه خواست حاجتی را در نمیکرد آنحضرت مگر آن رو که حاجت اگر میسر بود و نواز او میسر
 من القول بهن نیکو و عده میکرد و بتوبه میدهم آنچه خواسته بود و این کمال سخاوت و مروت آنحضرت
 بود چون الارجامی آور و ندیکمی و عده کرده بود و آن مبلغ عطا میفرمود و نقد و وسیع
 الناس بسطه و خلقه تحقیق سید اساحت مردمان کثاده رو خوش خلق آنحضرت
 با دایه باطنی و ظاهر یعنی اخروی و دنیوی فصا دهم ابا و صا د و اعناده فی الحق سواء بر
 گفت آنحضرت از رو شفقت و رحمت مرایشان پدید گشتند ایشان نزد آنحضرت در حق برابر
 مجلس مجلس علم و حیاء و صبر و امانه بود مجلس شریف آنحضرت مجلس علم و حیاء و صبر
 تحمل میفرمود و بر جفا و اندک ایشان مجلس آنسر و عالم امانت بود یعنی ممکن بود که کسی کم و زیاده گوید
 از آنچه و مجلس واقع میشد لا ترفع فیه الا صوتا بلند نمیشد و مجلس شریف آنسر و از ناز و
 بدستی صحابه بودند بر غایت خضوع و ادب چشم و خسته بر زمین نزد آنحضرت می نشستند و کمال
 گویا که بر سر ایشان مرغیست و خست بسیار سکوت و عدم حرکت و عدم التفات بر اطراف و کانون
 فیه الحرم و یاد نمیکردند در آن مجلس شریف چیزی را تبییم را و حرام را ندانند و نیساختند و گشتند
 قلت انه و شایع و منتشر نمیکردند از آنرا یعنی چیزی که لائق ادب و احترام نبود اگر از کسی بوقوعی
 آمد می پوشیدند و ظاهر و فاش نمیکردند متعادلین و عدالت رسته برابر بودند متعادلان
 فیه بالتقوی تفاخر میکردند یکدیگر را و در آن مجلس بصلاح و برتری گامی و امانت و دیانت
 متواضعین و تواضع میکردند و اکرام و احترام با هم می نمودند یوقرون فیه الکبیر و وقیر
 و تعظیم و احترام میکردند و آن مجلس کمال سالان یا کسیکه بلند قدر بود و از روی علم و تقوی و یقین
 فیه الصغیر و ترجم و ملطف و رافت و مهر میکردند در آن مجلس خردان و یقین و شرف

ذالْحَاجَةِ وَبِزِيَارَتِهِ خَدَاوند حاجت بر نفسها خود و زلفش با شخصت و در بیکم نمودن ابو
 یونس ساعی جمیل در اینجا حاجت تقدیم میسر نمایند و یَحْفَظُكَ مِنَ الْغَرِيبِ وَ لَكَ اَبْنُ سَيِّدٍ
 غَرِيبٌ یعنی از نواد او یا بهره مند میگردد و خاطر خوبی او می نمودند یا بمشورت او آرام خاطر او
 شاد میکردند و از تواضع آنحضرت بود که بر درگاه عالم پناه آتش و دربان نبود و حاجت حساب
 نداشت **عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنْ أَهْلًا إِلَى كُرَاعٍ لَقَبِلْتُ**
مَرْوِيَةً از انس که گفت گفت پیغمبر خدا اگر بدیده کرده شود پس من آنچه هر آنکه قبول کنم من بگو
دُعِيْتُ عَلَيْكَ لَا جَبْتُ اگر خوانده شود من بر آن یعنی اگر مرا بر آن آنچه بزرگوار گویند طلبند
 اجابت میکنم و میروم **عَنْ جَابِرٍ قَالَ جَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِرَأْسِ كَبْ بَعْلٍ وَلَا**
يُرْذُونَ مرویست از جابر که گفت آمد پیغمبر خدا بنمود سوار بر شتر و نه بر پیغمبر پیاویده بخانه آتشین
 حضور از من فرمود این از کمال تواضع و خلق کریم آنحضرت بود که بزیارت صاحب تشریف میبردند
أَبِي طَيْبٍ الْعَطَّارِ قَالَ سَمِعْتُ يُوسُفَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَيْ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرویست از ابی الطیثم که گفت شنیدم من از یوسف که گفت نام بنده من پیغمبر
 یوسف واقعد فی حجره و مسح علی رأسی و نشاند مرا در کنار خود و دست مبارک کشید بر
 من **عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى خَدَّيْكَ وَ قَطِيفَةٍ كُنَّا نَرَى**
تَمَنَّا أَرْبَعَةَ دَرَاهِمَ مرویست از انس که گفت بدتیکه پیغمبر خدا چو گذارد یعنی مناسک بجای آورد
 در حالتیکه سوار بود بر شتر و بالان شتر کهنه بود و بران بالان چادری بود و بودیم ما گمان بردیم ما
 که بها آن چهار درم باشد **فَلَمَّا اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ قَالَ لَكَ بِحَجَّةٍ لَا سَمْعَةَ**
فِيهَا وَلَا دِرْهَامَ پس آن هنگام که رست نشست بر شتر خود و گفت خدا ایلیک میکنم ترا حجی که در آن سمعت یا
 نباشد **عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ أَهْلِيًّا طَادَ عَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
 مرویست از
 انس که گفت بدتیکه مردی در نزد پیغمبر را یعنی طلبید آنحضرت را بخانه خود و آن مرد و منبر او
 تشریف فرمودند فقرب له فَوَيْدًا عَلَيْهِ دُبَّاءُ پس بدتیکه ساخت مر آنحضرت را نان و گوشت
 که بران که بود و فکان یحبُّ الدُّبَّاءَ پس بدتیکه دوست میداشت که و را قال ثابت
فَسَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ فَمَا صَنَعَ لِي طَعَامٌ أَقْدَرُ عَلَى أَنْ يُفْنَعَ فِيهِ دُبَّاءُ إِلَّا صَنَعَ
 گفت ثابت که می از روایت پیش شنیدم من انس را که میگفت پس ساخته نشود و طعام که قدرش در
 باشم من بر آنکه ساخته شود و در آن طعام که و مرا که ساخته شود یعنی بوسطه دوست دشمن من
 پیغمبر

که و اما ممکن باشد من در طعام خود کدو میکنم عن عمره قال قيل لعائشة رضی الله عنها
 کان یعمل رسول الله صلعم فی بیتهم مرویت از عمره که گفت گفته شد من بی عائشه را
 بر چه چیز بود که عمل میکرد و پیغمبر خدا در خانه خود قال کان بشرا من البشر فی ثوبه و یحلب
 شاة قال گفت ای عائشه بود پیغمبر خدا می از آدمیان می بست جامه خود را و شیر این حجر نور مرده
 و شرح شامال آورده که قلم و جامه آنحضرت نبوده و اگر بوده اندامیر ساینده و می و شنید
 و گو سفند خود را و یخچال نم نفسه و خدمت میکرد و فرخ در باب ما جاء فی خلق
 رسول الله صلعم این ابعثی است که آمده در خلق و سیرت پیغمبر خدا عن خارجة بن زید
 بن ثابت قال دخل نقر علی زید بن ثابت فقالوا له حدثنا احادیث رسول الله
 صلعم مرویت از خارج بن زید که گفت در آن جماعه برزید و ایراد نمود و نفرواقع میشود بر سر
 کس تا ده کس گفتند ایشان مر آن زید را که سخن گو با سخن رسول خدا یعنی از احوال آنحضرت
 و اخلاق کریمه و قال ما ذا احکم انکم گفت از چه چیز سخن بکنم شما را یعنی ممکن نیست که
 او را تمام حیده و اخلاق پسندیده و در بیان آید بلکه از عهده بعضی از آن توانم بر آید اما کشته
 شما بگویم کذت جاده فکان اذا نزل علیه الوحي یبعث الی فکتبت له له بوم و من حساب
 او مراد آنکه در قرب جوار آنحضرت منسرفا ششم پس و پیغمبر که هر وقت که بر و آمد وحی و آیات
 قرآنی آور و فرستاد یکی را طلب پس بی ششم من آیات منسرفا را برای او و زید بن ثابت را
 کاتبان وحی بود فکتبا اذا ذکرنا الذین اذکوها معنا و اذا ذکرنا الاخرة ذکوها معنا
 و اذا ذکرنا الطعام ذکوها معنا و چون ذکر کردیم ما امور آخرت ذکر کرد با ما امور آخرت
 و چون ذکر کردیم ما طعام را ذکر کرد آنحضرت با ما فکل هذا احکم انکم عن النبي صلعم پس
 مذکورات حدیث میکنم شما را از احوال و اخلاق پیغمبر یعنی خلق و بغایت عظیم بود و سیرت او بیان
 کردیم عن عمره و بن العاص قال کان رسول الله صلعم یقبل بوجهه و حدیثه
 علی أشکر القوم مرویت از عمره و بن العاص که گفت بود پیغمبر که اقبال میکرد و گفت میشد بر
 مبارک سخن خوش یعنی بخوش روی و خوشحالی و خوش سخنی بر بزرگرو و اول ایشان بدست
 آور و یتا لکم بهذا الکاف می داد ایشان یعنی گروهی اسلام ایشان تازه بود فکان
 یقبل بوجهه و حدیثه علی پس بود پیغمبر که اقبال التفات مینمود بر و مبارک سخن
 خود بر من حتی فکنتم انی مخیر القوم تا آنکه گمان بر و من که بدستیکه بهترین گروه

در بیان احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا خَيْرُ أُمَّةٍ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَتْ
يَا عُمَرُ فَرَوْقُ بْنُ كَيْسٍ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ
عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ
سَأَلْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَدَّقَنِي فَلَوْ دِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ سَأَلْتُ عَنْ
أَهْلِكَ أَمْ كَيْفَ سَأَلْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ
خود پس سوگند است که دوست داشتم بدست که من هرگز نبودم که این سوال کرده ام از حضرت
عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ خَدَّيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لِي إِذْ
مَرَّ بِي أَرَأَيْتَ لَمْ يَكُنْ كُنْتُ خَدَّيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لِي إِذْ
میشود و بر هر چیزی که زجر کرده میشود از آن و ثقیل باشد و ما قال الشیء صنعته لم
صنعتة و نه گفت بر چیزی که کردم و آنچه را که دادم و لا الشیء ترکته لم ترکته و نه گفت
چیزی که ترک کردم و آنچه را که ترک کردم و لا الشیء ترکته لم ترکته و نه گفت
بر تکلیف نه عیست زیرا که ترک اعتقاد را نجا نرست و کان رسول الله صلعم احسن
الناس خلقا و بود پیغمبر خدا از نیکوترین مردمان از روی خلق و کرم و حلم و وقار و لا
میسست خزا و لا حیرت و لا شیئا کان الین من کف رسول الله صلعم و سار
که در من خزا و خرنجامه است که از شرم و ابریشم میسازند و پوشیدن مباح است و نه ابریشم و نه
چیزی که نرم تر باشد از کف دست مبارک پیغمبر او کفهای دست مبارک آنحضرت بغایت نرم و
ملائم بود و لا شیمت مسکا قط و لا عطر اکان الطیب من عرق رسول الله صلعم
و نه بونیدم شک بر گزیده هیچ خوشبو را که باشد خوشبو تر از عرق پیغمبر عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ عِنْدَ رَجُلٍ يَأْتِيهِ أَوْصَفَرَةٌ مَرَّيْتُ زَانِسًا وَرَأَيْتُ
که ناقل است از حضرت رسالت بدستیکه قصه نیت که بود نزد آنحضرت مردی برو بود و از آن
زعفران قال و کان رسول الله صلعم لا یکاد یواجد أحدًا یشیء و یکرهه گفت
حال آنکه بود پیغمبر خدا که نزدیکی بود که مقابل می نمود یکی را چیزی که کرده میشت یعنی بهوجه
مقابل چیزی که نمیکفت فلما قام قال للقوم لو قلتم که یدع هذه الصفرة یران
بنگاهم که برخاست آمد و گفت پیغمبر اگر گویند شما مرا که میگذارد و این خوشبو زرد که زعفران
دارد و این از کمال خلق و حلم کرم آنحضرت بود که بطریق طایمت امر کرد و ظاهر است که این اثر

عینی

زردی حرام نبود و اگر حرام می بود منع صریح میکرد و نهی میفرمود و او را در امر معروف و نهی
از منکر چه خشونت و ورستی امر میکرد **عَنْ عَائِشَةَ اَنَّهَا قَالَتْ كُنْتُ اُحَدِّثُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
فَاحْتِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا مرویت از بی بی عائشه که بدو گفت بود در کلام منم خبرش یعنی نه
طبعاً و نه تکلفاً و نه احتشاً و نه احتشاً و نه بود بلند آواز در بازار یا یعنی در کمال علم و وقار و
تکلیف بود و نه تجزیه بالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةِ و جزا نمیداد و مکافات نمیکرد به بدی بدی و
لَکِنْ يَعْنُوا وَيَضَعُوهَا و لیکن بود که تخفیف میداد و اعراض نمود یعنی رسو مبارک زان میگردید
و در سدد اعتراض و غضبش شد **عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ شَيْئًا قَطُّ مرویت از بی بی عائشه که گفت نزد پیغمبر دست مبارک خود
چیز را بر زمین یعنی نه آدمی را نه و نه دابره را را در دست خواست خوب **(لَا أَنْتَجَاهُ هَلْ فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ مگر آنکه جهاد میکرد و غزای فرمود در راه خدا تا کمر آرد در آنوقت ضارب کفار بود
و نه ضارب خادماً و نه امرکة و نه زود خادم مر از رجال و نساکه در ملازمت و خدمت بودند
و نه زن را مراد از ازواج مطهرات اند پس معلوم شد که زود خادم وزن و دابره اگر چه مباح است بر
او بلیکن ترک آن و دست زدن **عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَضَعِّراً**
مِنْ تَطْلِيلَةٍ ظَلَمَهَا قَطُّ مرویت از عائشه که گفت دستم را از پیغمبر انتقام شنید یعنی آنچه طلب
کرد و میشود از ظلم مراد آنکه اگر اندک بدنی یا مالی از کسی با تخفیر میسریده درسد و انتقام و کینه
کشیدن نبود بلکه از آن کس عفو می فرمود و چنانکه دختر سید یهودی سحر کرد و زن یهودیه زیر
طعام آنحضرت گوازاها عفو کرد و **لَا تَذِئْتَهُكَ مِنْ حَرَامِ اللَّهِ تَعَالَى شَيْءٌ** و ما و امیکه از کتاب
حرام نکنند چیز را از محارم الله تعالی یعنی نه نیکه از حد و نه شرعی تجاوز نکنند **فَإِذَا انْتَهَيْتُكَ مِنْ**
حَرَامِ اللَّهِ تَعَالَى شَيْءٍ پس چون مرگشید بد بحرام خدا چیز را یعنی از حد و شرعی تجاوز کردند
کأن من أشد لهم في ذلك غضباً بود و پیغمبر سخت ترین ایشان را از محارم از روی غضب
مراد آنحضرت و تجاوز نمود و حد و اندیش غضب او سختی در انتها که محارم و خلق کریم و عفو
عمیم آنحضرت چنان بود که انتقام نمیکرد و بر آن نفس خود و اهل مال نمی نمود و حق الله در آن وقت غضب
و منتقم بود و اعانت ظلم و ظالم را بد آنچه سختی آن بود اجراء امر شرع شریف میکرد و مآخوذ
باین آهرین و اختیار داده نشد آنحضرت را میان دو کار **إِلَّا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا** مگر که اختیار
میکرد و آسان تر را **أَمَّا أَمَّا يَكُنْ مَا نَمَّا** و آدمی که نبود ما ثم و استجاب بگرفتن آسانست و اولم که

نباشد آن احسان ترجمه ام یا کرده در نه جائزیت سخن عایشه قال استاذن دجله
 علی رسول الله صلعم وانا عند مرویت از نبی بی عایشه که گفت اذن طلب معودی بنمیر
 یعنی اذن طلبید که در آید بکلازست بنمیر و حال آنکه من نزد آنحضرت بودم فقال بیس اب
 العشیره یس گفت بنمیر برو دست از بلن قبله او کخوالعشیره یا گفت بدمروست از برادر
 قبیله شک راویست و شیخ ابن حجر نو مر قده در شرح آورده که نام آنمر عینییه بود در آن امام
 سلمان نشده بود اگر چه اظهار اسلام میکرد پس این که در آنحضرت حال و راتا بشناسند مردان
 مغرور نشوند سخن و لغزین درین دلیل است به ذکر فاسق نمودن بجزیری که در دست تاباندند
 مردمان و بهر بنیر کنند تا در شر او بقتلند شاید که آن مرد آشکارا میکرد و افعال این را ویست غیبت بر
 مجاهر کذا اذن له قالان له القول پس آن فرمود حضرت رسالت پناه آنمرد را که عینییه
 دشت پس نرم گفت با و کلام یعنی بکلامیت و نرمی با و سخن که دو کساده رو نمود فلما کخرج
 قلت یا رسول الله ما قلت کذا قلت له القول پس آنمرد چون بیرون آمد گفت من
 بنمیر خدگفتی تو آنچه باز بشاده روی پیش آمدی پس نرم نرم گفتی سخن با او فقال یا عایشه
 ان من شر الناس من تركه الناس او ودعه الناس لقاء فحش بنمیر ای
 عایشه از بدمردان کسی است که ترک کنند مردمان را یا گذارند مردمان او را بکترین کردن از فحش سخن
 الحسن بن علی سالت ابي عن سيرة رسول الله صلعم فی جلسائه مرویت از
 امیر المومنین حسن که پرسیدم از پدر خود از طریقه و روش بنمیر خد از هم نشینان خود فقال
 کان رسول الله صلعم دائم البشر سهل الخلق لکن الجانب یس گفت علی نه که بوی بنمیر
 همیشه خوش روی خوب خلق متواضع نرم طبع لیس یفیظ ولا غلیظ ولا احتیاب ولا حجاب
 ولا عیبایب ولا مشایع نبود در خلق و درشت خوی و نه درشت آواز از بر یک خصام نبود
 فحاش در کلام خود و افعال خود و نه غیبت نده و نه جوینده نبود بنمیر یعنی صفات میم در ذات کلم
 آنحضرت نبوده و همه اوصاف حمیده حضرت واجب تعالی در ذات مقدس حضرت نبوی ساخته بیغایب
 عما لا یشتهی تعافل میکرد و در کوی میگردانید از چیز که نمی خواست و آرزو دشت آنچه نخواست
 نبود صد و آن فعل از فاعل آ و نه پرسید چه چیز را که لائق نبود پرسیدن آن و لا یوئیس
 منه و نا امید نمیکرد کسی را که امید میدشت از دلایب فیه و جواب نمیکرد در آن مجمل
 سخن را که سزاوار امید دشت جواب آن بکلامه سکوت میکرد و آن از روی عفو و کرم قد

۱۰۱

در بیان صفات

بفایده رسولان

از آنکه
بجای
از آنکه
بجای

تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ تِلْكَ تَحْقِيقِ تَرْكِ دَمْعِ مِی نَمُود نَفْسِ خُود رَازِ سِرِّی الْمُرَادِ وَالْاِکْتِنَادِ
وَمَا لَا یَعْنِیهِ از جَدَالِ طَلَبِ سِیَارِ مَالِ مَشْغُولِ بُوْدَن و شَدَن بِالْاِیْنِی بِهَرِجِ وَ
از اوقاتِ مَشْغُولِ اِلَیْ لَایْنِی نَمِیْشَد و در بعضی سَخَمِ شَمَالِ بَجایِ کَثَرِ الْکِبَارِیَّتِ یعنی بزرگیِ شُخْطِ
خُود رَاقِبِ و تَرْفَعِ هِتْ چنانکه دَیْلِ اَطْلِیْنِ اِنِست که بِرِخِو و عَظْمِی شَانِی مِی نَهَنَد و تَرَكَ
الْاَنَسِ مِنْ تِلْكَ اَن لَایْنِی تَمَّ احَدًا وَلَا یَعْنِیهِ وَلَا یَطْلُبُ عَوْنَهُ وَلَا یَتَكَلَّمُ
الْاَفْئِمَ رَجَا نَوَابَهُ و تَرْكِ کَرْدِ مَرْدِ مَالِ از سِرِّی بُوْدِ نَمِیْشَد که نَمِیْشَد کِسی اِنْتِزاعِ مِیْکَرْدِ
کِسی اَو کَشَفِ خَالِ مَرْدِ مِی پُوشِیدِه بُوْدِ اَز غِیْبِی بُوْدِ و لَکُم نَمِیْشَد و لَکُم رَاقِبِ و اِنِ مِیْدِ نَوَابِ
و هِتْ اَو قَاذِ اَتَکَلَّمُ اَطْرُقُ جُلُوسَ اَهْلِهِ کَا تَمَّ اَعْلٰی دُوسَمِ الْطَّیْبِ و چُونِ تَکَلَّمِ مِیْکَرْدِ نَمِیْشَد
سِرِّی و مِیْکَرْدِ و سَاکِتِ مِیْشَد نَمِیْشَد اِنِ اَو مَرَادِ صَحَابِیْ عَظَامِ کَرَامِ اَنْدِ گَوَا که بِرِشَرِشَانِ مَرِغِ
نَمِیْشَد هِتْ و اِخْتِیَارِ سَکُوتِ و عَدَمِ حَرِکَتِ عَدَمِ التَّحَاتِ سَوِیْ جَوَابِ قَاذِ اَسْکَتِ
تَکَلَّمُوا لَا یَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ الْحَدِیْثِ پَسِ اِگَر خَالِوُشِ مِیْشَد اَتَحْفَظُ تَکَلَّمِ مِیْکَرْدِ و صَحَابِیْ
نَزاعِ مِیْکَرْدِ و اَو اَز لَبَدِ بَرِیْشَد اِنِشَانِ نَزْدِیکِ اَتَحْفَظُ و حَرَاکِیْتِ و اِنِ لَیْلِ سِتْ بَرِ
کَمَالِ قَارِ و عُلُوْزِ تَبِ اَتَحْفَظُ صَلَحِ و مَنْ تَکَلَّمُ عِنْدَهُ اَنْصَتُوا لَهُ حَتّٰی یَفْرُغَ و کِیْلِ تَکَلَّمِ مِیْکَرْدِ
نَزْدِ اَتَحْفَظُ سَاکِتِ مِیْشَد اَهْلِ مَحَلِّشِ رِیْفِ و تَقْدِیْرِ تَکَلَّمِ مِیْکَرْدِ اَز اِنِشَانِ مِیْشَد حَرَاکِیْتِ
مَنْ تَکَلَّمُ تَا اَنَّهُ فَاغِ مِیْشَد تَکَلَّمِ اَز کَلَامِ خُودِ و سَخْنِیْ و اَتَمْنِیَانِ مِیْگَفْتَنَد و اِنِ لَیْلِ سِتْ بَرِ کَمَالِ اَبِ
تَوَاضِعِ صَحَابِیْ که حَالِ کَرْدِه اَنْدِ اَشْرَفِ مَحَبَّتِ بِغِیْرِ حَدِیْثِ مِیْشَد عِنْدَهُ حَدِیْثِ اَوَّلِ هِمِ سَخْنِ مِیْشَد
اِنِشَانِ نَزْدِ اَتَحْفَظُ سَخْنِ اِلِیْ اِنِشَانِست یعنی مَالِ مِیْشَد اَتَحْفَظُ رَا اَز نَفْسِ اِنِشَانِ مِیْشَد
حَدِیْثِ اَوَّلِ اِنِشَانِ مَرَادِ اَنَّهُ سَامِعِ و رَاوَلِ مَرْتَبِیْ سَطِ سَمَاعِ سَخْنِ مِیْکَنَد و چُونِ سَخْنِ بَیَارِ کَرْدِ شُودِ
مَالِ مِیْشَد اَرْدِ اَتَحْفَظُ صَدَقِ چُونِ مِیْشَد بَلْکِه سَمِیْشَد اِنِشَانِ اِمْتِلِ سَخْنِ اَوَّلِ مِیْشَد و اَز کَمَالِ غُیْبِ
مَوْدِ اَتَحْفَظُ بُوْدِ و اِگَر نَمِیْشَد بُوْدِ سَخْنِ که لَاقِ شَنِیْدَن بَاشَد تَوَجُّهِ مِیْکَرْدِ و التَّحَاتِ نَمِیْشَد مَوْدِ
یَفْعَلُکُمْ مِمَّا یَفْعَلُکُمْ مِنْهُ خَنده مِیْکَرْدِ اَز چِیزِ کِی خَنده مِیْکَرْدِ نَمِیْشَد اَز اِنِ و تَبِجِبُ
یَتَبَجَّبُونَ مِنْهُ و تَعَجُّبِ مِیْکَرْدِ اَز چِیزِ کِی تَعَجُّبِ مِیْکَرْدِ اَصْحَابِ اَو اَز اِنِ و اِنِ اَز کَرِیْمِ اِطْلَاقِ و
عَمُومِ اَشْفَاقِ اَتَحْفَظُ بُوْدِ و یَصْبِرُ لِلْغَرِیْبِ عَلٰی الْجَفْوَةِ فِی مَنْطِقِهِ و سَبْکِیْتِ
و صَبْرِ مِیْکَرْدِ و تَحَلُّیْ مِیْشَد اَتَحْفَظُ دَر جَفَا غَرِیْبِ تَکَلَّمِ اَو سَوَالِ اَوْ حَتّٰی اَن كَانَ اَصْحَابَهُ
لِیَسْتَجْلِبُوْهُمُ تَا اَنَّهُ بُوْدِ اَصْحَابِ کَرَامِ مِیْشَد بَرِ دَنُوْا بَارِ و نَکَا بَرِشْتِ خَاطِرِ غَرَبِ مِیْکَرْدِ

حرفه از انچه

وَيَقُولُ إِذَا آتَيْتُم طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَادْقِدُوا وَهُوَ وَيُفْرِمُوهُ وَتَحَضَّرَتْ لَهُ جَوْنٌ مِنْهَا
طَالِبٌ جَنَّتِي لَمْ يَطْلُبْ سَكِينَةَ أَنْ جَاءَتْ بِسَرٍّ كَيْفَ أَوْ رَأَى عَطَا وَجْهَانِ وَلَا يَقْبَلُ الشَّكَاةَ إِلَّا
مِنْ مَكَوْنٍ قَبُولٌ نَسِيكَ وَتَمَارُكًا مِنْ مَقَارِبِ غَيْرِ تَحَارُكٍ وَرَكْنُهُ مِنْ غَيْرِ مَقْصَرٍ مِنْ رَتَبَةِ عَالِي دَرَجَةٍ
وَلَا تَسْكِينُهُ بِرَمَالِ شَفَاقٍ وَاطْلَاقٍ رَفَقٍ تَحَضَّرَتْ وَلَا يَقْطَعُ عَلَى الْحَدِيثِ حَتَّى
يُجُوزَ فَيَقْطَعَهُ بِنَهْجِيٍّ وَتَقِيَامٍ وَقَطْعٌ نَسِيكَ وَبِرْكَسِي حَكَايَتِ أَوْرَاقِ الْمَرْكَزِ سَجَا وَزَمِيرٍ وَاجْتِزَا
بِسَاطِعِ مَسِيرٍ وَخَنْجِ بِنَهْجِيٍّ كَرُونِ بِاقِيَامٍ وَتَحَضَّرَتْ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ سَمِعْتُ
جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ مَا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ فَقَالَ مَرِيسَتُ مُحَمَّدٍ
كَهْ لَسْتُمْ تَسْأَلُونَ مِنْ شَيْءٍ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُ عَنْهُ شَيْءٌ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ مِنْكُمْ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُ عَنْهُ شَيْءٌ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحْوَدَ النَّاسِ بِالْخَيْرِ مَرِيسَتُ ابْنِ عَبَّاسٍ
كَهْ لَسْتُمْ تَسْأَلُونَ مِنْ شَيْءٍ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُ عَنْهُ شَيْءٌ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ مِنْكُمْ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُ عَنْهُ شَيْءٌ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
فَيَأْتِيَهُ جَبْرِئِيلُ فَيَعْرِضُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ بِسَمْعِهِ أَوْ رَأَى جَبْرِئِيلَ بِسَمْعِهِ أَوْ رَأَى جَبْرِئِيلَ بِسَمْعِهِ
قُرْآنَ دُرِّهِ سَالِمِ مَضَانٍ وَرُشْرِحِ آوَرْدِهِ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
عَرَضَ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
دُورِ رَوَايَتِي سَمِعْتُ جَبْرِئِيلَ يَخْتَارُ مِنْكُمْ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُ عَنْهُ شَيْءٌ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
مَلْعَمُ أَحْوَدَ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّجَالِ الْمُرْسَلَةِ بِسَمْعِهِ أَوْ رَأَى جَبْرِئِيلَ بِسَمْعِهِ أَوْ رَأَى جَبْرِئِيلَ بِسَمْعِهِ
فَيَضْحَكُ خَيْرًا مِنْ دُرِّهِ سَالِمِ مَضَانٍ وَرُشْرِحِ آوَرْدِهِ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَدْرُسُ شَيْئًا لِيَعْلَمَ مَرِيسَتُ ابْنِ عَبَّاسٍ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
نَفْسُ خَوْفٍ وَخَيْرُهُ وَدَرَجَتُهُ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
أَتَيْنَهُ وَلَيْكِنْ أَرَادَ بِرَأْيِ عِيَالِ تَوَاتُ كَيْسَالِ مِيدِ أَوْ عَنْ عَبْدِ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ أَنْ يُعْطِيَهُ مَرِيسَتُ ابْنِ عَبَّاسٍ كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَعْنِي كَرِهْتُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ شَيْءٌ
بِسَمْعِهِ أَوْ رَأَى جَبْرِئِيلَ بِسَمْعِهِ أَوْ رَأَى جَبْرِئِيلَ بِسَمْعِهِ
مَلْعَمُ مَا عَنِتُّ شَيْئًا بِسَمْعِهِ أَوْ رَأَى جَبْرِئِيلَ بِسَمْعِهِ أَوْ رَأَى جَبْرِئِيلَ بِسَمْعِهِ
شَيْءٌ قَضَيْتُهُ وَلَيْكِنْ سَجَرْتُ بِرَأْيِ عِيَالِ تَوَاتُ كَيْسَالِ مِيدِ أَوْ عَنْ عَبْدِ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى

محموده و نامیده و بلکه استایش کند محمد اهل آسمان و اهل زمین و حق تعالی چنان کرد که او
امید داشته بود و ابوالنعم آورده که در حدیث قدسی وارد شده که الله تعالی فرمود قسم نبوت
و جلال من عذاب کنم احدی که نامیده شود بنام یعنی محمد و منم حاجی آنکه محموی کند من
الله تعالی کفر را یعنی ببعثت من کفر را محموی و باطل کرد از که و مدینه و دیار عرب اکثر بلاد مالک
معموره و انا الحاشد الذی یحشد الناس علی قدامی و منم حاشر یعنی حشر میکند یعنی
برمی انگیزد خداوند آو میان بر قید من یعنی اول حشر من میشود و بعد از ان انبیاء دیگر که در
او اخر زمان ببعثت من قیامت قائم میشود و انا العاقب و العاقب الذی یسبغ لیس یعلما
نبی و منم آخر همه انبیاء و عاقب آن کسی است که بعد از نبی نیست یعنی خاتم انبیاست عمن
حذیفه قال لقیته النبی صلی الله علیه و آله فی بعض طریق الدینة فقال انا محمد و انا
احمد و انا نبی الحمة و نبی الثوبه مروی است از حذیفه که گفت ملاقات کردیم پیغمبر
در بعضی راه مدینه طیبه بگفت پیغمبر منم محمد و منم احمد و منم پیغمبر حرم منم پیغمبر قبول تو به بزرگ
من است و درین است و انا المقی و انا الحاشد و نبی الکرم و منم از پی در آینده و منم
حاشر یعنی حشر میکند حقیقا و تعالی اول مرایع اول من بر خیزم و در حشر باب
ما جاء فی مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بابی است که آمده در باب عیش پیغمبر و درین
کتاب دو باب عیش و اقامه شده است اول باب کوتاهی است مثل بر دو حدیث دوم باب
طویل و عیش تفسیر کرده بحیات طعام آنچه آن زیست کنند و درین باب اراده از حیات و
طعام محتمل است و وجه آنکه مصنف بیان عیش را در دو باب و رده ظاهریت مگر آن باب محمول
شود بر طعام و این باب زیستن یا بر آنچه آن زیست کنند عمن سماء ابن حذیف قال سمعت
الله ان بن کثیر یقول لکم فی طعام و شرابا شئتم لقد دایت نبی که صلعم
و ما یجد من الدقل ما یملأ بطنه مروی است از سما که گفت شنیدم من ابن نعمان که میگفت
آیا ایستید شما و طعام و شراب آنچه میخواهید یا ما و ام که می خواهید بران قادرید از خوردن و
آشنا شدن و الله که تحقیق دیدم پیغمبر را و حال آنکه منیافت از بدترین خرابه جای خرابان که آن
قدر که بر کند شکم را و مقصود است که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم با وجود ضعف معیشت هرگز
از شدت خالی نبود باید که شما با وجود این بطن غمزه خالی نباشید و حق نعمت بشکر بجای آرید
یا آنکه حضرت زینر را نگاه داشت و خاطر بجزع او و خیره نگاشت شما باید که با و اقتدا کنید و طریق

جمع مال و افکار را راکنید عَنْ عَلِيشْتَرْدَمْ قَالَتْ اِنْ كُنَّا اِلَ مُحَمَّدٍ نَمَكْتُ شَهْرًا
مَا سَتَوَقِدُ بِنَادِيَانِ هُوَ اِلَّا اَلْمَرْوُ الْمَاءُ مَرُوِيَتْ اَزْ عَانَشَهْ كَهْ كَقْتِ مَا كَهْ اَلْ مُحَمَّدِيْمُ سَيَكْدُرُ
ماه كه افروخته نميشود و در خانه پيغمبر آتش بجهت چراغ و نه غير آن يعني برآي طبع اينكه نبود و كبر خراما و
اَبْ عَنْ اَبِي طَلْحَةَ قَالَ شَكُوْنَا اِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَدَفَعْنَا عَنْ بَطُونِنَا
عَنْ حَجْرٍ فَرَفَعَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عَنْ حَجْرٍ مِنْ مَرُوِيَتْ اَزْ اَبِي طَلْحَةَ كَقْتِ
شكایت بردیم از سنگی بسوی پيغمبر پس برداشتم از شكیها خود از سنگ سنگی يعني هر يك بر
يك سنگ نمودیم كه بسنه بودیم پس دشت پيغمبر از شك خود دو سنگ فهم ميشود كه شك بطن نرغ
مساجست و حديث دال است بر آنكه اظهار شكوه از كرومات نزد غير مذمومست و منافى شكر
و رضانه عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّي اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فِي سَاعَةٍ لَا يَخْرُجُ فِيهَا وَلَا
يَلْقَاهُ فِيهَا أَحَدٌ فَأَنَاءَهُ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ خَدَجْتُ الْقَى
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَانْظَرْتُ فِي وَجْهِهِ وَالنَّسْلِيمُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ عُمَرُ
فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا عُمَرُ قَالَ الْجُوعُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَرُوِيَتْ اَزْ اَبُو هُرَيْرَةَ كَقْتِ بَرُو
آمده بود و پيغمبر ساعتی كه عادت نبود كه بیرون آید در آن ساعت و ملاقات نمیکرد و در آنست
بسیچكش سرور را پس آمد بسوی آنحضرت ابو بكر صديق پس گفت پيغمبر چه آورد دهست ترا ای ابا بكر پس
گفت صديق الكبر بیرون آمده ام از برآ در یافتن پيغمبر پس رنگ نكروند ایشان تا آمد عمر با آنكه
درنگ نداشت آمدن عمر پس گفت پيغمبر چه چیز آورد دهست ترا ای عمر گفت گرسنگی ای پيغمبر خدا
فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَانْقَادَ وَجَدْتُ بَعْضَ لِكَ فَأَنْطَلَقُوا اِلَى مَنْزِلِ اَبِي
الْهَيْثَمِ بْنِ النَّيْهَانِ لَا تَصْدَارِي وَكَانَ رَجُلًا كَثِيرًا الْخَلَّ وَالنَّيَّاءَ وَكَمْ يَكُنْ لَهُ
خَدَمٌ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ بَرَكَةً پيغمبر بستی كه یافته ام بعض از جموع يعني از آن جموع كه موجب
از بیت شده همچنين پس و ان شدند بمنزل ابی الهيثم و او مردی بسیار نخل و درخت بسیار كو سفند
و نبود او را خادمان پس نیافتند او را فَقَالُوا لَا مَرَاتِهِ اَيْنَ صَاحِبُكَ فَقَالَتْ اِنْطَلَقَ
لَيْسَتْ عَيْدِي لَنَا الْمَاءُ فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ جَاءَ أَبُو الْهَيْثَمِ بِقَرْبَةٍ يَزْعُبُهَا فَوَضَعَهَا
ثُمَّ جَاءَ يَلْتَرِئُ النَّبِيَّ صَلَّي اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَفَقَدَ يَهُ بِأَيْدِيهِ وَأَمْرًا پيغمبر زن او را كجا هست يا تو
يعني شوهر تو پس گفت كه زفته است كه طلب آب بشیرن كند از برای ما پس رنگ نكروند ایشان تا آمد
ابی الهيثم با مشکى بر آب كه برداشته بود از آنرا پس نهاد آن را پس آمد و در بر گرفت آنحضرت و گفت بر

در نظر من از اینها كه سلام كنم بر آنحضرت و در آنست

و ما و فرمای تو باد و ثم انطلق بهم الى حد يفتي فلبس طههم بساطا ثم انطلقوا
 نخالة فجاء يقنو فوضعه فقال النبي صلى الله عليه وسلم افلا تنقبت لكرطيه فقال يا رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اني اردت ان تختاروا او تختاروا من رطبه ولبسه فاكلوا وشربو
 من ذلك الماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا واللذي نفسي بيده من النعيم الذي
 تسالون عنه يوم القيمة ظل بارد وود طب طب طب واما بارد وكرين
 اينازا بستان پس سر وجهت ايشان فرموي پس رفت بسوي رختي از خرما پس خوشه آورد
 پس نهاد از آب گرفت پغمبر شاکه وی پس نکردهی برک ما از رطب پس گفت يا رسول الله بدست
 که من میخواهم شما بزرگ کنید از رطب او و بسراوس خوردند و آشامیدند از آن آب پس گفت پغمبر
 بان خدا که روح من در قبضه قدرت اوست انیکه حاصل شد از آن نعيم که برخاسته از آن و
 قیامت سایه خنک و رطب کیره و آب خنک فانطلق ابي الهيثم ليعصمهم طعاما فقال
 النبي صلى الله عليه وسلم لا تمدن جفن لنا ذات ديد فذبح لهم عتقا فاقا تا ههم بها
 فاكلوا پس وان شد ابو الهيثم از برک آنکه جهت ايشان طعامی باز و برگشت پغمبر جهت شهادت
 را کش پس بچ کرد و از برای ايشان برغاله ماده که بسال نسیده بود و یا زغال زیر بر حاضر ساخت
 آنرا بر تن او فرمودند فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل لك خاد فقال لا فاذا انا سبي
 فأتينا فأتى النبي صلى الله عليه وسلم برأسين لبس معهما ثالوثا فأتاه ابو الهيثم فقال
 النبي صلى الله عليه وسلم اخذ منهما قال يا بني الله اخذني فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان السنداد
 مؤمن فخذ هذا فأتى دأيتة يصلي واستوص به معروفا پس گفت پغمبر ما برت
 خامی گفت ابو الهيثم که نمی گفت پغمبر هرگاه که آید برک ما بنده پس میا تو بسوی ما بران روه شد بیک
 بخدمت پغمبر و کن و بن دو کس کومی انبی من دو کس بیک بود پس آمد ابو الهيثم بسوی پغمبر
 پس فرمود پغمبر که اختیار کن از ایشان پس گفت یا بنی الله تو اختیار کن برک من پس گفت پغمبر
 که بستی آنکه از و طلب ثورت کرده آید او را این اختیار کن پس بستی که من دیده ام که
 نماز میکند و نماز علامت صلاح است بهیست و اگر خوب با او فانطلق ابو الهيثم الى
 امراته فآخبرها بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت امراته ما انت ببالغ ما قال
 فيه النبي صلى الله عليه وسلم الا ان يعقبه قال فهو عتيق فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 تعالي لمد يبعث نبيا ولا خليفة الا وله بطانتان بطانة تآمره بالمعروف

بر
جان

که آن شب روز بود و غیر از این بود و در آن وقت میل داشت که بنویسد مرا و مرا لال طعام می بخور از آن
 جگر و آری اگر چیزی از غذا پیشیده میکرد آنرا بنال سبخت قلت و صفت گفته که این حال
 وقتی بوده که از کمر برآمد و بلال در ملازمت پیغمبر بوده و این فتن حیرت دین نیست چه با
 که با اتفاق امامان استغفر الله نبوده عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا تَجَمَّعَ عِنْدَهُ
 غُلَامٌ وَأَوْلَادُهُ مِنْ خَيْزُرٍ وَنَحْوِهِمْ أَهْلًا عَلَى مَنْقَعٍ مَرَّ بِتَارِيقٍ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ مَعَهُمْ
 جمع نشد نزد آنحضرت طعام چاشت و طعام شام از نان و گوشت گردید و در آن وقت
 بِنِ إِيَّاسِ الْهَمْدِيِّ قَالَ كَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ لَنَا حَلِيسًا وَكَانَ نَعْمَ الْعَلَكِيسُ
 فَإِنَّهُ انْقَلَبَ بِنَا ذَاتَ يَوْمٍ حَتَّى إِذَا دَخَلْنَا بَيْتَهُ وَدَخَلَ فَأَغْتَسَلَ ثُمَّ خَجَّ
 وَأَوْتَيْنَا بِعَصْفَةٍ فِيهَا خُبْزٌ وَلَحْمٌ فَلَمَّا وَضَعَتْ بَيْنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ مَرَّ بِتَارِيقٍ
 بن ایاس گفت بود عبد الرحمن با من نشین و بود نیکو هم نشین و بدستی که سخن است باز گردانید
 روزی که آن متوجه بودیم بسوی خانه خود تا آنکه در آیدیم ما خانه او را یعنی او در آیدیم و در آمد
 عبد الرحمن بجانم پس غسل کرد پس برآمد و آورد ما را کاسه که پنج کس از آن سیر شود که در آن گوشت
 و نان بوده پس چون آن کاسه نهاده شد گریست عبد الرحمن فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ
 مَا بَيْتُكَ بِسِ غَنَمٍ أَوْ رَأَى أَمْعَدٍ فِي خَيْرٍ تَرَاهُ رَغِيهِ أَنْ تَهْلِكَ هَلْكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 لَمْ يَسْبَعْ هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ كَفَتْ رَحْلَتُ فِرْعَوْنَ وَنَحْوِهِمْ وَرَحْلَتُهُ شَرٌّ
 آن سرور و اهل بیت او از نان فلا دان اَخْرَجْنَا لَنَا هُوَ خُبْزٌ لَنَا بِرِجَالِنَا بِرِجَالِنَا
 را که تاخیر کرده شده باشیم از برای آنچه خیر است زیرا که عیش ما بر خلاف عیش آنحضرت چه را ساخته
 ست و عیش آنحضرت در غایت ضیق بوده **باب** مَا جَاءَ فِي سَنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 این باب حدیثی است که آمده در سال حیات آن سرور عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مَكَشَ النَّبِيُّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَالَةِ ثَلَاثِ عَشْرَةَ يَوْمًا لِيَوْمِ الْيَوْمِ وَبِالْيَدِ يَوْمَ عَشْرًا وَتَوْتِي وَهُوَ ابْنُ
 ثَلَاثِ وَسِتِّينَ سَنَةً مَرَّ بِتَارِيقٍ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ مَعَهُمْ مَرَّ بِتَارِيقٍ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ مَعَهُمْ
 می آمد با و وحی می در مدینه ده سال رحلت نمود و بعالم بقا و عمر آنحضرت شصت سال بود
 عَنْ جَدْرِ عَنْ مُعَاوِيَةَ أَنَّهُ سَمِعَهُ يُحْطَبُ قَالَ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِ وَسِتِّينَ وَابْنُ بَكْرٍ وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ابْنُ ثَلَاثِ وَسِتِّينَ سَنَةً مَرَّ بِتَارِيقٍ
 از جریر بدستیک نشان نیت که شنید جریر را از معاویه در حالیکه خطبه می خواند گفت رحلت فرمود

پیغمبر و حالیکه شصت و سیال بود و ابو بکر و عمر نیز درین سن رحلت نمودند و من هجرت
و سه سال ام و توقع من است که درین سن بموفقت ایشان بروم و معاویه از بعد این دو
قید حیات بود تا غایبی که به قتل و هشت سالگی رسید و بعضی گفته اند هشتاد سال عمر یافت
عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ سَنَةً مَرُويَةً
عائشة که گفت بموتیکه پیغمبر رحلت فرمود و در حالتی که آنحضرت شصت و سه سال عمر داشت
ابن عباس یس یقول فی قول رسول الله صلعم وهو ابن خمسين سنة مرويته
ابن عباس که میگفت رحلت فرمود پیغمبر حال آنکه عمر او شصت و پنج سال بود و موفقت میان
این حدیث و احادیث گذشته است که گوئیم ما وی شصت و سیال سال ولادت و سیال
وفات شمرده اند از جهت عدم کمال آن و راوی شصت و پنج سال ولادت و سیال وفات را
شمرده عَنْ دَغْفَلِ بْنِ جَنْظَلَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَمُضَّ وَهُوَ ابْنُ خَمْسِينَ سَنَةً
سنه مرویت از دغفل که گفت بموت پیغمبر قبض کرده شد و در حالتی که سرور است
و بحال بود عَنْ دَبِيعَةَ ابْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْخَمَزِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْأَلُ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنَ وَلَا بِالْقَصِيدِ وَلَا بِالْبَيْضِ الْأَمْرِ
وَلَا بِالْأَدَمِ وَلَا بِالْحَجْدِ الْقَطِطِ وَلَا بِالسَّبْطِ مَرُويَةً زُرْعَةَ رِجَالٍ كَالْمُتَلَقِّ
از انس که بدین قصه است از انس که میگفت بود پیغمبر در از نمایان و نه کوتاه و نه سفید
کج زنگ نه گندم گون تیره و نه بوذر و لبیده موی فروشته یعنی بود میانه بالا زنگ مبارک
آنسر و سفید برخی بابل و موی مبارک و خمی بچی بوده بعثه الله تعالى على رأس
أَرْبَعِينَ سَنَةً فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَتَوَفَّاهُ
الله تعالى على رأس ستين سنة وليس في رأسه ولحيته عَشْرُونَ شَعْرَةً
بیضاً فرستاد خدا تیگا او را بسوی خلق بر سر سالچم یعنی بر سر آخر سالچم بر قامت کرد
یکه بعد نبوت سیزده سال و در دین ده سال و میرانید خدا تیگا او را بر سر شصت سال حال آنکه بود در
و محاسن آنسر و ریت موی سفید باب ملجاء فی وفات رسول الله صلعم این
بابی است که آمده در وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ
نَظَرْتُ نَظْرًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَشَفَ السَّنَادَةَ يَوْمَ الْأَشْجَيْنِ فَنَظَرْتُ
إِلَى وَجْهِهِ كَأَنَّهُ وَدَقَّةُ مَقْصَدٍ مَرُويَةً زُرْعَةَ رِجَالٍ كَالْمُتَلَقِّ

و زانیکه بروشت برده را روز و شنبه پس نظر کردم بسوی وی مبارک آنحضرت گویا که در حق
 مصحف یعنی در کمال جمال و خوش رو و صفاتی و لمعان نور و الناس خلفت آبی بگوید
 حال آنکه مردمان پس ابو بکر صدیق بودند یعنی اقتدا بوی کردند فاشاد الی الناس ان
 اقتبوا به ایشانت که در پی منبر و مانانیکه ثابت باشد شما بحال خود بشید ابو بکر یومئذ منهم
 و ابو بکر است که و ایشان را و القی الصحف و فرو و انداخت پیغمبر برده را و آورده اند که
 این نماز بباد و روز و شنبه و از دهم ربیع الاول بوده و ثوبی من اخذ ذلک الیوم
 و رحلت فرمود آنحضرت در آخر این روز یعنی و شنبه و از دهم ربیع الاول سال از دهم از هجرت
 و اتفاق است این حدیث و سیر و تواریخ را که آنحضرت در وقت طلوع کبریا یعنی چاشت بر نه
 رضوان شتافتند عن عائشة قالت کنت منسدة النبی صلعم الی صدیک او
 قالت الی خیر مریست از عائشه که گفت بودم من کبیه بنده پیغمبر بسوی سینه خود و گفتم
 بسوی کنار خود قد عبطت لی بول فیہ ثم کال فمات بر طبعه و طشت او را
 کند و در آن بر بول کرد و بعد از آن حلت فرمود عن عائشة اهلها قالت رایت رسول
 الله صلعم و هو بالموت و عنده قدح فیہ ماء و هو یدخل یدیه فی القدح
 ثم یسکمه و وجهه بالماء ثم یقول اللهم اعنی علی منکرات الموت او قال
 منکرات الموت مریست از عائشه بدستیکه گفت دیدم پیغمبر را در حالتیکه مشغول بود و بود
 و حال آنکه نزد او قدحی در آن آب بود آنحضرت در می آورد و دستش در قدح می مالید و مبارک
 آب بر سر میگفت خدایا یا ربی هر بار که روایت موت یا گفت یا ربی ده مرا بر خدایه موت شک
 راویست عن عائشة قالت لا اغبط احدا یهون موت بعد الذی رایت من
 شیخه موت النبی صلعم مریست از عائشه که گفت آن هنگام که قبض روح آنحضرت شد
 که روز صحابه در دفن او بعضی گفتند که آنحضرت را در سجده دفن کنیم و بعضی گفتند و برقیع و بعضی گفتند
 بکبر بریم فقال ابو بکر سمعت من رسول الله صلعم شیئا ما نسیت به بر گفت ابو بکر
 صدیق شنیدم من از پیغمبر چیزی را یعنی سخن را که فراموش نکرده ام از اقال ما قبض الله نبیا
 الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیہ اذ فیه فی موضع فراشه گفت پیغمبر
 قبض کند را در آنجا که روح نبی بگر جای آنکه دوست میداد و خدایا پیغمبر انیکه دفن کرده شود و در آن
 محل گفت صدیق شنیدم شما آنحضرت را در فراش او یعنی در همانجا که قبض روح آنحضرت شد عن

در زمانیکه بر دشت پرده را روز دوشنبه پس نظر کردم بسوی وی مبارک آنحضرت گویا که ورق
 مصحف یعنی در کمال جمال و خوش رو و صفاتی و لمعان نور و الناس خلفت ابی بکر و
 حال آنکه مردان پس ابو بکر صدیق بودند یعنی اقتدا بوی کردند فاشاد الی الناس ان
 اثبتوا به اشارت کردند بجهنم مردان اینکه ثابت باشید شما بحال خود بشید ابوبکر یومئذ
 و ابوبکر است که و ایشان و الفی السجف و فرو و از دشت پیغمبر پرده را آورده اند که
 این نماز بامداد روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بوده و توفی من اخذ ذلک الیوم
 و رحلت فرمود آنحضرت در آخر این روز یعنی دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال نهم هجرت
 و اتفاق است این حدیث و سیر و تواریخ را که آنحضرت در وقت ظهور کبری یعنی چاشت برشته
 رضوان شتافتند عن عائشة قالت کنت منسدة النبی صلعم الی صدک او
 قالت الی محراب مرویت از عائشه که گفت بودم من تکیه میده پیغمبر بسوی سینه خود و گفتم
 بسوی کنار خود و قد عابطت لی بول فیہ فمکال فمات بر طبعه طشت با بول
 کند و ران بر بول کرد و بعد از آن حلت فرمود عن عائشة انها قالت رایت رسول
 الله صلعم وهو بالموت وعنده قدح فیہ ماء وهو یأخذ به فی القدح
 فیه میسم و جیهه بالماء ثم یقول اللهم اعنی علی منکرات الموت او قال
 منکرات الموت مرویت از عائشه برستیکه گفت دیدم پیغمبر را در حال تنگی مشغول بود و
 و حال آنکه نزد او قدحی در آن آب بود آنحضرت در می آورد دست و در قدح می المید و مبارک
 آب بر میگفت خدایا یاری مرا بر کمالات موت یا گفت یاری ده مرا بر خدا یار موت شک
 را ویت عن عائشة قالت لا اعیط احدا بهون موت بعد الذی رایت من
 شید موت النبی صلعم مرویت از عائشه که گفت آن هنگام که قبض روح آنحضرت شد
 که روز صحابه در دفن او بعضی گفتند که آنحضرت را در سجده دفن کنیم و بعضی گفتند و بقیع
 بیکریم فقال ابوبکر سمعت من رسول الله صلعم شیئا ما نسیته برست ابوبکر
 صدیق شنیدم من از پیغمبر جزیر یعنی سخن را که فراموش نکرده ام از اقال صابض الله نبیا
 الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیہ اذ فتنوه فی موضع فداشه گفت پیغمبر
 قبض کند را در استیجار روح نبی مگر جای آنکه دوست میداد و خدایا پیغمبر نیکه دفن کرده شود در
 محل گفت صدیق کنید شما آنحضرت را در فراش یعنی در بجا که قبض روح آنحضرت شده عن

در زمانیکه بر دشت پرده را روز دوشنبه پس نظر کردم بسوی وی مبارک آنحضرت گویا که ورق مصحف یعنی در کمال جمال و خوش رو و صفاتی و لمعان نور و الناس خلفت ابی بکر و حال آنکه مردان پس ابو بکر صدیق بودند یعنی اقتدا بوی کردند فاشاد الی الناس ان اثبتوا به اشارت کردند بجهنم مردان اینکه ثابت باشید شما بحال خود بشید ابوبکر یومئذ و ابوبکر است که و ایشان و الفی السجف و فرو و از دشت پیغمبر پرده را آورده اند که این نماز بامداد روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بوده و توفی من اخذ ذلک الیوم و رحلت فرمود آنحضرت در آخر این روز یعنی دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال نهم هجرت و اتفاق است این حدیث و سیر و تواریخ را که آنحضرت در وقت ظهور کبری یعنی چاشت برشته رضوان شتافتند عن عائشة قالت کنت منسدة النبی صلعم الی صدک او قالت الی محراب مرویت از عائشه که گفت بودم من تکیه میده پیغمبر بسوی سینه خود و گفتم بسوی کنار خود و قد عابطت لی بول فیہ فمکال فمات بر طبعه طشت با بول کند و ران بر بول کرد و بعد از آن حلت فرمود عن عائشة انها قالت رایت رسول الله صلعم وهو بالموت وعنده قدح فیہ ماء وهو یأخذ به فی القدح فیه میسم و جیهه بالماء ثم یقول اللهم اعنی علی منکرات الموت او قال منکرات الموت مرویت از عائشه برستیکه گفت دیدم پیغمبر را در حال تنگی مشغول بود و و حال آنکه نزد او قدحی در آن آب بود آنحضرت در می آورد دست و در قدح می المید و مبارک آب بر میگفت خدایا یاری مرا بر کمالات موت یا گفت یاری ده مرا بر خدا یار موت شک را ویت عن عائشة قالت لا اعیط احدا بهون موت بعد الذی رایت من شید موت النبی صلعم مرویت از عائشه که گفت آن هنگام که قبض روح آنحضرت شد که روز صحابه در دفن او بعضی گفتند که آنحضرت را در سجده دفن کنیم و بعضی گفتند و بقیع بیکریم فقال ابوبکر سمعت من رسول الله صلعم شیئا ما نسیته برست ابوبکر صدیق شنیدم من از پیغمبر جزیر یعنی سخن را که فراموش نکرده ام از اقال صابض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیہ اذ فتنوه فی موضع فداشه گفت پیغمبر قبض کند را در استیجار روح نبی مگر جای آنکه دوست میداد و خدایا پیغمبر نیکه دفن کرده شود در محل گفت صدیق کنید شما آنحضرت را در فراش یعنی در بجا که قبض روح آنحضرت شده عن

ابن عباس و عائشة ان ابا بكر قبّل النبي صلعم بعد مامات روایت است از
 ابن عباس و عائشة بن بکر ابو بکر بمکه بوسه داد و پیغمبر علی سلام را پس از دفات آنحضرت سخن
 عائشة تر آن ابا بكر دخل على النبي صلعم بعد وفاته مرویست از عائشه كه گفت بركت
 ابو بكر صدیق در آمد بعد از وفات آنسرور فوضع فیه بین عینیه و وضع یدیه علی
 ساعدیه بر نهاد صدیق و بر میان دو چشم آنحضرت نهاد و دست خود را بر و بازو
 آنحضرت و قال و انبیاه و اصفیاء و اخلیاء و گفت ای نبی حق و ای صفی حق و ای خلی
 حق عن انس قال لما كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله صلعم المدينة اضاء
 منها كل شيء مرویست از انس كه گفت بود روزی آنكه در آنروز پیغمبر را روشن شد آن
 هر چیز فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم منها كل شيء پس بود و رو كه آنكه حلت
 فرمود آنحضرت و آنروز تاریك و از آن مدینه روزی و ما نفطنا ائینا عن اللذات
 و انما ائینا فیہ صلعم حتی انكرونا قلوبنا و نفطنا و دستها خود را از خال و در
 بد رستی ما بر این بودیم و در دفن پیغمبر مشغول تا غایت خلافت معهود یافتیم از و كه خود و عن
 عائشة قالت ثوبی رسول الله صلعم یوم الاثنين مرویست از عائشه كه گفت حلت
 فرمود پیغمبر و روز و شب و از دهم ربیع الاول وقت چاشت بلند ماند وقت در آمدن نبی
 حن جعفر بن محمد عن ابيه قال قبض رسول الله صلعم یوم الاثنين فمدت
 ذلك اليوم و ليلة الثلاثاء و یوم الثلاثاء و دفن من الیل مرویست از امام جعفر
 بن محمد باقر در آنحال كه ناقل است از پدر خود كه گفت قبض كرده شد روح پیغمبر و روز و شب پس
 نگاشت آنحضرت را از روز و شب سه شب و دفن كرده شد و مرا و ازین چهار شبیه است و قال
 سفیان و قال غیره یسمع صوت المساحي من اخر الليل ففت سفیان و گفت غیر او
 یعنی امام محمد باقر شنید میشد آواز پیلها و از آخر شب چهار شبیه عن ابي سلمة بن عبد
 الرحمن بن عوف قال ثوبی رسول الله صلعم یوم الاثنين و دفن یوم الثلاثاء
 مرویست از ابی سلمه كه گفت حلت فرمود پیغمبر و روز و شب و دفن كرده شد روز و شب بعضی
 محدثان حمل بسهوی كه از روایه این حدیث كرده اند كه دفن آنحضرت روز و شب بوده بلكه
 شب چهار شبیه بوده و جمیع برین قول اند عن سالم بن عبد الله و كانت له صحبة
 قال اعني على رسول الله صلعم في منيه فاذا في مرویست از سالم و ابو و

صحبت یعنی از صحابه و ده گفت سالم فرو رفتی شد بر پیغمبر یعنی غش واقع شد در عرض ابر
 بهوش آمد فقال حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَقَالُوا نَعَمْ پس گفت پیغمبر آیا وقت نماز شد پس
 گفتند آری فقال مُرُوا بِدَلَالَةٍ فَلْيُؤَدِّنْ وَمُرُوا بِأَبَايِكُمْ فَلْيُصِلْ لِلنَّاسِ أَوْ قَالَ
 بِالنَّاسِ پس گفت پیغمبر امر کنید بلال را بر گویند کند و امر کنید ابوبکر را بر گویند نماز بگذارد و مردمان
 را بگفت نماز بگذارد و مردمان شک او است ثُمَّ انْعَمِي عَلَيْهِ فَاَقَاتَ فَقَالَ مُرُوا بِدَلَالَةٍ
 فَلْيُؤَدِّنْ وَمُرُوا بِأَبَايِكُمْ فَلْيُصِلْ بِالنَّاسِ پس فرو رفتی شد بر پیغمبر پس بهوش آمد پس گفت
 امر کنید بلال را تا اعلام کند و امر کنید ابوبکر را تا نماز بگذارد و مردمان فَقَالَتْ عَائِشَةُ
 إِنَّ آيَنِي رَجُلٌ أَسِيفٌ إِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمَقَامَ بَنَى بِرِجْلَيْهِ بَرَسِيكًا بِرِجْلَيْهِ
 نرم دل است چون بپایان مقام گریه کند از جهت تدبیر معانی قرآنی تا دیدن دست خود
 در آن مقام یعنی پیغمبر و از نایافتن این و انوار آن حضرت فَلَا يَسْتَطِيعُ فَلَكَوْا عَرَّتْ غَيْدَهُ
 بر طاقتمی آمد پس اگر امر کرده شود و دیگر را قَالَ ثُمَّ انْعَمِي عَلَيْهِ فَاَقَاتَ فَقَالَ
 مُرُوا بِدَلَالَةٍ فَلْيُؤَدِّنْ وَمُرُوا بِأَبَايِكُمْ فَلْيُصِلْ بِالنَّاسِ فَإِنْ كُنْ صَوَّابٌ أَتَى
 مَوَاجِبَاتِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت سالم پس امر کرده شد بر پیغمبر پس گفت
 کنید بلال را تا اعلام کند و امر کنید ابوبکر را تا نماز بگذارد و مردمان پس اینکه شما هستید صواب
 یوسف یعنی خلاف آنی انصاف میگویید و در رنگ آن زنان که با یوسف کردند قَالَ فَأَمِيرٌ
 بِدَلَالَةٍ فَأَذَّنَ وَأَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى بِالنَّاسِ گفت سالم پس امر کرده شد بر بلال پس اعلام
 کرد و امر کرده شد بر ابوبکر پس نماز گذارد و مردمان یعنی شروع کرد و در نماز برای مردمان آورد
 اند که نهاده نماز ابوبکر صدیق در نماز حیات پیغمبر است كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَدَ خَفَةً فَقَالَ انْظُرُوا إِلَيَّ مِنْ أَلْفَا عَلَيْهِ بِرِجْلَيْهِ بَرَسِيكًا بِرِجْلَيْهِ
 خفتن پس گفت برینید که کیست من تکیه کنم بر و نجاء بَرَسِيكًا بِرِجْلَيْهِ وَجَدَ خَفَةً فَانْظُرُوا إِلَيْهِمَا
 پس بر ریره کنیزک بی بی عایشه و مردی بر نام پس تکیه کرد آنحضرت بر ایشان فَلَمَّا رَأَى أَبُو بَكْرٍ
 ذَهَبَ لِيَنْكُصَ فَأَوْحَى إِلَيْهِ بِسَاسٍ نَكَمَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 به بر اشارت کرد و پیغمبر با و آن تَبَيَّنَتْ مَكَانُهُ حَتَّى قَضَى أَبُو بَكْرٍ صَلَاتَهُ أَمَّا يَكُنْ هُوَ أَبُو بَكْرٍ
 بجای خود و تا غایتی که گذارد و ابوبکر نماز را و بیرون مدینه بجایه منزل خود رفت ثُمَّ انْعَمِي
 رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبَضَ بِرِجْلَيْهِ بَرَسِيكًا بِرِجْلَيْهِ وَجَدَ خَفَةً فَقَالَ عُمَرُو اللَّهِ

در آن مقام یعنی پیغمبر و از نایافتن این و انوار آن حضرت فَلَا يَسْتَطِيعُ فَلَكَوْا عَرَّتْ غَيْدَهُ

رسنده باد میان تار و ز قیامت عُبْدِ رَبِّهِ بْنِ بَارِقِ الْحَقِّیْ قَالَ سَمِعْتُ جَدِّیْ أَبَا
 الْحَسَنِ سَمَاعَ بْنَ الْوَلِیدِ یَحَدِّثُ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ یَحَدِّثُ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ
 اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَقُولُ مَنْ كَانَ لَهُ فَرْطَانِ مِنَ امْتِنَانِ دَخَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى هِمَا الْجَنَّةِ
 مرویت از عبد رب که گفت شنیدم از جد خود سماک می گفت بدستیکه او شنید از ابرج باکس
 در آن حال می گفت کسیکه باشد مر او را و فرطه کنایست از آنکه و طفل کسی مرده باشد و فرط
 کسی را گویند که او از قافله پیش و بمنزل نزول کند آب علف و آنچه مایحتاج است او مهیا سازد
 یعنی کسیکه دو طفل او پیش رفته باشد از امت من بر می آورد و استغفار او سهیلان و طفل و
 بهشت فقالَتْ لَهُ عَائِشَةُ فَمَنْ كَانَ لَهُ فَرْطٌ مِنْ امْتِنَانٍ قَالَ وَمَنْ كَانَ لَهُ
 فَرْطٌ يَأْمُوقَةً يَرْكَبُ عَائِشَةُ بَسْ سَيَكُنْ يَكُونُ لَهُ فَرْطٌ مِنْ امْتِنَانٍ
 گفت بگویم کسیکه باشد مر او را یک فرط ای موافق کرد و ترا خدا تعالی در خیر یعنی بسیارین سوال کسب
 و خول بهشت ابوین یک طفل هم باشد قَالَتْ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَرْطٌ مِنْ امْتِنَانٍ قَالَ
 فَأَنَا فَرْطٌ لِمَتِّي لَنْ يَصَابُوا لِمَتِّي لَمْ يَكُنْ لَهُ فَرْطٌ مِنْ امْتِنَانٍ
 باشد و مصیبت و در و فرزند خود کشیده باشد پس گفت پیغمبر من فرطه امت خود را هرگز نصیبت
 زده نخواهند شد مثل من یعنی مصیبت فات من سخت تر است بر ایشان از سایر مصائب
بَابُ مَا جَاءَ فِي مِيزَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ این بابی است که آمده در میراث پیغمبر
 صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ جَوَّزِيَّةٌ لَهُ صُحْبَةٌ قَالَ مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
 إِلَّا سَلَامَةً وَبَغْلَةً وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً مَرُوسَةً زَعَمُوا وَبِرَّ بِي جَوَّزِيَّةٌ
 مر عمر و را صحبت یعنی از جمله صحابه بود گفت گذشت پیغمبر میراث مگر اسلحه و خمر و سوار خنجر و زین و فلک
 گردانید همه این صدقه از ظاهر اخبار چنان فهم میشود که چیزی دیگر غیر اینها نگذشت و حال آنکه
 جامها پوشیدنی و متاع خانه و اهل سیر آورده اند که حضرت شتر بسیار گذشت و بود مر آنحضرت
 بیت از خانه که می چریدند گودینه و می آوردند شیر را بسوی آنحضرت هر شب بود مر آنحضرت
 را هفت بز که می نوشید شیر آنها را هر شب سلام می خاصه آنحضرت بود که می پوشید آنرا از نیزه و شمشیر
 و زره و خود و حریره و استر سو که نام او دلدل بود عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ جَاءَتْ فَاطِمَةُ
 إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَتْ مَنْ يَرِيكَ فَقَالَ أَهْلِي وَوَلَدِي مَرُوسَةٌ از ابی هریره که گفت که
 بی بی فاطمه هر ابوی ابو بکر صدیق پس گفت بی بی فاطمه کیت که میراث می برد از تو پس گفت

در این باب از حدیث پیغمبر خدا

از امت خود

۱۱۵

صدیق که اهل سرزمین من فقالت مالی لا ادرت بی بر گشت بی بی فاطمه بیت مرا به میراث نمی
برم از پدر خود و فقال ابو بکر سمعت رسول الله صلعم يقول لا نورث بر گشت صدیق که
شنیدم از پیغمبر میگفت میراث برده نشود و از ما و لکمی اقول من کان رسول الله صلعم یعوله
و انفق علی من کان رسول الله صلعم ینفق علیه و یکن عیال داری میکنم کسی را که بود و پیغمبر عیال
داری و را میکرد و نفقه میدهم کسی را که نفقه بود و بر آنحضرت عن ابی الجحتر بن ابی العباس
علیاً جاء الی عمر بن الخطاب یقول کل واحد منّا صاحب به انت کذا انت کذا
مرویت از ابی الجحتری که گفت بدرتیکه حضرت عباس و امیر المؤمنین علی آمدند بسوی امیر المؤمنین عمر و در راه
خلافت او و در حالیکه محاسمت میکردند با یکدیگر و میگفت هر یک از ایشان صاحب خود را یعنی ایکدیگر و چنین
و توحش بی آنکه کس ندانست که تو تحقیق ولایت این صدقات حضرت خدا و فقال عمر لکلمة
والله لیکر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن شد تکرّم بالله اسمعتم رسول الله
یقول کل مال نبی صدقة الا ما اطعمه انا لا نورث و فی الحدیث قصّة بر گشت
عمر فاروق مرطلحه را و زبیر و عبد الرحمن سعد که این چهار کس عشر بنبره اند که می پرستند شما و سوگند میدهند
شما را بخدا یا شنیدید شما از پیغمبر که می گفت به مال من صدقه است مگر چیزی که نصیب من است و خدا می بخشد
و جل بر تنیکه میراث برده نشود و از ما و در حدیث قصه است عن عائشة ان رسول الله صلعم
قال لا نورث ما ترکنا فهو صدقة مرویت از عائشه که گفت بدرتیکه پیغمبر فرمود میراث برده
نشود و از ما آنچه گذاریم پس آن صدقه است عن ابی هريرة عن النبی صلعم قال لا یقسم و لا یتکبر
دینا و لا دینهم ما ترکت بعد نفقة نسائی و نفقة عاملی فهو صدقة مرویت
از ابی هریره و آنحال که ناقل بود از حضرت خیر البشر که فرمودست نمیکند داران من بیار او نه و بهم را
چیزی که گذارم بعد نفقه زان خود و در خرج عالمان خود و مرا و از این عالمان جماعه اند که برای ضبط و جمع
مال بیت المال تعیین بودند پس آن صدقه است یعنی ازین خرج زیاده باشد صدقه است فقیر باید داد و به
محمد ابا و مصالح مسلمانان هر ضایع کرد عن مالک بن اوس بن الحدّ ثانی قال دخلت علی
عمر فدخل علی عبد الرحمن بن عوف و طلحة و سعد و جاء علی و العباس و ختّم
فقال لهم عمر انشدکم بالنبی باذنه تقوم السماء و الارض مرویت از مالک بن
اوس که گفت در آمدم به عمر بن ابی هریره و عبد الرحمن و طلحة و سعد آمد علی و عباس کس خصوصت میکردند یکدیگر
را بر گشت مرا ایشان را امیر المؤمنین که می پرستند شما بانی که بقوت و خوستاوست قیام شما

وز من تعلمون ان رسول الله صلعم قال لا نورث اياما نبيها ما كان يبعث فيهم من بعد
 نشود ميراث از امانا تركنا فهو صدقة فقالوا اللهم نعم آنچه كه گشتيم بآن صدقت
 بگفتند ايشان خدا را يا و سکن در مقام ادا شهادت يعني اين ادا شهادت با حق است آری ما تيم
 از او في الحديث قصة طويلة و در حديث قصه است در از عن عائشة قالت ما
 ترك رسول الله صلعم دينارا ولا درهما ولا شاة ولا بعيرا امرت ان عاتقه گفت
 نگذاشت بغير دينار و نه درهم را و نه گوسفند را و نه شتر را قال واشك في العبد والامة
 گفت راوی از اين گمان بر دهم من ر غلام و داه يعني كه گفت بي بي نه غلام را و نه داه را گفت
 مدينه مرقوق باشد **باب** ما جاء في رؤية رسول الله صلعم في المنام اين باب جديد
 است كه آمده و در دين بغير خبر او خواب عن عبد الله عن النبي صلعم قال من داني
 في المنام فقد داني فان الشيطان لا يمثلك في مروت از عبد الله بن مسعود و روايتي كه
 ناقل است از بغير كه گفت كسيكه و در خواب بر تحقيق و در مروت است چنانكه منتهى و بصورت من
 تواند نمود خود را عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم من داني في المنام فقد
 داني فان الشيطان لا يتصور اذ قال لا تشبهه بي مروت از ابي هريره كه گفت بغير خبر
 كسيكه و در خواب بر تحقيق و در مروت است چنانكه منتهى و بصورت من بايقت تشبه ميكنند من عن
 ابي مالك الاشجعي عن ابيه قال قال رسول الله صلعم من داني في المنام فقد
 داني مروت از ابي مالك گفت و در حال ناقل است از پدر خود كه گفت بغير خبر كسيكه و در خواب بر
 بر تحقيق و در مروت است چنانكه منتهى و بصورت من بايقت تشبه ميكنند من بايقت تشبه ميكنند من
 الله صلعم من داني في المنام فقد داني فان الشيطان لا يمثلك في مروت از امام كه گفت
 حديث كه در مروت است چنانكه منتهى و بصورت من بايقت تشبه ميكنند من بايقت تشبه ميكنند من
 بر تحقيق و در مروت است چنانكه منتهى و بصورت من بايقت تشبه ميكنند من بايقت تشبه ميكنند من
 عباي بن قيس قال قلت لابي الحسن بن علي فقلت شبيهته به فقال ابن عباس
 انه كان يشبهه گفت عامم كه گفت پدر من چنان كه در مروت است چنانكه منتهى و بصورت من
 بايقت تشبه ميكنند من بايقت تشبه ميكنند من بايقت تشبه ميكنند من بايقت تشبه ميكنند من
 حضرت ابو جعفر گفت بغير خبر او خواب بر تحقيق و در مروت است چنانكه منتهى و بصورت من
 و كان كتب المصاحف قال داني النبي صلعم في المنام من ابن عباس بن قيس فقلت لابن عباس

اِنِّي رَكِبْتُ سَوْكًا مَلَكًا مَلَكًا فِي النَّوْمِ مَرِيتَ زَيْدًا فَارْتَضَى جَالُ الْكِبَرِ وَكَانَتْ مَيْكَةً مَحْضَةً
هِيَ سَوِيٌّ بَرْتٌ عَلَاقٌ وَطَيْبَةٌ رَاحَةٌ خَيْرٌ جَوَابٌ مَبَارَكٌ بَرَكٌ بَرَكْتُ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا وَخَوَابُ زَا
حِيَابُ عِبَاسٍ كَيْفَ مَرَّ عِبَاسٌ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا وَخَوَابُ زَا حِيَابُ عِبَاسٍ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا
كَانَ يَقُولُ اِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَسْتَطِيعُ اَنْ يَكْتَسِبَهُ بِي بَرَكْتُ بَرَكْتُ عِبَاسٍ بَرَكْتُ عِبَاسٍ بَرَكْتُ
بَرَكْتُ شَيْطَانٍ سَطَاعَتِ ارْوَائِكَ تَشْبِيهُ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا وَخَوَابُ زَا حِيَابُ عِبَاسٍ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا
مَرَادُ خَوَابٍ بِرَحْمَتِهِ اَوْ يَهْلُ تَسْتَطِيعُ اَنْ تَنْتَعْتَ هَذَا الرَّجُلَ الْكَلْبَ رَأَيْتَهُ فِي النَّوْمِ كَفَتْ
ابن عباس ان سطا عت و اگر تو انیکه صفت میکنی تو این مرد را آنکه دیدی تو او را و خواب قال نعم کفّت
لَكَ رَجُلًا بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ جَسْمُهُ وَلَحْمُهُ اسْمُهُ اِلَى الْبَيَاضِ كَحُلِّ الْعَيْنَيْنِ حَسَنَ الصُّحُكِ
جَمِيلٌ وَارِثُ الْوَجْهِ قَدْ مَلَأَتْ لَحْيَتُهُ مَا بَيْنَ هَذِهِ اِلَى هَذِهِ فَهَذَا لَمْ يَخْرُ
کفّت یزید که اگر کسی صفت کند مردی را بود مردی میا دو مرد یکی دراز و یکی کوتاه او آنکه دراز نماید او کوتاه
یعنی میان بالا بدن مبارک و گوشت او گنم گون و دایم سفید سیاه چشم خوش خنده نیکو رو و تحقیق
بر بود و نبوی خاص مبارک میا این تا این یعنی از رنگ شتران گوش اشارت به پستی تحقیق بر کرده بر سینه مبارک
اشارت بر سر و قال عوف و لا ادری ما کان مع هَذَا النَّعْتِ کَفْتُ عَوْتُ كِي اَزْوَاهُ حَالِ
نمیدانم که بود این صفت یعنی دانستم آنکه اوست صفتا بنمرد خارج این صفت فقال ابن عباس لَوَدِدْتُ اَنْ يَكُنَّ
مَا اسْتَطِيعْتُ تَنْتَعُهُ فَوَقَدْ هَذَا بَرَكْتُ بَرَكْتُ عِبَاسٍ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا وَخَوَابُ زَا حِيَابُ عِبَاسٍ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا
او را بالا زاین قال ابو قتادة قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَرَدُّ لِي يَعْنِي فِي النَّوْمِ فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ كَفْتُ عَوْتُ
که گفت بنمرد دیدم او را خواب بر تحقیق بر حق یعنی خواب ثابت عَنِ اَنَسٍ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّيْهِ
مَنْ اِنِّي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ اِنِّي فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَحْتَلِلُنِي قَالَ دُرُؤَيْسُ الْمُؤْمِنُ جَزُؤٌ مِنْ سِتْنَةٍ وَ
اربعين جَزُؤٌ مِنَ النَّبُوَّةِ مَرِيتَ زَيْدًا اَنْ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا وَخَوَابُ زَا حِيَابُ عِبَاسٍ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا
شیطان خیال نمی کند بر من گفت خواب بر من است از جهل و شرابی را زبوت قال عبد الله بن المبارك
لَا اَبْتَلَيْتُ بِالْقَضَاءِ فَعَلَيْكَ بِالْاَنْوَافِ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا وَخَوَابُ زَا حِيَابُ عِبَاسٍ لَمْ يَزِيدُكَ دِيمَ مَعْمُورًا
شوی بر تو باد انیکه قدر کنی با حضرت خلفا و شریکین حکام اینان قضایا این یعنی حکم کنی موافق حکم خود و
خدا عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ هَذَا الْحَدِيثُ دِينٌ فَإِنْ ظَنَرُوا عَمَّنْ تَأْخُذُونَ دِينَكُمْ مَرِيتَ
ابن سیرین گفت این حدیث دینست یعنی این علم آنکه آن فرج دینست یعنی علم کنی از آن حضرت نشستی و اخوت
خلق را از کتاب دینت این نگریه ما از که قیدین خود را یعنی بگیرد از روایت عدول لغات دال علم و علم صلاح
و نزول مروج و این عباد جمعی عقیده بها موافق اعتقاد دینست و جماعت نباشد

۱۱۸

و لا ادری ما کان مع هَذَا النَّعْتِ کَفْتُ عَوْتُ كِي اَزْوَاهُ حَالِ

و لا ادری ما کان مع هَذَا النَّعْتِ کَفْتُ عَوْتُ كِي اَزْوَاهُ حَالِ

۱۱۸

فهرست شرح فارسی ترمذی نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

مطالب کتاب	مطالب کتاب	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۱۰۰	۳۳	۵	۱۰۰
۱۰۱	۳۴	۱۰	۱۰۱
۱۰۲	۳۵	۱۵	۱۰۲
۱۰۳	۳۶	۲۰	۱۰۳
۱۰۴	۳۷	۲۵	۱۰۴
۱۰۵	۳۸	۳۰	۱۰۵
۱۰۶	۳۹	۳۵	۱۰۶
۱۰۷	۴۰	۴۰	۱۰۷
۱۰۸	۴۱	۴۵	۱۰۸
۱۰۹	۴۲	۵۰	۱۰۹
۱۱۰	۴۳	۵۵	۱۱۰
۱۱۱	۴۴	۶۰	۱۱۱
۱۱۲	۴۵	۶۵	۱۱۲
۱۱۳	۴۶	۷۰	۱۱۳
۱۱۴	۴۷	۷۵	۱۱۴
۱۱۵	۴۸	۸۰	۱۱۵
۱۱۶	۴۹	۸۵	۱۱۶
۱۱۷	۵۰	۹۰	۱۱۷
۱۱۸	۵۱	۹۵	۱۱۸
۱۱۹	۵۲	۱۰۰	۱۱۹
۱۲۰	۵۳	۱۰۵	۱۲۰
۱۲۱	۵۴	۱۱۰	۱۲۱
۱۲۲	۵۵	۱۱۵	۱۲۲
۱۲۳	۵۶	۱۲۰	۱۲۳
۱۲۴	۵۷	۱۲۵	۱۲۴
۱۲۵	۵۸	۱۳۰	۱۲۵
۱۲۶	۵۹	۱۳۵	۱۲۶
۱۲۷	۶۰	۱۴۰	۱۲۷
۱۲۸	۶۱	۱۴۵	۱۲۸
۱۲۹	۶۲	۱۵۰	۱۲۹
۱۳۰	۶۳	۱۵۵	۱۳۰
۱۳۱	۶۴	۱۶۰	۱۳۱
۱۳۲	۶۵	۱۶۵	۱۳۲
۱۳۳	۶۶	۱۷۰	۱۳۳
۱۳۴	۶۷	۱۷۵	۱۳۴
۱۳۵	۶۸	۱۸۰	۱۳۵
۱۳۶	۶۹	۱۸۵	۱۳۶
۱۳۷	۷۰	۱۹۰	۱۳۷
۱۳۸	۷۱	۱۹۵	۱۳۸
۱۳۹	۷۲	۲۰۰	۱۳۹
۱۴۰	۷۳	۲۰۵	۱۴۰
۱۴۱	۷۴	۲۱۰	۱۴۱
۱۴۲	۷۵	۲۱۵	۱۴۲
۱۴۳	۷۶	۲۲۰	۱۴۳
۱۴۴	۷۷	۲۲۵	۱۴۴
۱۴۵	۷۸	۲۳۰	۱۴۵
۱۴۶	۷۹	۲۳۵	۱۴۶
۱۴۷	۸۰	۲۴۰	۱۴۷
۱۴۸	۸۱	۲۴۵	۱۴۸
۱۴۹	۸۲	۲۵۰	۱۴۹
۱۵۰	۸۳	۲۵۵	۱۵۰
۱۵۱	۸۴	۲۶۰	۱۵۱
۱۵۲	۸۵	۲۶۵	۱۵۲
۱۵۳	۸۶	۲۷۰	۱۵۳
۱۵۴	۸۷	۲۷۵	۱۵۴
۱۵۵	۸۸	۲۸۰	۱۵۵
۱۵۶	۸۹	۲۸۵	۱۵۶
۱۵۷	۹۰	۲۹۰	۱۵۷
۱۵۸	۹۱	۲۹۵	۱۵۸
۱۵۹	۹۲	۳۰۰	۱۵۹
۱۶۰	۹۳	۳۰۵	۱۶۰
۱۶۱	۹۴	۳۱۰	۱۶۱
۱۶۲	۹۵	۳۱۵	۱۶۲
۱۶۳	۹۶	۳۲۰	۱۶۳
۱۶۴	۹۷	۳۲۵	۱۶۴
۱۶۵	۹۸	۳۳۰	۱۶۵
۱۶۶	۹۹	۳۳۵	۱۶۶
۱۶۷	۱۰۰	۳۴۰	۱۶۷
۱۶۸	۱۰۱	۳۴۵	۱۶۸
۱۶۹	۱۰۲	۳۵۰	۱۶۹
۱۷۰	۱۰۳	۳۵۵	۱۷۰
۱۷۱	۱۰۴	۳۶۰	۱۷۱
۱۷۲	۱۰۵	۳۶۵	۱۷۲
۱۷۳	۱۰۶	۳۷۰	۱۷۳
۱۷۴	۱۰۷	۳۷۵	۱۷۴
۱۷۵	۱۰۸	۳۸۰	۱۷۵
۱۷۶	۱۰۹	۳۸۵	۱۷۶
۱۷۷	۱۱۰	۳۹۰	۱۷۷
۱۷۸	۱۱۱	۳۹۵	۱۷۸
۱۷۹	۱۱۲	۴۰۰	۱۷۹
۱۸۰	۱۱۳	۴۰۵	۱۸۰
۱۸۱	۱۱۴	۴۱۰	۱۸۱
۱۸۲	۱۱۵	۴۱۵	۱۸۲
۱۸۳	۱۱۶	۴۲۰	۱۸۳
۱۸۴	۱۱۷	۴۲۵	۱۸۴
۱۸۵	۱۱۸	۴۳۰	۱۸۵
۱۸۶	۱۱۹	۴۳۵	۱۸۶
۱۸۷	۱۲۰	۴۴۰	۱۸۷
۱۸۸	۱۲۱	۴۴۵	۱۸۸
۱۸۹	۱۲۲	۴۵۰	۱۸۹
۱۹۰	۱۲۳	۴۵۵	۱۹۰
۱۹۱	۱۲۴	۴۶۰	۱۹۱
۱۹۲	۱۲۵	۴۶۵	۱۹۲
۱۹۳	۱۲۶	۴۷۰	۱۹۳
۱۹۴	۱۲۷	۴۷۵	۱۹۴
۱۹۵	۱۲۸	۴۸۰	۱۹۵
۱۹۶	۱۲۹	۴۸۵	۱۹۶
۱۹۷	۱۳۰	۴۹۰	۱۹۷
۱۹۸	۱۳۱	۴۹۵	۱۹۸
۱۹۹	۱۳۲	۵۰۰	۱۹۹
۲۰۰	۱۳۳	۵۰۵	۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

نعت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از خادِمِ اہل اللہ فقیر اللہ عفی عنہ

ولو الدية والأفوهة ثم كتابت

مرحمت علیہم ثنا خوان رسول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ اشْجَعْنِي وَأَمْكِرْ دُعَاءِ صَبْحِ شَامِ

کس اگر گشت یں ہر تیان سول

فأقوسين برؤس خستيم ماناغ البصر

سوره واللیل و صف الف بحان رسول

حضرت ابوبکر فاروق و عثمان علی

نخلستان سالت حجت خان سول

جمله امرونیو بنیو بو وندسات النساء

جائزہ دینا۔ ہر جائزہ الوان سول

مهرت و دوازده انگشت شمار خفت

گو سلامت بیشتر العوازل

ما رو ایشیانتا سرنگا جمت

صلوة از من بپایان بران رسول

سینه اش را بر معتمد کمال و نور القلم

سلام نشرچایستان فویشان رسول

نام و گاهای یاسین جام او که شریف

تاریخ طایفه ملک نوک و مزرگان سورت

اگر اسیر بقدر نفس ملاقات

حامی دین نبی اسرار کار سچوں

حضرت حمزہ رضی اللہ عنہ

آیت محمد نازل شد قرآن

غوث اعظم قطب اعظم اخص محبوب خدا

گشت یافران شکیان عاصم فرسول

مازگہ کا شہر والا چاہہا کرتے

البربر رض عشقه را اندام رسول

رسول

آیت خالق عظیم کثر خلق مصطفیٰ

خاتم مہربوت و ہمدان رسول

سُتُيَانِ بَاسْتِ مَاوُكَا مَا عَزْرَ صَادُفِ

کلام و انا فیکنا ویرج قران رسول

والضمح اختار ما بان القدر ما وصف

ماه کنگان قیدی می چاه زندان رسول

بِذَنْبِ مَنْ مَنَىٰ بِحَقِّ فَاطِمَةَ زَوْجَتَانِي

از رماض باغ حشت سرد و درین سبیل

حضرت نغمار، الکشافی، حنبلی امام

زوست کارا قیامت کفر فیضانِ رسول

ای صبا و سبک مشتاقان میں ہر گاہ

آرزو مند در حق می شناخوار رسول

ماذا الستة فخرتم منها انوار

صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِ خَيْرِ خَلْقٍ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحَابِهِ أَجْمَعِينَ

اشتبہ

شاخ شکر الی

مصلح الدين محمد بن صلاح بن جلال اللارى المتوفى سنة ١٠٠٠ هـ بحجراته عليه السلام

